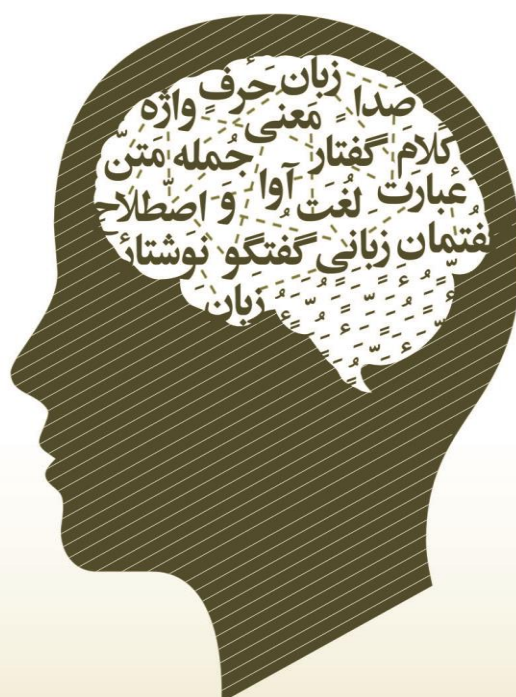


مجله زبانشناسی گویش‌های خراسان

علمی-پژوهشی / (زبان و ادبیات)
سال دهم، شماره ۱، شماره پیاپی ۱۸، بهار و تابستان ۱۳۹۷

۱۶۴/۱/۱۸



- نشانه- معناشناسی نور در شعر سهراب سپهری
دکتر ابراهیم کنعانی
۱-۲۰
- نظام آغازگر در دو زبان فارسی و انگلیسی: مطالعه‌ای رده‌شناختی
دکتر اسماعیل صفائی اصل، دکتر رضا مراد صحرایی
۲۱-۵۳
- بررسی رابطه قدرت: تحلیلی انتقادی از گفتمان نمایشی مرگ فروشنده
محبوبه رستمی، دکتر محمودرضا قربان صباغ، دکتر رجبعلی عسکرزاده طریقه
۵۵-۷۸
- سبک شدن فعل سنگین: مطالعه‌ی موردی فعل «دادن» در چارچوب معنی‌شناسی شناختی
رضا سلطانی، دکتر محمد عموزاده
۷۹-۱۰۰
- کافت و بندزدایی در زبان فارسی: رویکردی کمینه‌گرا
دکتر مزدک انوشه
۱۰۱-۱۲۳
- بررسی تاریخی و تطبیقی چند واج ایرانی باستان در گویش بلوچی بمپوری
دکتر زهره زرشناس، دکتر موسی محمودزهی، بهجت قاسم زاده
۱۲۵-۱۴۹
- بررسی نشانه تأکید در گویش‌های فارسی خراسان
دکتر شهلا شریفی، دکتر نرجس بانو صبوری
۱۵۱-۱۶۹



سال دهم، شماره ۱
شماره پیاپی ۱۸، بهار و تابستان ۱۳۹۷

مجله زبانشناسی و گویش‌های خراسان
دانشگاه فردوسی مشهد
(علمی - پژوهشی)

صاحب امتیاز: دانشگاه فردوسی مشهد
پشتیبانی: معاونت پژوهشی دانشگاه فردوسی مشهد و دانشکده ادبیات و علوم انسانی
سرمدیر: دکتر مهدی مشکوة الدینی

اعضای هیئت تحریریه:

دکتر عباس علی آهنگر (دانشیار دانشگاه سیستان و بلوچستان)	دکتر مصطفی عاصی (استاد پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی)
دکتر علی خزاعی فرید (دانشیار دانشگاه فردوسی مشهد)	دکتر محمد عموزاده مهدیرجی (دانشیار دانشگاه اصفهان)
دکتر جلال رحیمیان (استاد دانشگاه شیراز)	دکتر مهدی مشکوة الدینی (استاد دانشگاه فردوسی مشهد)
دکتر رضا زمردیان (استاد دانشگاه فردوسی مشهد)	دکتر افضل وثوقی (استاد دانشگاه فردوسی مشهد)

مقالات نمودار آرای نویسندگان است و به ترتیب وصول و تصویب درج می‌شود

مدیر اجرایی: دکتر شهلا شریفی

ویراستار علمی و ادبی: دکتر زهرا حامدی شیروان

ویراستار انگلیسی: مرکز ویراستاری انگلیسی دانشکده ادبیات و علوم انسانی

کارشناس اجرایی مجله: مرضیه دهقان

حروفچین و صفحه‌آرا: الهه تجویدی

نشانی: مشهد، پردیس دانشگاه فردوسی مشهد، دانشکده ادبیات و علوم انسانی دکتر علی شریعتی، کد پستی ۹۱۷۷۹۴۸۸۸۳

تلفن: ۰۵۱-۳۸۸۰۶۷۲۳

E-mail: lj@um.ac.ir

نشانی اینترنتی: <http://jlkd.um.ac.ir/index.php/lj>

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



مجله زبان‌شناسی و گویش‌های خراسان دانشگاه فردوسی مشهد

(علمی - پژوهشی)

این مجله براساس مجوز شماره ۳۷۲/۶۰۱۱/۳ مورخ ۱۳۹۰/۴/۲۹
کمیسیون نشریات علمی وزارت علوم، تحقیقات و فناوری منتشر
می‌شود.

سال دهم، شماره ۱

شماره پیاپی ۱۸، بهار و تابستان ۱۳۹۷

(تاریخ انتشار این شماره: پاییز ۱۳۹۷)

این مجله در پایگاه‌های زیر نمایه می‌شود:

- پایگاه استادی علوم جهان اسلام (ISC)
- پایگاه اطلاعات علمی جهاد دانشگاهی (SID)
- پایگاه بانک اطلاعات نشریات کشور (Magiran)

داوران این شماره به ترتیب حروف الفبا

۱. دکتر عباسعلی آهنگر (دانشیار گروه زبان و ادبیات انگلیسی دانشگاه سیستان و بلوچستان)
۲. دکتر علی ایزانلو (استادیار زبان‌شناسی دانشگاه فردوسی مشهد)
۳. دکتر اعظم استاجی (دانشیار زبان‌شناسی دانشگاه فردوسی مشهد)
۴. دکتر زهرا حامدی شیروان (دکتری زبان‌شناسی دانشگاه فردوسی مشهد)
۵. دکتر بشیر جم (استادیار زبان های خارجی دانشگاه شهرکرد)
۶. دکتر مریم دانای‌طوس (دانشیار گروه زبان و ادبیات انگلیسی دانشگاه گیلان)
۷. دکتر والی رضایی (دانشیار زبان‌شناسی دانشگاه اصفهان)
۸. دکتر محمد راسخ‌مهند (استاد زبان‌شناسی همگانی دانشگاه بوعلی سینا همدان)
۹. دکتر حمیدرضا شعیری (استاد زبان و ادبیات فرانسه دانشگاه تربیت مدرس)
۱۰. دکتر شهلا شریفی (دانشیار زبان‌شناسی دانشگاه فردوسی مشهد)
۱۱. دکتر اسفندیار طاهری (استادیار زبان‌شناسی دانشگاه اصفهان)
۱۲. دکتر علی علیزاده (دانشیار زبان‌شناسی دانشگاه فردوسی مشهد)
۱۳. دکتر بتول علی‌نژاد (دانشیار زبان‌شناسی دانشگاه اصفهان)
۱۴. دکتر عطیه کامیابی گل (استادیار زبان‌شناسی دانشگاه فردوسی مشهد)
۱۵. دکتر صدیقه‌سادات مقداری (استادیار زبان‌شناسی دانشگاه پیام نور)
۱۶. دکتر حامد مولایی کوهبنانی (دکتری زبان‌شناسی دانشگاه فردوسی مشهد)

راهنمای شرایط تدوین و پذیرش مقاله

- ۱- مقاله به ترتیب شامل چکیده (حداکثر ۵ تا ۸ سطر، بر اساس معیارهای صحیح چکیده نویسی)، کلیدواژه‌ها (حداکثر ۵ واژه و یا عبارت)، مقدمه، پیشینه تحقیق، تجزیه و تحلیل و بررسی داده‌ها و نتیجه‌گیری، باشد. مجله از پذیرش مقاله‌های بلند (بیش از ۲۰ صفحه A4 تایپ شده ۲۳ سطر) معذور است.
- ۲- مشخصات نویسنده یا نویسندگان: نام و نام خانوادگی، مرتبه دانشگاهی عضو علمی متخصص زبانشناسی، نام و نام خانوادگی دانشجوی دکتری زبانشناسی، نام دانشگاه متبوع، نشانی، تلفن و دورنگار در صفحه جداگانه بیاید.
- ۳- ارسال مقاله به صورت تایپ شده با قلم لوتوس ۱۳ در برنامه word، مطابق با معیارهای مندرج در این راهنما از طریق پست الکترونیکی و یا پست معمولی ممکن است. cd مقاله الزامی است. مقاله‌های دریافتی بازگردانده نمی‌شود.
- ۴- ارسال چکیده انگلیسی (۵ تا ۸ سطر)، در صفحه جداگانه، که شامل عنوان مقاله، نام نویسنده/ نویسندگان و مؤسسه/ مؤسسات متبوع نیز باشد، الزامی است.
- ۵- منابع مورد استفاده در متن، در پایان مقاله و براساس ترتیب الفبایی نام خانوادگی نویسنده/ نویسندگان به شرح زیر آورده شود.
کتاب: نام خانوادگی، نام. (نویسنده/ نویسندگان). (تاریخ انتشار). نام کتاب. محل نشر: نام ناشر.
• کتاب ترجمه شده: نام خانوادگی، نام. (نویسنده/ نویسندگان). نام و نام خانوادگی. مترجم. (تاریخ انتشار). محل نشر: نام ناشر.
• مقاله: نام خانوادگی، نام. (نویسنده یا نویسندگان). «عنوان مقاله داخل دوگوشه». نام نشریه (ایتالیک). دوره/ سال. شماره. شماره صفحات مقاله.
• مجموعه‌ها: نام خانوادگی، نام. (نویسنده یا نویسندگان). تاریخ انتشار. «عنوان مقاله (داخل دوگوشه)». نام ویراستار یا گردآورنده. نام مجموعه مقالات (ایتالیک). محل نشر: نام ناشر، شماره صفحات مقاله.
• پایگاه‌های اینترنتی: نام خانوادگی، نام نویسنده، آخرین تاریخ و زمان تجدید نظر در سایت اینترنتی، عنوان موضوع (داخل دوگوشه)، نام و نشانی پایگاه اینترنتی به صورت ایتالیک.
- ۶- ارجاعات در متن مقاله میان دو هلال (نام مؤلف، سال انتشار: شماره صفحه یا صفحات مورد نظر) نوشته شود. در مورد منابع غیرفارسی، همانند منابع فارسی عمل شود. نقل قولهای مستقیم بیش از ۴۰ واژه به صورت جدا از متن با تورفتگی (نیم سانتی متر) از دو طرف درج شود.
- ۷- برابری لاتین در پانویس درج شود.
- ۸- مقاله نباید در هیچ یک از مجله‌های داخل یا خارج از کشور و یا در مجموعه مقاله‌های همایش‌ها چاپ شده باشد. نویسنده/ نویسندگان موظف‌اند در صورتی که مقاله آنان در جای دیگری چاپ شده و یا پذیرش چاپ آن تأیید شده است، موضوع را به اطلاع دفتر مجله برسانند.
- ۹- مجله فقط مقاله‌هایی را می‌پذیرد که در حوزه‌های مختلف زبان‌شناسی (نحو، آواشناسی، واج‌شناسی، ساختار، معناشناسی، تحلیل گفتمان، زبان‌شناسی تاریخی، جامعه‌شناسی زبان، روان‌شناسی زبان، و گویش‌های خراسان) و حاصل پژوهش نویسنده یا نویسندگان عضو هیأت علمی زبانشناسی دانشگاه‌ها، سازمان‌ها و مؤسسات آموزشی و پژوهشی عالی و دانشجویان دوره دکتری زبانشناسی در خصوص مقاله‌های مستخرج از پایان‌نامه دکتری، باشد. مقاله‌های مربوط به فرهنگ و زبانهای باستانی، ترجمه و آموزش زبان دوم، در حوزه موضوع‌های این مجله نمی‌باشد.
- ۱۰- مجله در ویراستاری مقاله آزاد است.
- ۱۱- نویسنده یا نویسندگان نسبت به آراء، نظریات و مطالب ارائه شده در مقاله خود مسئول هستند.
- ۱۲- نویسندگان می‌توانند مقاله‌های حاوی نوآوری علمی - پژوهشی خود را به نشانی دفتر مجله یا پست الکترونیکی به نشانی lj@um.ac.ir ارسال کنند.
- ۱۳- پذیرش مقاله با شورای هیأت تحریریه مجله است.

فهرست مندرجات

- ۱-۲۰ نشانه - معناشناسی نور در شعر سهراب سپهری
دکتر ابراهیم کنعانی
- ۲۱-۵۳ نظام آغازگر در دو زبان فارسی و انگلیسی: مطالعه‌ای رده‌شناختی
دکتر اسماعیل صفائی اصل، دکتر رضامراد صحرایی
- ۵۵-۷۸ بررسی رابطه قدرت : تحلیلی انتقادی از گفتمان نمایشی مرگ فروشنده
محبوبه رستمی، دکتر محمودرضا قربان صباغ، دکتر رجبعلی عسکرزاده طریقه
- ۷۹-۱۰۰ سبک شدن فعل سنگین: مطالعه‌ی موردی فعل «دادن» در چارچوب معنی‌شناسی
شناختی
رضا سلطانی، دکتر محمد عموزاده
- ۱۰۱-۱۲۳ کافت و بندزدایی در زبان فارسی: رویکردی کمینه‌گرا
دکتر مزدک انوشه
- ۱۲۵-۱۴۹ بررسی تاریخی و تطبیقی چند واج ایرانی باستان در گویش بلوچی بمپوری
دکتر زهره زرشناس، دکتر موسی محمودزهی، بهجت قاسم زاده
- ۱۵۱-۱۶۹ بررسی نشانه تأکید در گویش‌های فارسی خراسان
دکتر شهلا شریفی، دکتر نرجس بانو صبوری

نشانه - معناشناسی نور در شعر سهراب سپهری

دکتر ابراهیم کنعانی (استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه کوثر بجنورد^۱، بجنورد، ایران)

چکیده

در پژوهش حاضر کارکرد نور در شعر سهراب سپهری بر اساس دیدگاه نشانه-معناشناختی، بررسی و تحلیل شده است. هدف اصلی از پژوهش پیش رو، بررسی وضعیت گفتمانی و تحولی نور در شعر سپهری با تکیه بر چهار دیوان شعر او با عنوان‌های «شرق اندوه»، «مسافر»، «صدای پای آب» و «حجم سبز» می‌باشد. پرسش‌های اصلی پژوهش پیش رو این است که نور در شعر سپهری چه حالت‌هایی پیدا می‌کند، چگونه به جریان در می‌آید و گسترش می‌یابد؛ همچنین چگونه می‌تواند معناآفرینی کند؛ همچنین نور و همبسته‌های نوری با کدام نظام‌های نشانه-معناشناسی ارتباط دارند؟ و آیا می‌توان برای نظام نوری در شعر سپهری الگویی معرفی کرد. فرضیه ما این است که نور به عنوان یک ابژه معنا ساز عمل می‌کند و از طریق رابطه زنجیره‌ای حواس و در تعامل با حس‌های مختلف دیداری، جسمانه‌ای، لامسه‌ای، بویایی و حسی-حرکتی معناآفرینی می‌کند. درواقع، نظام رخدادی و شوشی نور بستری را فراهم می‌آورد تا نظام زنجیره‌ای حسی شکل بگیرد. سوژه و ابژه در پرتو این نظام و در رابطه‌ای ادراکی-حسی در تعامل با هم قرار می‌گیرند. نتیجه چنین فرایندی برخورداری شوش‌گر از حضوری استعلایی است. پژوهش حاضر با تحلیل نظام گفتمانی نوری توانسته الگویی را از چگونگی استحاله و استعلای گفتمان از منظر نور در شعر سپهری تبیین کند.

واژگان کلیدی: نور، سپهری، نشانه-معناشناختی، حواس، استعلا.

۱. نویسنده از طرف دانشگاه کوثر بجنورد با شماره قرارداد «۹۵۰۳۲۳۱۴۹۱» حمایت شده است.

۱. مقدمه

سهراب سپهری، شاعری است که با هنر و احساس خود زندگی می‌کند و با نگاهی شهودی که به وقایع هستی دارد، شعر می‌سراید. در چنین فضایی است که نور و همبسته‌های معنایی آن، به طور گسترده در شعر او نمود پیدا می‌کنند و در حالت‌های مختلفی بروز می‌یابند. این وضعیت، فضایی احساسی را شکل می‌دهد و همین فضا، زمینه‌ساز تحقق نظام‌های نشانه-معناشناختی^۱ می‌شود. عنصر نور با کارکردهای متنوعی که در شعر این شاعر دارد، حس‌های مختلف دیداری، بویایی، لامسه‌ای و جسمانه‌ای^۲ را در تعامل با یکدیگر قرار می‌دهد. این کارکردها وضعیت سیالی برای نور ایجاد می‌کند که در سطحی از فشاره^۳ تا گستره^۴، از نور ضعیف تا قوی، از بالا تا پایین و از سطح تا عمق در نوسان قرار می‌گیرد. این امر، نشان می‌دهد نظام نوری در نظامی شوشی^۵ شکل می‌گیرد. مسأله‌ای که اینجا طرح می‌شود این است که این امر چگونه و مطابق با چه سازوکاری تحقق می‌یابد و چگونه معنا ایجاد می‌کند. براساس این، پرسش اصلی پژوهش حاضر این است که در شعر سهراب سپهری، نور چگونه به حرکت در می‌آید، چه حالت‌هایی پیدا می‌کند و دارای کدام کارکردها است؟ همچنین چگونه معنا از طریق نور آفریده می‌شود؟ همچنین نور و همبسته‌های نوری با کدام نظام‌های نشانه-معناشناختی ارتباط دارند و آیا می‌توان برای نظام نوری در شعر سپهری، الگویی معرفی کرد. فرضیه اصلی پژوهش این است که نور در نقش بیناواسطه‌ای و در قالب نظام رُخدادی^۶ و تنشی-شوشی در گفتمان نمود می‌یابد. نظام رُخدادی و شوشی نور، زمینه‌ساز تعامل حس‌های مختلف با یکدیگر و در نتیجه تعامل ادراکی-حسی^۷ سوژه‌ها و عوامل گفتمانی با هم می‌شود. در نتیجه این فرایند حضور به استعلا^۸ می‌رسد. همچنین در گفتمان پیوسته تعاملی میان فشاره و گستره شکل می‌گیرد. این تعامل نور را در وضعیت سیالی قرار می‌دهد که نتیجه آن، تحول از وضعیت استحال‌ای به استعلایی است.

1. Sémiotique

2. Corporelle

3. intensité

4. extensité

5. devenir/ l'état

6. accident

7. Esthésie

8. transcendance

۲. پیشینه پژوهش

در «شهر نور و ظلمت در شعر سهراب» (گذشتی و رومیانی، ۱۳۹۲)، پس از بررسی نور و ظلمت در شعر سپهری، این نتیجه بیان شده که نور و ظلمت در شعر این شاعر برگرفته از بن-مایه اندیشه ایرانی یعنی نور و ظلمت است و آرمان شهر سپهری نیز تلفیقی از آرمان شهر ایرانی روشنی بی کران و آرمان شهر اسلامی یعنی بهشت می باشد؛ در «بررسی تطبیقی اندیشه های بنیادین پدیدارشناسی با مضامین چند در شعر سپهری» (معین، ۱۳۹۰)، با تکیه بر چهار دیوان آخر شعر سپهری، نگاه به عنوان یکی از مضامین عمده و کلیدی فهم شعر سپهری دانسته شده و از این رهگذر، ویژگی های نگاه پدیدارشناختی^۱ سپهری تبیین شده است. به نظر این پژوهش گر: «در شعر او صحبت از من نابی است عاری از هر پیش فرض و داوری مبتنی بر داده های علمی و تجربی، منی به غایت پیش تأملی که بر آن است تا جهان را آن گونه که هست درک کند، همچون کودکی که با نگاهی ناب و محض، جهان ناب ناشی از این نگاه ناب را کشف کند» (همان: ۲۷). این پژوهش گر در کارگاهی با عنوان نقد مضمونی (معین، ۱۳۹۲)، پس از معرفی نقد مضمونی و چگونگی شکل گیری این نقد و تأثیرگذاران این نگاه، آثار و اندیشه های ژرژ پوله، بنیان گذار این نقد را بررسی می کند و در بخشی با عنوان نگاهی مضمونی به شعر سپهری، به بررسی مضمون های شعر این شاعر می پردازد و در نهایت نتیجه می گیرد که در تخیل سپهری، پیوسته دیالکتیکی در محور عمودی بین بالا و پایین وجود دارد؛ آنچه به بالا مربوط می شود، با مضامین نور، شفافیت، سبزی، آب، و پاکی گره می خورد و بیانگر ارتباط شهودی سوژه و ابژه می باشد و پایین با تاریکی، تیرگی، زمختی و کدوری پیوند می خورد و بیانگر نبود این ارتباط شهودی است. البته همین پژوهش گر با ترجمه کتابی با عنوان در آگاهی نقد (پوله، ۱۳۹۰)، نقد مضمونی را معرفی کرده است.

در «مراحل دریافت متن در شعر سپهری براساس رویکرد بوگراند و درس لر» (لطیف نژاد و همکاران، ۱۳۹۳)، مراحل چهارگانه دریافت متن بر مبنای سه معیار متنیت بوگراند و درس لر، یعنی انسجام، پیوستگی و بینامتنیت، در مجموعه شعر زندگی خواب های سپهری بررسی و توصیف شده و این نتیجه گرفته شده است که «سپهری با دو بینامتن سورئالیسم و عرفان و

تکرار یک طرحواره زنجیری، به طرح و توصیف کوتاه تجربیات متافیزیکی خویش پرداخته است» (همان: ۱۶۵). در «فاعل فردی و جمعی در پشت هیچستان سپهری» (شعیری، ۱۳۷۹)، نویسنده به چگونگی دستیابی به آرمان‌شهر "پشت هیچستان" می‌پردازد که لازمه رسیدن به آن تغییر در نگاه است. این پژوهش‌گر، در «پنجره از نگاه بودلر و سپهری» (شعیری، ۱۳۷۹)، ضمن مقایسه شعر بودلر با سپهری، نتیجه می‌گیرد که پدیده معنا با توجه به نوع فرایند دیداری یک جریان زیبایی‌شناختی ایجاد می‌کند. شعیری (۱۳۸۵)، در مباحثی از کتاب تجزیه و تحلیل نشانه-معناشناختی گفتمان نیز به طور پراکنده، به تحلیل قسمت‌هایی از شعر سپهری می‌پردازد. در «بررسی کارکردهای نشانه-معناشناختی نور بر اساس قصه‌ای از مثنوی» (کنعانی و همکاران، ۱۳۹۳) ویژگی‌های نشانه-معناشناختی نور در قصه «آمدن جعفر به گرفتن قلعه‌ای به تنهایی» از مثنوی، بررسی شده و کارکردهای آن تبیین شده است. براساس این پژوهش، نور در این قصه، دارای کارکردهای جسمانه‌ای، شناختی، واسطه‌ای و استعلایی است و این کارکردها از ویژگی‌های تنشی^۱، شوشی، عاطفی، نمودی، انفجاری و زیبایی‌شناختی برخوردارند. در مورد پژوهش‌های غیر ایرانی، فونتنی^۲ (۱۹۹۵) از نشانه‌شناسان مکتب پاریس^۳ نیز در نشانه‌شناسی دیداری، به بررسی و توصیف ساختارهای معنایی نور از دیدگاه نشانه-معناشناسی با تکیه بر شعرهای پل الوار^۴ (۱۹۵۲-۱۸۹۵) می‌پردازد. او در این اثر ساختار نوری شعر الوار را در ارتباط با مباحثی چون: نموده‌های زبانی، ضرب‌آهنگ، عواطف، وجوه زیبایی‌شناختی^۵، حواس، کنش‌گر، افعال و جهی^۶، ارزش، توهم، تکامل، تغییر، قدرت، ایدئولوژی و باور شرح می‌دهد و نقش نور را در واسازی^۷، ساختن و تغییر شکل معنا مورد بررسی و تحلیل قرار می‌دهد. با وجود این، بررسی نشانه-معناشناختی نور در شعر و نثر معاصر فارسی تا جایی که نگارنده بررسی کرده، سابقه‌ای نداشته و برای نخست بار در این مقاله، شعر سهراب سپهری از این منظر بررسی می‌شود.

1. tensive

2. Fontanille

3. école de Paris

4. Paul Eluard

5. esthétique

6. modal

7. deconstruction

۳. بحث و بررسی

نشانه‌شناسی^۱ در چرخشی پارادایمی به رویکردی پدیدارشناختی گرایش یافت. این رویکرد، نظام‌های گفتمانی شوشی و تنشی را در کنار نظام کنشی معرفی کرد. در نظام کنشی، کنش‌گر با برنامه‌ای کاربردی و پیش‌رونده در پی تصاحب ابژه ارزشی و تحقق هدفی مشخص است؛ ابژه‌ای که در جهان بیرون از سوژه قرار دارد و جنبه مادی آن نیز مهم است. خلاف این رویکرد، در نظام شوشی بدون این که برنامه یا هدفی مطرح باشد، شوش‌گر از لحظه لحظه حضور خود نسبت به موقعیتی که در آن قرار دارد آگاه می‌شود و با تأثر از آن، خود را مهیای دریافت خود و دیگری می‌سازد. این امر نظام شوشی را با بحث پدیدارشناختی حضور پیوند می‌زند. براساس این، در نظام شوشی شوش‌گر در تجربه‌ای زیسته با پدیده‌های دنیای بیرون قرار می‌گیرد و با تأثیر از آن‌ها، دچار احساسی می‌شود که او را در موقعیت نوی قرار می‌دهد. در این نظام، سوژه با دنیا درهم می‌آمیزد و با تأثیر بر آن و یا تأثر از آن، نشانه‌ها را دوباره زندگی می‌کند. شعیری نیز معتقد است:

«شوش، یعنی تن‌وارگی (حضور پدیداری تن) که هر لحظه خود را در معرض تجربه زیستن می‌یابد و هر بار نشانه را در اصل پدیداری خود تجربه می‌کند (...). شوش حضوری است که بر اساس آن و در لحظه، تن سوژه به عنوان اصل پدیداری حضور و تعامل با دنیا، مهیا برای واکنش به دنیایی است که یا آن را برای اولین بار تجربه می‌کند و یا دوباره تجربه قبلی را تجربه می‌کند. حتی در تجربه دوباره همان چیز، شوش‌گر حضوری متفاوت دارد و هر بار برای واکنشی غیر قابل پیش‌بینی مهیا است. به همین دلیل شوش، یعنی احساس خود را با احساس دنیا درهم آمیخته یافتن و برای ثبت و اعلام این حضور مهیا بودن» (شعیری، ۱۳۹۵: ۹۳).

این حضور رابطه میان سوژه و دنیای بیرون را به رابطه‌ای مبتنی بر احساس و ادراک متقابل، هم‌حضوری و هم‌آمیختگی بدل می‌سازد. براساس این، فضایی سیال و عاطفی شکل می‌گیرد که پذیرنده روابطی درونی و ادراکی - حسی و تطبیق‌پذیر با جریانات پدیداری حضور است.

نظام شوشی در ارتباط با سه مفهوم ریتم حرکت، فشاره و گستره، و تراکم و انرژی تحقق می‌پذیرد. حضور شوشی از یک‌سو دارای ریتم و ضرب‌آهنگ است و در وضعیت تنشی میان تند و کند، شدت و ضعف، قوی و ضعیف و بالا و پایین در نوسان قرار می‌گیرد. از سوی دیگر دارای گستره است و در شرایط قبض و بسط، باز و بسته، دور و نزدیک، قلیل و زیاد و متکثر و واحد نوسان می‌یابد. براساس این، در نظام شوشی نوع و کیفیت حضور سوژه‌ها و شوش-گران اهمیت می‌یابد و بدین‌سان با درجات متفاوتی از حضور پُررنگ یا کم‌رنگ، اشغال فضا به میزان کمتر یا بیشتر و ضرب‌آهنگ حرکت مواجه می‌شویم. از این نظر، حضور با دامنه‌ای که پیدا می‌کند وضعیت فشاره‌ای و یا گستره‌ای را برای گفتمان رقم می‌زند.

براساس آنچه بررسی شد، مهم‌ترین کارکردهای گفتمانی نظام شوشی بدین شرح است: الف) بر حضوری ادراکی-حسی و عاطفی منطبق است؛ حضور ماهیت شوشی دارد و بر آن، ریتمی شوشی حاکم است؛ شوش‌گر حضور خود را احساس می‌کند و آن را برجسته می‌سازد؛ حضور دارای ریشه‌ای پدیدارشناختی است و جریان پدیداری حضور را رقم می‌زند؛ وضعیتی رُخدادی را رقم می‌زند که مبتنی بر دریافت‌های «آنی» و لحظه‌ای است؛ در آن با نقصان حضور مواجهیم؛ شرایط تنشی ایجاد می‌کند که در میان دو بُعد فشاره و گستره سیالیت دارد؛ شاهد هم‌آمیختگی حضور شوش‌گر و روح هستی هستیم؛ استحاله گفتمانی در آن رُخ می‌دهد؛ به استعلای حضور منتهی می‌شود.

نور نیز در ژرف‌ساخت شکل می‌گیرد و عمیق‌ترین سطح رابطه ادراکی-حسی را ایجاد می‌کند و عامل پیوند عوامل گفتمانی و حضور سیال و احساسی آن‌ها به شمار می‌رود. به عبارتی دیگر، نور با ایجاد زنجیره گفتمانی حواس، تعامل بین شوش‌گر و عالم احساس و ادراک و دیگر گونه‌های حسی را به وجود می‌آورد. همچنین نور در شکل‌های نور تند، خیره-کننده، منعکس‌شده، پُر، شفاف، جذب‌کننده، ضعیف، ثابت، متحرک، فشرده و متمرکز، انتشاری و چرخشی بروز می‌یابد. این اشکال، کارکردهای نور را متحول می‌کند و کارکرد تازه‌ای به آن می‌بخشد که یکی از مهم‌ترین آن‌ها کارکرد شوشی است. براساس این، نور در وضعیت سیالی قرار می‌گیرد که از گستره تا فشاره، از نور ضعیف تا قوی، از بالا تا پایین، از کم تا زیاد و از قبض تا بسط، در نوسان است. این مسأله، از شکل‌گیری وضعیتی تنشی-شوشی در گفتمان

حکایت می‌کند که براساس آن، می‌توان فرایندی از استحاله تا استعلا را بر اساس نظام نوری در گفتمان تبیین کرد.

۴. نظام زیبایی‌شناختی نور

پادمه (شرق اندوه): «می‌رویید. در جنگل، خاموشی رؤیا بود. / شب‌نم‌ها برجا بود. / درها باز، چشم تماشا باز، چشم تماشا تر، و خدا در هر... آیا بود؟ / خورشیدی در هر مشت: بام نگه بالا بود. / می‌بویید. گل وا بود؟ بوییدن بی ما بود: زیبا بود. / تنهایی، تنها بود. / ناپیدا، پیدا بود. / «او» آنجا، آنجا بود» (سپهری، ۱۳۹۰: ۲۲۷-۲۲۸).

در آغاز شعر، ابژه حضوری شاخص دارد و این حضور، مستقل از سوژه شکل گرفته است. فعل «می‌رویید»، این فرایند را نشان می‌دهد. درواقع، بدون این‌که سوژه حضوری داشته باشد، عمل روییدن گُل به عنوان ابژه رُخ داده است. در ادامه گفتمان ابژه گُل جای خود را به شب‌نم می‌دهد و این جریان نیز در غیبت سوژه رُخ می‌دهد. شب‌نم، نماینده ابژه می‌شود و شفافیت و نور به آن می‌بخشد. اینجا ابژه، حضور خود را مدیون جریانی دیداری است که نور جزئی از آن است و در قالب شب‌نم و سپس خورشید نمود یافته است. معین این فرایند را چنین توصیف می‌کند: در تخیل سپهری پیوسته دیالکتیکی در محور عمودی بین بالا و پایین وجود دارد. آنچه به بالا مربوط می‌شود با مضامین نور، شفافیت، سبزی، آب و پاکی گره می‌خورد و در پایین با تاریکی، تیرگی، زمختی و کدری مواجه می‌شویم. (ر.ک. معین، ۱۳۹۲: ۲۲۸) حضور شاخص ابژه که شفافیت و نور را تداعی می‌کند، سوژه را به تماشا فرا می‌خواند. بازبودن و تربودن چشم تماشا چنین حضوری را تداوم می‌بخشد و نمایانگر ارتباطی شهودی، ناب و مستقیم میان ابژه و سوژه است. درواقع، همان‌طور که معین هم معتقد است، در «بالا» همیشه با نگاه، چشم و تماشایی روبرو می‌شویم که به دنبال برون‌شدن از خود و رفتن به سوی جهان چیزها برای برقراری ارتباطی ناب و شهودی با آن‌ها است (ر.ک. همان). این امر وضعیتی پدیداری را در گفتمان رقم می‌زند که به واسطه حضور نور در فضا ایجاد شده است. بازبودن چشم تماشا، نشان می‌دهد سوژه و ابژه به واسطه حضور نور، در ارتباطی مستقیم با یکدیگر قرار گرفته‌اند. این ارتباط سپس سوژه را در تعامل با حس لامسه‌ای قرار می‌دهد تا احساس تری از چنین حضوری، به چشمان او نیز سرایت کند.

در ادامه، نور شفاف شبنم، جای خود را به نور فشرده و متمرکز خورشید می‌دهد که به قول گرمس^۱ آن را می‌توان نور «زیاد-پر» و یا «زیاد-نزدیک» نامید (گرمس، ۱۳۸۹: ۴۵). اینجا خورشید به عنوان ابژه، حضوری پُر و کامل دارد و این حضور، فرصت هیچ واکنشی را به سوژه (= بیننده) نمی‌دهد و او به طور ناخودآگاه و ناگهان به بالا نگاه می‌کند (= بام نگه بالا بود). ابژه، حضور افسونگرانه خود را به نمایش گذاشته است و تعامل سوژه با او، به تجربه جسمانه‌ای برای سوژه هم بدل می‌شود و او خورشید را به کمک جریانی لامسه‌ای، در مشت خود لمس و آن را از عمق درون خود احساس می‌کند. این تجربه به عکس‌العمل جسمی سوژه نیز منجر می‌شود و او ناخودآگاه به بالا نگاه می‌کند. اینجا آنچه سوژه را از درون و عمق متأثر می‌کند، چیزی نیست جز حضور کامل نور خورشید.

در ادامه گفتمان، فرایند لامسه‌ای و جسمانه‌ای، به جریان بویایی نیز تبدیل می‌شود. درواقع، نور خورشید که با کمک حس دیداری (= بام نگه بالا) و لامسه‌ای (= خورشیدی در هر مشت)، دریافت شده است، در این بخش به گُل واشده‌ای تبدیل شده که با حس بویایی، احساس می‌شود. پس اینجا با نظام زنجیره‌ای حواس مواجه هستیم که وضعیت «تراحسی» ایجاد کرده و حس دیداری به حس لامسه‌ای انتقال یافته است. سپس حس دیداری و لامسه‌ای در ظرف حس بویایی نشسته و این چنین نظام زیبایی‌شناختی نور را رقم زده است. ابژه که در این بخش «گُل واشده» است، همچنان به افسونگری خود ادامه می‌دهد و بدون حضور سوژه بیننده (= بوییدن بی ما بود)، عطر و بوی خود را می‌پراکند و زیبایی خود را نشان می‌دهد. زیبایی گُل واشده، به نگاه سوژه و نوع تعامل او بستگی ندارد و ابژه همچنان بویا و زیباست. در این دو بخش گفتمان، نوعی تعادل بین حس‌های مختلف دیداری، لامسه‌ای و بویایی دیده می‌شود؛ با این تفاوت که در بخش نخست، حس دیداری به حس لامسه‌ای برای سوژه تبدیل می‌شود و او با احساس چنین حضوری از آن سرشار شده است، اما در بخش دوم گفتمان، این دو حس در قالب حس بویایی، حضور پیدا کرده و به حضور مطلق ابژه انجامیده است. در نهایت ابژه یا همان «او»، حضور زیبایی‌شناختی خود را به نمایش می‌گذارد و این چنین نظام زیبایی‌شناختی در گفتمان تحقق پیدا می‌کند.

۵. نظام رخدادی نور

صدای پای آب: «چیزها دیدم در روی زمین: / کودکی دیدم ماه را بو می کرد / قفسی بی در دیدم که در آن روشنی پرپر می زد. / نردبانی که از آن عشق می رفت به بام ملکوت. / من زنی را دیدم، نور در هاون می کوبید. / ظهر در سفره آنان، نان بود، سبزی بود، دوری شبنم بود، / کاسه داغ محبت بود» (سپهری، ۱۳۹۰: ۲۸۴-۲۸۵).

در این شعر «دیدن» که چشم اندازی دیداری به متن داده، وسیله ای می شود برای گفته پرداز تا بهتر بتواند پدیده های هستی را توصیف کند. همچنین با استفاده از حس آمیزی، ارتباطی بویایی با ماه برقرار شده است. ماه که از هم بسته های نور به شمار می رود، به جای حس دیداری، با حس بویایی دریافت شده است. این امر نشان می دهد که ما با گفتمانی حسی و نشانه ای زیبایی شناختی مواجه هستیم که دو حس دیداری و بویایی را در تعامل با هم قرار می دهد. حس دیداری بنا به گفته گرمس، «در ژرف ساخت شکل می گیرد و عمیق ترین سطح فعالیت ادراکی - حسی دیداری را شامل می شود» (گرمس، ۱۳۸۹: ۲۵). شعیری نیز حس دیداری را کامل ترین حس می داند و در این باره می نویسد: «عمل دیداری، عملی است که همه ویژگی های حواس دیگر مثل ویژگی های تعاملی، انتقالی، دوسویگی، انعکاسی، درونه ای، مرحله ای، شمایی، همزمانی و برگشت پذیر بودن را داراست» (شعیری، ۱۳۸۵: ۱۲۹). با توجه به این ویژگی ها، حس دیداری می تواند با حس بویایی تعامل برقرار سازد، به ویژه هنگامی که مسأله عمق و تأثر عاطفی در میان باشد. برای حس بویایی نیز می توان برخی از ویژگی ها را قایل شد: الف) عمل ارتباط در آن، دارای جهات، ابعاد و عمق های متفاوت است؛ ب) پویا و در حال حرکت است؛ پ) دیگری را به طور کامل در احاطه خود قرار می دهد؛ ت) دوسویه است؛ ث) از گستره بالایی برخوردار است؛ ج) سیال، مبهم، متکثر و متعدد است (ر.ک. همان، ۱۱۹-۱۲۲).

در این گفتمان، رابطه ای تعاملی میان شوش گر ادراکی - حسی (کودک) و عمل ادراکی - حسی برقرار می شود. این رابطه سبب می شود دو حس دیداری و بویایی به صورت زنجیره ای در تعامل با هم قرار گیرند. اینجا گفته پرداز، با کمک گرفتن از حس دیداری و عامل نور، آسمان را به زمین پیوند می زند، یعنی او ماه را این قدر پایین می آورد که می شود آن را بویید.

نور ماه، وسعتی از آسمان تا زمین را در نور دیده است. سپس در قالب حس بویایی در فضا (زمین) گسترده شده و شوش‌گر در ارتباطی ادراکی - حسی با آن، عطر ماه را احساس کرده است. درواقع، نور ماه به صورت گسترده و رها شده در فضا تجلی می‌یابد. این رهاشدگی نشانه‌ها، نگاه شوش‌گر را نامحدود می‌کند و به آن چشم‌انداز^۱ می‌دهد. ابعاد و عمق بویایی را می‌توان از عمل شوش‌گر بویایی در بوییدن ماه در روی زمین جست؛ چون گفته‌پرداز تأکید می‌کند که در روی زمین کودک را دیده که ماه را بوییده است. این امر، بر سه مفهوم دلالت می‌کند: اول، عمل بویایی، همه فضای زمین را در تسلط خود گرفته و از گستره بالایی برخوردار است؛ دوم، جریان بویایی، پویا، در حرکت و سیال است؛ سوم، عمل بویایی، در عمق جان شوش‌گر نفوذ کرده و او با تمام جان این بو را احساس کرده است.

ویژگی دیگر، حضور زیبایی‌شناختی ابژه ماه است. یعنی ماه (ابژه)، با حضوری مطلق به حرکت در می‌آید و خود را در قالب دو جریان دیداری و بویایی بر سر راه سوژه (شوش‌گر/کودک)، قرار می‌دهد و براساس این، حضور زیبایی‌شناختی ابژه رقم می‌خورد. سوژه نیز به سمت ابژه حرکت می‌کند و ابژه را می‌بوید. درواقع، حضور ماه و جریان دیداری حاصل از دیدن آن، زمینه را برای حضور حس بویایی فراهم کرده است؛ یعنی جریان دیداری که در اثر ارتباط شوش‌گر با نور ماه و دیدن آن، شکل می‌گیرد، حس بویایی شوش‌گر را تحریک می‌کند و او را آماده پذیرش بوی ماه می‌کند.

در این گفتمان، وضعیتی که برای کودک پیش آمده، از نوع رخداد شوشی است. عاملی که کودک را وارد این فرایند می‌کند، حس دیداری است. ماه با گستره و فشار بالا تمام فضا را از آن خود کرده و با شدت و ضرب‌آهنگ تند حضور پیدا می‌کند. جریان حسی حاصل از حضور ابژه ماه، شوش‌گر را به سرعت وارد مرحله شوشی می‌کند و همین امر تغییر معنایی او را سبب می‌شود. درواقع، جریان حسی آن‌قدر نیرومند عمل می‌کند که نشانه ماه از فراز آسمان به زمین کشیده می‌شود و شوش‌گر ماه را در نزدیک‌ترین فاصله با خود می‌بیند. سپس ماه به نشانه جدیدی تبدیل می‌شود که همان «گل» شدن است. همین‌طور که می‌بینیم، اولین حس که سوژه با آن تماس پیدا می‌کند، حس دیداری است و او از طریق حس دیداری با ماه تعامل برقرار

می‌کند. سپس عطر گُل، جریان حسی بویایی را زنده می‌کند. این تعامل حسی، سبب بروز رفتار غیر منتظره‌ای می‌شود که همان رُخداد شوشی است و در اثر همین رُخداد، شوش‌گر ماه را می‌بوید.

در بخش دوم گفتمان (قفسی بی در دیدم ...)، اولین ارتباط با متن، ارتباطی دیداری از طریق دیدن است. چون گفته‌پرداز این منظره را دیده است. در ادامه وضعیت رُخدادی دیگری شکل می‌گیرد. این وضعیت، این بار برای روشنی به عنوان ابژه پیش آمده است. روشنی که از همبسته‌های نور است، در این بخش با دو مقوله قفس و پرپر زدن همراه شده که آن را با پرنده و پرواز مرتبط می‌کند. بنا به نظر فونتنی (۱۹۹۵: ۶۰)، یکی از ویژگی‌های نور آن است که «چرخشی عمل می‌کند و حرکت آن از نوع به پرواز در آمدن است». اینجا تقابلی بین قفس و پرپر زدن دیده می‌شود؛ قفس در گستره زمین و پرواز در گستره آسمان انجام می‌پذیرد. این تقابل و سیال بودن وضعیت روشنی، روشنی را به دو جهان کاملاً متفاوت زمین و آسمان مرتبط می‌کند. این امر نشان می‌دهد عامل نور، دارای نیروی فشاره‌ای و گستره‌ای است و همزمان می‌تواند در سطح و عمق حرکت کند. قفسی که گفته‌پرداز توصیف می‌کند، نیز در نگاه سپهری دگرگون شده است و این همان مفهومی است که شعیری آن را «انفصال پوسته‌ای» و «دگردید» می‌نامد (شعیری، ۱۳۸۵: ۱۳۱). قفس توصیف‌شده چند ویژگی دارد: اول، بدون در است؛ دوم، روشنی در آن پرپر می‌زند؛ سوم، در زمین قرار دارد. پرپر زدن روشنی، آن را با پرواز و پریدن مرتبط کرده است. روشنی پدیده‌ای سیال است و در ابعادی بسیار گسترده عمل می‌کند. به همین دلیل نمی‌توان آن را در مکان و فضایی محدود مانند قفس، حبس کرد. صفت پرپر زدن برای روشنی بر همین ویژگی تأکید می‌کند.

ویژگی دیگر، تعامل بین دو حس دیداری و لامسه‌ای است؛ روشنی که جریان دیداری است با پرپر زدن که در فرایندی لامسه‌ای انجام می‌پذیرد، در تعامل با هم قرار گرفته است و این مسأله، بحث پدیدارشناسی و جسمانه‌ها را پیش می‌کشد. پرپر زدن روشنی، به معنای قایل شدن جسم برای روشنی است. «از دیدگاه پدیدارشناختی، جسمانه کلیتی است واحد و همانند پُلی عمل می‌کند که «هست» ما را به دنیای بیرون متصل می‌کند. جسمانه، نقطه مشترکی است بین «من» و «دنیا» آن‌گونه که برای من حاضر است» (شعیری، ۱۳۹۲: ۱۸۴). اینجا فرایند پریدن برای روشنی، نوعی تجربه جسمانه‌ای و لامسه‌ای است. این تجربه به معنای جسم‌دار شدن

روشنی و یا بنا به گفتهٔ مرلوپنتی^۱، تن‌دارشدن آن است. براساس این، روشنی به عنوان منبع نوری در نظر گرفته می‌شود و حضور خود را در فرایندی جسمانه‌ای از نوع پریدن نشان می‌دهد. علاوه بر این دو جریان حسی، روشنی در تعامل با جریانی دیگر از نوع حسی- حرکتی قرار می‌گیرد. به این ترتیب با دنیای بیرون خود ارتباط پیدا می‌کند و برای او پریدن امکان‌پذیر می‌شود. در شکل‌گیری این وضعیت، نقش گفته‌پرداز و گفته‌خوان یا دریافت‌کننده را نباید ندیده گرفت. جسم- نشانهٔ زبانی، ابتدا در جسم گفته‌پرداز نفوذ کرده و او را با تجربهٔ لامسه‌ای روشنی و عمل پریدن همراه کرده و به همین دلیل، فرایند پریدن در ذهن او تجسم یافته است. درواقع، همین تجربه است که به او نگاه منحصر به فردی می‌بخشد. بر اساس همین نگاه است که روشنی در قالب نظامی زیبایی‌شناختی دریافت می‌شود و می‌تواند پرپر بزند. از سوی دیگر، جسم دالی زبان از طریق گفته‌پرداز به خواننده منتقل می‌شود و او نیز به صورت لامسه‌ای از این وضعیت متأثر می‌شود و به جسمی از خود پرپرزدن بدل می‌گردد. بدین ترتیب نظام تجربهٔ همزیستی نشانه‌ای تحقق می‌پذیرد. لاندوفسکی^۲، این فرایند را بر پایهٔ «توانش ادراکی- حسی» ممکن می‌داند (به نقل از: معین، ۱۳۹۶: ۸۸). درواقع، توانش ادراکی حسی سوژه‌ها به آن‌ها امکان می‌دهد تا خود را رها می‌کنند و با ویژگی‌های مادی و حسی ذاتی ابژه‌ها آغشته شوند.

گفته‌پرداز در ادامه از وقوع نظام رخدادی دیگری خبر می‌دهد. براساس این، عشق به کمک نردبان به بام ملکوت می‌رود. فرایند جسمانه‌ای در بخش پیشین، از روشنی به عشق منتقل می‌شود. درواقع، عشق معادل روشنی است و پرپر زدن روشنی معادل رفتن به بام ملکوت است. عشق در حال استعلا است و برای استعلا به نردبانی نیاز دارد. نردبان در اینجا همان نقش جسم دالی زبان یا جسمانه‌ای را بر عهده دارد که معادل «من می‌توانم» زبان است و با ایجاد نظام ارتباط زبانی، منجر به فرایند معناسازی می‌شود. پس بالا رفتن عشق از نردبان برای رسیدن به بام ملکوت، نظامی جسمانه‌ای را بر گفتمان حاکم می‌کند. عشق، به عنوان نقطهٔ مرکزی گفتمان و منبع انرژی عمل می‌کند و به نوعی عمل بوییدن ماه و پرپرزدن روشنی در ارتباط با این نقطهٔ مرکزی انجام می‌گیرد و عشق پایگاهی است که همهٔ این انرژی‌ها را در خود ذخیره کرده است. منبع انرژی در حرکتی صعودی تکثیر می‌شود و به سمت بالا حرکت می‌کند و در

1. Merleau- ponty

2. E. Landowski

فرایندی انبساطی به فضاهایی باز تبدیل می‌گردد. به این ترتیب، عشق از طریق نردبان به فضایی باز از حضور می‌رسد که تمام انرژی‌های مثبت در آن وجود دارد و آن فضای استعلایی، بام ملکوت است و در این فضا است که حضور و هویت تحول‌یافته عشق تثبیت می‌شود.

پس از آن، عشق در نگاه گفته‌پرداز می‌نشیند و وضعیت رخدادی دیگری برای او رقم می‌خورد و به این ترتیب، از کوبیدن نور در هاون خبر می‌دهد. نور در هاون کوبیدن، دو ویژگی نشانه‌ای دارد: اول، ارتباط شهودی و ناب با پدیده نور و با تمام وجود نور را لمس کردن؛ دوم، بحث جسمانه‌ای نور. وضعیت رخدادی، گفته‌پرداز را در رابطه‌ای پر احساس با پدیده نور قرار می‌دهد و به دلیل همین رابطه و نگاه، نور با فعل کوبیدن توصیف می‌شود. در اثر چنین نگاه شهودی است که نور از معنای ارجاعی و عقلانی خود فاصله می‌گیرد و با دریافتی معناشناختی فهمیده می‌شود. براساس این، برای نور این امکان فراهم می‌شود که مانند بسیاری دیگر از پدیده‌ها، از گستره شناختی خود بکاهد و بر فشار عاطفی خود بیفزاید و به این ترتیب، نور در عمق و فشار بالا در هاون قرار می‌گیرد و در فرایند جسمانه‌ای و لامسه‌ای، کوبیده می‌شود. کوبیده شدن، به معنای آن است که نور «تن‌دار» شده و به عنوان منبع و منشأ نور، موجب بروز اشکال مختلف حضور شده است. این منبع نوری، در قالب ذرات پراکنده و به طور متکثر در سبزی، شبنم و محبت جلوه پیدا می‌کند؛ گویا نور کوبیده می‌شود و در مظاهری از جنس خود چون سبزی، شبنم و محبت جلوه می‌کند و در نتیجه محبت و عشق، حقیقتی نوری به خود می‌گیرند. نور به آتش تبدیل می‌شود و آتش چون بالاترین میزان نور را دارد، رمز هستی و وجود تلقی می‌شود. درواقع، نور در نقش کنش‌گزاری هستی‌شناختی^۱ بروز می‌یابد و در قالب آتش به محبت سرایت می‌کند و حضوری پدیداری و زیبایی‌شناختی برای آن رقم می‌زند. توصیف بخش انتهایی گفتمان از کاسه داغ محبت، مؤید این امر است.

۶. نظام ادراکی - حسی نور

مسافر: «و نیمه راه سفر، روی ساحل «جمنّا»/ نشسته بودم/ و عکس «تاج‌محل» را در آب/ نگاه می‌کردم:/ دوام مرمری لحظه‌های اکسیری/ و پیش‌رفتگی حجم زندگی در مرگ./ بین دو

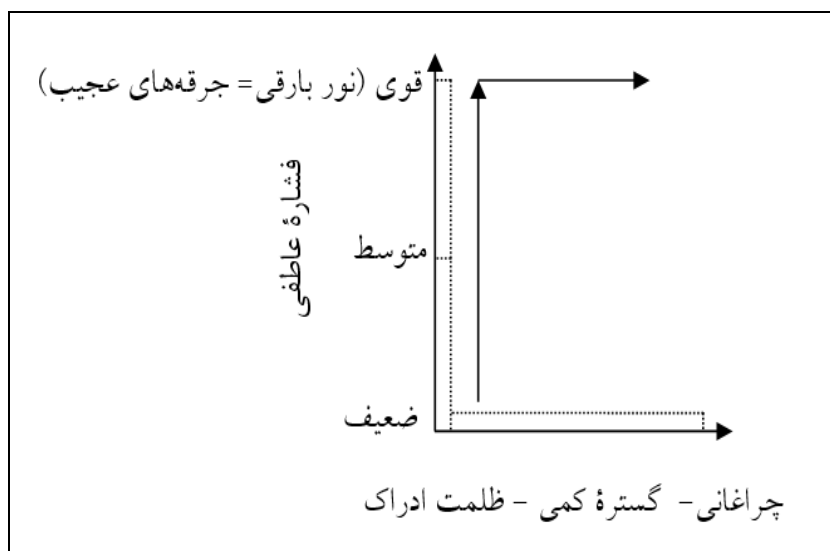
1. ontologique

بال بزرگ/ به سمت حاشیه روح آب در سفرند/ جرقه‌های عجیبی است در مجاورت دست/ بیا و ظلمت ادراک را چراغان کن/ که یک اشاره بس است» (سپهری، ۱۳۹۰: ۳۲۹).

در این گفتمان، همگنه‌ای ادراکی - حسی شکل می‌گیرد. براساس این، ابتدا گفته‌پرداز تجربه‌های خود را از راه حس دیداری و نگاه درک و توصیف می‌کند. نگاه، واسطه‌ای می‌شود تا گفته‌پرداز بتواند به عمق پدیده‌ها نفوذ کند و آن‌ها را از منظری نو ببیند. نگاه او به پیش می‌رود تا حس دیداری را به حس لامسه‌ای پیوند زند. حس لامسه بنا به گفته گرمس، مفهومی بیشتر از زیبایی‌شناسی کلاسیک را ارائه می‌کند: «سیر و پیشروی و کشف در فضا و تسلط بر حجم؛ این حس از عمیق‌ترین حواس است، در بُعد ارتباطی، بیانگر صمیمی‌ترین رابطه بشری است و از نظر شناختی، ابرازکننده بالاترین تمایل وصال است» (گرمس، ۱۳۸۹: ۲۶). به این ترتیب، جریان دیداری تا جایی ادامه پیدا می‌کند که از طریق دست و در فرایندی لامسه‌ای، عمیق‌ترین و صمیمی‌ترین رابطه با سنگ‌های مرمری برقرار می‌شود. درست است که دست با جسمی به نام سنگ تماس برقرار می‌کند، اما این سنگ به عنوان جسم، جزئی از جسمانه‌ای به نام تاج محل است. به عبارت دیگر، بنا به گفته شعیری ما با دو نوع نشانه سروکار داریم: سخت‌نشانه و نرم‌نشانه (شعیری، ۱۳۹۲: ۱۸۷). اینجا سخت‌نشانه، همین سنگ‌های مرمری است و نرم‌نشانه، همان بنای تاج‌محل است که ما را با یادواره‌های فرهنگی و اسطوره‌ای پیوند می‌دهد. پس سنگ مرمری به جسمی تبدیل می‌شود که حضوری جسمانه‌ای را برای گفتمان رقم می‌زند. به این ترتیب، نظامی جسمانه‌ای نیز تحقق می‌پذیرد که ویژگی اسطوره‌ای، هویتی و فرهنگی دارد. همین ویژگی باعث می‌شود که شوش‌گر با لمس این سنگ‌ها، دچار وضعیتی رُخدادی شود که در گفتمان با واژه «جرقه عجیب» توصیف شده است.

وضعیت رُخدادی که در قالب جرقه عجیب، در متن گفتمان ایجاد شده، به کارکرد انفجاری و بارقی نور اشاره می‌کند. «نور بارق، نوری است که به صورت انفجاری و در یک پیوستار درخشش پیدا می‌کند و با ضرب‌آهنگی تند و با سرعت بالا انتشار می‌یابد. این نور به محض حضور، فضای بسیاری را در یک لحظه پُر می‌کند و تمام سطوح نشانه‌ای را در بر می‌گیرد» (کنعانی، ۱۳۹۳: ۲۹۳). براساس این، نور بارقی در نقش ابژه، به‌طور ناگهانی به فضای سوژه (گفته‌پرداز) هجوم می‌آورد و او را در وضعیتی شوشی و هیجانی قرار می‌دهد که چیزی جز زیبایی‌شناسی حضور نیست. درواقع، نور بارق، نوعی ضرب‌آهنگ تند و سرعتی در گفتمان

ایجاد می‌کند. این ضرب‌آهنگ، سبب شکل‌گیری فضای هیجانی و سودایی می‌شود. شعیری معتقد است: «هیجان، به رعد و برقی می‌ماند که در یک لحظه تولید می‌شود، پس ضرب‌آهنگ آن، سریع و برق‌آسا است؛ در حالی که سوداها^۱ که بر مبنای هیجان تولید می‌شوند، در عمق وجود شوش‌گر نفوذ می‌کنند و او را سودازده می‌کنند» (شعیری، ۱۳۹۱: ۱۳۸). جرقه‌های عجیب، تجلی عینی بُعد زیبایی‌شناختی گفتمان است که در یک لحظه، سوژه و ابژه را به عنوان شوش‌گر در هم می‌آمیزد. این وضعیت را بنا به گفته گرمس می‌توان «آمیزش انسان و دنیا» و یا «سودای جسم و روح» نامید (گرمس، ۱۳۸۹: ۲۷). نور انفجاری و بارقی (جرقه‌های عجیب)، به یک نقطه مرکزی و منبع متمرکز انرژی تبدیل می‌شود که عملکرد همزمان فشارهای و گستره‌ای دارد؛ یعنی می‌تواند در سطح افقی، عمودی و در عمق و فضا حرکت کند. حالا دیگر تنها یک اشاره کافی است تا این نور با ویژگی فشارهای بروز یابد و با نفوذ در عمق شوش‌گر، ظلمت ادراک او را به روشنی شناخت تبدیل کند و حضوری هستی‌شناختی را جایگزین حضوری شناختی کند. اگر بخواهیم برای چنین وضعیتی الگویی ترسیم کنیم، طرحواره زیر را خواهیم داشت:



نمودار ۱. طرحواره نور بارقی

1. passion

براساس این طرحواره، نور بارقی در قالب جرقه و در ضرب‌آهنگی تند و برق‌آسا، در سطح فشاره ایجاد می‌شود. سطح فشاره‌ای جرقه‌های عجیب، قوی است؛ زیرا به یک کیفیت و وضعیت درونی نظر دارد و در یک لحظه سوژه را به بالاترین وضعیت عاطفی رسانده است. در گفتمان نیز اشاره شده «یک اشاره بس است» که «یک اشاره»، به همان جرقه و ویژگی بارقی و دفعی بودن نور اشاره دارد. سپس این جرقه، با همان قدرت در سطح گستره حرکت کرده و ظلمت ادراک را چراغانی کرده است. چراغانی کردن ظلمت ادراک، به تبدیل نور انفجاری جرقه به نور گسترده و تداوم این نور در سطح گستره اشاره دارد. این فرایند، به صورت راست‌خط نشان داده شده و به این معنی است که جرقه‌های عجیب با همان قدرتی که ایجاد شده، به حرکت در سطح گستره ادامه می‌دهد و از قدرت و حضور آن کاسته نمی‌شود. قید «بس» در بند «یک اشاره بس است»، دفعی بودن این جریان و حرکت سریع نور در سطح گستره را نشان می‌دهد.

۷. نظام عاطفی - شوشی نور

در گلستانه (حجم سبز): «زندگی خالی نیست.../ تاشقایق هست، زندگی باید کرد./ در دل من چیزی است مثل یک بیشه نور، مثل خواب دم صبح/ و چنان بی‌تابم که دلم می‌خواهد/ بدوم تا ته دشت، بروم تا سر کوه/ دورها آوایی است که مرا می‌خواند» (سپهری، ۱۳۹۰: ۳۵۳).

در ابتدای گفتمان، با فرایندی عاطفی مواجه می‌شویم که نشان‌دهنده امیدواری و شور زندگی است؛ شوش‌گر به زندگی امیدوار است و از آن احساس رضایت می‌کند. در ادامه گفتمان، این سرزندگی دقیق‌تر توصیف می‌شود. شوش‌گر از وجود چیزی مثل بیشه نور و خواب دم صبح در دلش، خبر می‌دهد که نشانه آن است که شور زندگی را با تمام وجود احساس می‌کند. توصیف گفته‌پرداز از داشتن حالتی شبیه به بیشه نور، از اتفاقی ادراکی - حسی در گفتمان حکایت دارد. اولین حسی که در گفتمان از آن سخن رفته، حس جسمانه‌ای است. امید به زندگی در قالب فرایند جسمانه‌ای و از طریق جسمانه نور در دل شوش‌گر نفوذ کرده، او را از وجود چنین حالتی آگاه می‌کند. درواقع، بیشه نور و خواب دم صبح، جسم و صورتی می‌شود که جسمانه نور را به تن «من» منتقل می‌کند و من در تجربه زیستی حاصل از چنین دریافتی احساس خوشحالی و رضایت می‌کنم. از سوی دیگر این فرایند، لامسه‌ای هم هست.

ابژه‌های مثل بیشه نور و خواب دم صبح، از ابژه‌هایی هستند که شوش‌گر آن‌ها را از تجربه زیستی و لامسه‌ای خود بیرون می‌کشد و برای توصیف حالت درونی خود به کار می‌گیرد. در واقع، دل به مکان‌واره‌ای تبدیل می‌شود که محل تجربه زیسته بودن در بیشه نور و یا احساس خواب دم صبح قرار می‌گیرد. به این ترتیب شوش‌گر این امید را در دل و از عمق درون خود احساس می‌کند و تسلط و نفوذ بر چنین فضایی را در دل خود نشان می‌دهد. گرمس هم به این ویژگی حس لامسه اشاره می‌کند: «سیر و پیشروی و کشف در فضا و تسلط بر حجم» (گرمس، ۱۳۸۹: ۲۶). علاوه بر این دو جریان، حس دیداری نیز از طریق نور در فضای گفتمانی بروز می‌یابد و نظام زنجیره‌ای حواس را شکل می‌دهد. براساس این، یک وضعیت تراحسی در گفتمان ایجاد می‌شود که سه حس جسمانه‌ای، لامسه‌ای و دیداری را در تعامل با هم قرار می‌دهد. اینجا عاملی که سبب این تعامل حسی شده، عامل نور است. همان‌طور که فونتنی (۱۹۹۵: ۷۸) هم اشاره می‌کند، نور می‌تواند باعث تقویت و تیزی حواس دیگر و تعامل آن‌ها با هم شود.

وجود چیزی چون بیشه نور و خواب دم صبح در دل شوش‌گر، ویژگی دیگری برای گفتمان رقم می‌زند. نور به‌طور کامل در فضای دل نفوذ کرده و پویایی و حرکت شوش‌گر را موجب شده است. درواقع، نور سبب شده شوش‌گر احساس‌های و سبکی کند. همان‌طور که فونتنی نیز اشاره می‌کند، یکی از ویژگی‌های نور، ایجاد حالت‌های و سبکی است (همان). این حالت بر اساس جریان حسی - حرکتی قابل تحقق است. وضعیت حسی جسمانه - ای، لامسه‌ای و دیداری که برای شوش‌گر پیش آمده، مقدمه‌ای شده برای ایجاد حالتی روحی مثل بی‌قراری و این حالت، سبب ایجاد حرکت، پویایی و‌هایی او شده است. بنا به گفته شعیری، بی‌تابی گونه حسی حرکتی درونه‌ای است که مبنای جریان حسی - حرکتی برونه‌ای شده و وضعیت حسی «دویدن تا ته دشت و رفتن تا سر کوه» را موجب شده است (شعیری، ۱۳۸۵: ۱۳۳). علاوه بر این، شوش‌گر طوری از این نور تأثیر پذیرفته که به پیکره‌ای از نور تبدیل شده است. اینجا نور در نقش ابژه ظاهر شده و تمام وجود سوژه را از آن خود کرده است. درواقع، حضور ابژه نور، باعث شده سوژه در ابژه ذوب شود و نوعی فرایند زیبایی - شناختی تحقق پذیرد. حضور ابژه، حضوری پُر و کامل است و چنین حضوری شناخت سوژه

را از او می‌گیرد و او قادر به انجام هیچ نوع واکنش شناختی و منطقی در مقابل ابژه نور نیست و به همین دلیل ناخودآگاه بی‌تاب می‌شود.

شوش‌گر پس از این‌که به چنین دریافتی دست می‌یابد، دل او به مکانی استعلایی تبدیل می‌شود که زمینه‌رهایی و سبکی او را فراهم می‌کند. این‌که دل شوش‌گر به ظرف و مکان-واره‌ای برای رهایی و لذت زندگی تبدیل شده، با طرح‌واره حجمی نور قابل تبیین است. درواقع، مکان سیالیت می‌یابد و به شکلی چرخان به حرکت در می‌آید. شوش‌گر نیز در جریان اصل سرایت حسی، با مکان همراه می‌شود و در تعامل تن‌به‌تن با آن، همراه مکان به چرخش در می‌آید و به رهایی و سبکی می‌رسد. لاندوفسکی این مکان را «مکان حس شده جریان تن-ها» می‌نامد و برای آن عنوان «فضای حلزونی و چرخان^۱» را به کار می‌برد (به نقل از: معین، ۱۳۹۶: ۱۷۴). شوش‌گر پس از این‌که دلش پر از حضور نور یا چیزی شبیه آن می‌شود، به نوعی دچار گسست از خود می‌گردد؛ یعنی، «من» شوش‌گر (دل) از «خود» او جدا می‌گردد. «من» که همان حضور فیزیکی است، در مکان می‌ماند و «خود» که حضوری انتزاعی است، از آن مکان می‌گریزد. در این وضعیت، نور چنین گریزی را موجب می‌شود و با حذف جنبه‌های مادی و مکانیت مکان، آن را به سوی فضایی فراتر از آن مکان سوق می‌دهد. اینجاست که مکان به فضا تبدیل می‌شود و استعلا صورت می‌پذیرد. درواقع، با حضور نور، زمان سنگین حضور مادی شوش‌گر به احساس حضور در زمان استعلایی تبدیل می‌شود. وضعیت شوشی که توصیف شد، از فشاره بالای عاطفی حکایت دارد که فعالیتی جسمانه‌ای را موجب می‌شود و در قالب بی‌تابی در گفتمان بروز می‌یابد. شوش‌گر از هجوم نشانه‌های مثبت زندگی و ابژه نوری، بی‌تاب می‌شود و در اوج فشاره عاطفی قرار می‌گیرد. اما فشاره بالای بی‌تابی در قالب فعل وجهی خواستن (که دلم می‌خواهد...) زمینه بروز پیدا می‌کند و در تعامل با گستره عاطفی قرار می‌گیرد. در نتیجه شوش‌گر احساس رهایی و سبکی می‌کند و این رهایی زمینه توانش (بدوم تا ته دشت و بروم تا سر کوه) و حرکت شوش‌گر را فراهم می‌کند. حرکت شوش‌گر، آهنگ حرکت گفتمان را تغییر می‌دهد و او را با آینده‌ای پیوند می‌دهد که همان رسیدن به مکان استعلایی مورد آرزوی اوست.

۸. نتیجه‌گیری

در پژوهش حاضر، نور در قالب نظام رُخدادی و تنشی - شوشی در گفتمان نمود می‌یابد. این نظام، جریان‌های مختلف دیداری، جسمانه‌ای، لامسه‌ای، بویایی و حس - حرکتی را در تعامل با یکدیگر قرار می‌دهد. در نتیجه رابطه‌ای ادراکی - حسی میان سوژه‌ها و عوامل گفتمانی شکل می‌گیرد. این امر از تحقق تجربه همزیستی نشانه‌ای حکایت دارد که نتیجه آن، دستیابی به فرایند استعلایی حضور است. همچنین در گفتمان پیوسته تعاملی میان فشاره و گستره شکل می‌گیرد. این تعامل نور را در وضعیت تنشی و سیالی قرار می‌دهد و سبب می‌شود پیوسته شاهد تحولی از وضعیت استحاله‌ای تا استعلایی باشیم. پژوهش حاضر با تحلیل نظام گفتمانی نوری توانسته الگویی را از چگونگی استحاله و استعلای گفتمان از منظر نور در شعر سپهری تبیین کند. همچنین در گفتمان حاضر، نور در اشکال مختلف نور بارقی، انفجاری، متمرکز، شفاف و متکثر نمود می‌یابد. در این گفتمان، نظام‌های مختلف زیبایی‌شناختی، رُخدادی، ادراکی - حسی، عاطفی - شوشی، و استعلایی ایفای نقش می‌کنند و این نظام‌ها از ویژگی‌ها و کارکردهای تنشی، شوشی، فشاره‌ای و گستره‌ای برخوردارند.

کتابنامه

۱. پوله، ژرژ. (۱۳۹۰). آگاهی نقد. ترجمه مرتضی بابک معین. تهران: نشر علم.
۲. سپهری، سهراب. (۱۳۹۰). هشت کتاب. تهران: پیام عدالت.
۳. شعیری، حمیدرضا. (۱۳۷۹). «فاعل فردی و جمعی در «پشت هیچستان سپهری»». *مدرس علوم انسانی*. دوره ۴، شماره ۳: صص. ۵۳-۶۳.
۴. _____ (۱۳۷۹). «پنجره از نگاه بودلر و سپهری». *پژوهش زبان‌های خارجی*. دوره ... شماره ۸ (ویژه‌نامه همایش ادبیات تطبیقی). بهار و تابستان. صص. ۶۶-۷۷.
۵. _____ (۱۳۸۵). *تجزیه و تحلیل نشانه - معناشناختی گفتمان*. تهران: سمت.
۶. _____ (۱۳۹۱). «تحلیل نشانه - معناشناسی خلسه در گفتمان ادبی». *فصلنامه پژوهش‌های ادبی*. سال ۹، شماره ۳۶ و ۳۷. تابستان و پاییز. صص. ۱۲۹-۱۴۶.
۷. _____ (۱۳۹۲). *نشانه - معناشناسی دیداری: نظریه و تحلیل گفتمان هنری*. تهران: سخن.
۸. _____ (۱۳۹۵). *نشانه - معناشناسی ادبیات: نظریه و روش تحلیل گفتمان ادبی*. تهران: دانشگاه تربیت مدرس.

۹. کنعانی، ابراهیم. (۱۳۹۳). تحلیل کارکرد گفتمانی نور، صدا و رنگ در مثنوی مولوی: رویکرد نشانه-معناشناختی. رساله دکتری رشته زبان و ادبیات فارسی. دانشگاه سمنان.
۱۰. کنعانی، ابراهیم، عصمت اسماعیلی و حسن اکبری بیرق. (۱۳۹۳). «بررسی کارکردهای نشانه-معناشناختی نور بر اساس قصه‌ای از مثنوی». *کهن‌نامه ادب پارسی*، سال پنجم. شماره سوم. پاییز. صص. ۱۲۱-۱۴۸.
۱۱. گذشتی، محمدعلی و بهروز رومیانی. (۱۳۹۲). «شهر نور و ظلمت در شعر سهراب». *ادبیات پارسی معاصر*. سال سوم. شماره دوم. تابستان. صص. ۸۹-۱۱۴.
۱۲. گرمس، ژولین آلژیرداس. (۱۳۸۹). *تقصان معنا*. ترجمه حمیدرضا شعیری. تهران: نشر علم.
۱۳. لطیف‌نژاد، فرخ، فرزانه سجودی و مه‌دخت پورخالقی. (۱۳۹۳). «مراحل دریافت متن در شعر سپهری بر اساس رویکرد بوگراند و درس‌لر». *دوماهنامه جستارهای زبانی*. د ۵. ش ۳ (پیاپی ۱۹). مهر و آبان. صص. ۱۶۵-۱۹۲.
۱۴. معین، مرتضی‌بابک (۱۳۹۶). *ابعاد گمشده معنا در نشانه‌شناسی روایی کلاسیک؛ نظام معنایی تطبیقی یا رقص در تعامل*. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
۱۵. _____. (۱۳۹۰). «بررسی تطبیقی اندیشه‌های بنیادین پدیدارشناسی (با رویکرد هوسرلی) با مضامینی چند در شعر سپهری». *دوفصلنامه علمی-پژوهشی مطالعات تطبیقی هنر*. شماره اول. بهار و تابستان. صص. ۱۷-۲۸.
۱۶. _____. (۱۳۹۲). *نقد مضمونی*. نخستین کارگاه نقد ادبی. تهران: انجمن علمی نقد ادبی.

نظام آغازگر در دو زبان فارسی و انگلیسی: مطالعه‌ای رده‌شناختی

دکتر اسماعیل صفائی اصل (دکتری زبان‌شناسی همگانی دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران، نویسنده مسئول)^۱

دکتر رضامراد صحرایی (دانشیار زبان‌شناسی دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران)^۲

چکیده

مقاله حاضر در چارچوب دستور نقش‌گرای نظام‌مند و بر مبنای رده‌شناسی نقش‌گرای نظام‌مند و مشخصاً تعمیم‌های رده‌شناختی متیسن (۲۰۰۴) انجام یافته است. هدف از انجام این پژوهش توصیف رفتارهای رده‌شناختی نظام آغازگر در دستور بند ساده زبان فارسی بر مبنای تعمیم‌های رده‌شناختی متیسن و مقایسه رفتارهای رده‌شناختی یادشده زبان فارسی با رفتارهای رده‌شناختی نظام آغازگر در دستور بند ساده زبان انگلیسی بوده است. نتایج به دست آمده از این پژوهش نشان می‌دهند که با توجه به تعمیم‌های رده‌شناختی متیسن در ارتباط با نظام آغازگر، دو زبان فارسی و انگلیسی به استثنای یک مورد در بقیه مؤلفه‌های رده‌شناختی رفتارهای یکسانی دارند. به بیانی مشخص‌تر، هر دو زبان فارسی و انگلیسی (۱) دارای ساخت آغازگری-پایان‌بخشی یکسان هستند، (۲) با آغازگرهای بی‌نشان و نشان‌دار به یک شکل برخورد می‌کنند، (۳) آغازگرهای نشان‌دار از نوع محض را از طریق واحدهای زبانی نشانه‌گذاری می‌کنند، (۴) هر دو نوع آغازگر ساده و چندگانه را دارا هستند، و (۵) با عناصر سازنده آغازگر چندگانه به یک شکل برخورد می‌کنند. اما زبان فارسی برخلاف زبان انگلیسی که نظام آغازگرش وجه‌مقید است دارای نظام آغازگر وجه-آزاد می‌باشد.

واژگان کلیدی: رده‌شناسی نظام‌مند، تعمیم‌های رده‌شناختی متیسن، نظام آغازگر، فارسی، انگلیسی.

۱. مقدمه

رده‌شناسی زبان^۱ که به مطالعه نظام‌مند تنوع بین زبان‌ها می‌پردازد (رک. کامری^۲، ۲۰۰۱: ۲۵؛ نقل شده در دبیرمقدم، ۱۳۹۲: ۲) در کنار مسائل زبانی بسیار متنوعی از جمله 'رشد زبان در کودک'، 'زبان‌شناسی آموزشی'، 'زبان‌شناسی رایانشی'، و 'زبان‌شناسی بالینی' در کانون توجه 'دستور نقش‌گرای نظام‌مند'^۳ قرار دارد (کافارل^۴ و دیگران، ۲۰۰۴: ۲ و ۵). به گفته کافارل و دیگران (همان: ۵)، مطالعه رده‌شناسی زبان از منظر زبان‌شناسی نقش‌گرای نظام‌مند که 'رده‌شناسی نقش‌گرای نظام‌مند'^۵ یا به اختصار 'رده‌شناسی نظام‌مند'^۶ نامیده می‌شود از همان آغاز شکل‌گیری نظریه یادشده مطرح بوده است و ریشه در 'زبان‌شناسی فرشی'^۷ دارد و با علاقه مکتب پراگ^۸ به 'ماهیت‌شناسی'^۹ زبان‌ها در ارتباط است. گفتنی است که در رده‌شناسی نظام‌مند که نظام‌های زبان‌ها و نه کلیت آن‌ها را بررسی می‌کند (کافارل و دیگران، همانجا)، زبان‌شناسان به دنبال دست‌یابی به آن دسته از 'تعمیم‌های تجربی'^{۱۰} هستند که در اصل بتوان آن‌ها را به تمام زبان‌های جهان اعمال کرد. شایسته ذکر است که تعمیم‌های تجربی تعمیم‌هایی هستند که مبتنی بر نمونه‌های زیادی از توصیفات زبانی می‌باشند (ترویا و متیسن^{۱۱}، ۲۰۱۳: ۱۶). در راستای هدف یادشده رده‌شناسی نظام‌مند و از رهگذر بررسی نظام‌های اندیشگانی^{۱۲} (منطقی^{۱۳} و تجربی^{۱۴})، بینافردی^{۱۵}، و متنی^{۱۶} دستور بند^{۱۷} زبان‌های متعدد و متنوعی از جمله

1. language typology
2. Comrie
3. educational linguistics
4. computational linguistics
5. clinical linguistics
6. Systemic Functional Grammar
7. Caffarel
8. systemic functional typology
9. systemic typology
10. Firthian linguistics
11. Prague school
12. characterology
13. empirical generalizations
14. Teruya & Matthiessen
15. ideational
16. logical
17. experiential
18. interpersonal
19. textual
20. clause grammar

انگلیسی، فرانسوی، آلمانی، سوئدی، دانمارکی، عربی، ژاپنی، تاگالوگ^۱، چینی، ویتنامی، تلوگو^۲، و پیچان چاچارا^۳، متیسن (۲۰۰۴) به مجموعه‌ای از 'تعمیم‌های رده‌شناختی'^۴ یا به تعبیر کرافت^۵ (۲۰۰۳: ۱) 'همگانی‌های رده‌شناختی'^۶ دست یافته است. شایان ذکر است که از آن‌جا که این تعمیم‌ها مبتنی بر توصیفات به دست آمده از زبان‌ها بوده است، متیسن از آن‌ها با عنوان 'تعمیم‌های توصیفی'^۷ یاد کرده است (۵۳۷). متیسن (همانجا) در ارتباط با تعمیم‌های رده‌شناختی پیشنهادی‌اش مدعی شده است که آن‌ها را می‌توان در توصیف هر زبان و نیز در تلاش در جهت گسترش تبیین‌های رده‌شناختی در چارچوب دستور نقش‌گرای نظام‌مند به کار بست. البته وی بلافاصله تصریح کرده است که "ارائه یک نقشه تعمیم‌یافته هنوز ممکن نیست اما باید در آن جهت حرکت کنیم".

در راستای ادعای یادشده متیسن در بالا، مقاله حاضر در تلاش است تا بر اساس تعمیم‌های رده‌شناختی متیسن به توصیف نظام آغازگر^۸ زبان فارسی از یک سو و سنجش آن با نظام آغازگر زبان انگلیسی به عنوان زبان خارجی غالب در حوزه آموزش در ایران از سوی دیگر پردازد. برای انجام این مهم، سؤالات زیر مطرح می‌شود:

- در چارچوب تعمیم‌های رده‌شناختی متیسن (۲۰۰۴)، نظام 'آغازگر' دستور بند زبان فارسی چه رفتارهایی را از خود نشان می‌دهد؟
- رفتارهای رده‌شناختی نظام 'آغازگر' در دستور بند دو زبان فارسی و انگلیسی چه تفاوت‌ها و شباهت‌هایی با هم دارند؟

1. Tagalog
2. Telugu
3. Pitjantjatjara
4. typological generalizations
5. Croft
6. typological universals
7. descriptive generalizations
8. THEME

نظام آغازگر به عنوان یکی از منابع فرانش (metafunction) متنی بند را در هیئت یک 'پیام' (message) بازنمایی می‌کند و به کمک 'ساخت آغازگری-پایان‌بخشی' (thematic structure) نمود می‌یابد. بدین شکل، بند در هیأت یک پیام از دو عنصر آغازگر (Theme) و پایان‌بخش (Rheme) تشکیل می‌یابد (هلیدی و متیسن، ۲۰۱۴: ۸۸ و ۱۱۴-۱۱۵).

۲. پیشینه پژوهش

در این بخش، تعدادی از مطالعات انجام یافته پیرامون نظام 'آغازگر' در هر یک از دو زبان فارسی و انگلیسی معرفی می‌شود. شایسته یادآوری است که سال انتشار کتاب مشتمل بر تعمیم‌های رده‌شناختی متیسن^۱، یعنی ۲۰۰۴ (۱۳۸۲)، مبدأ زمانی برای انتخاب مطالعات یادشده در این پژوهش بوده است. بر این اساس، گستره زمانی مطالعاتی که در این بخش معرفی خواهند شد از سال ۲۰۰۴ (۱۳۸۲) به بعد می‌باشد.

۲. ۱. پژوهش‌های مربوط به نظام آغازگر زبان فارسی

پهلوان‌نژاد (۱۳۸۳) در رساله دکتری خود به توصیف هر سه فرانفش بینافردی، تجربی، و متنی زبان فارسی پرداخته است. وی در این رساله پس از معرفی دستور نقش‌گرای نظام‌مند، سه فرانفش بینافردی، تجربی، و متنی زبان فارسی را توصیف نموده است. پهلوان‌نژاد در ارتباط با دستور متنی زبان فارسی به مباحثی از جمله 'ساخت مبتدایی' (ساخت آغازگری-پایان-بخشی)، رابطه دو نظام مبتدا (آغازگر) و وجه^۲، و مبتدای (آغازگر) چندگانه^۳ پرداخته است. در این‌جا، به ذکر این یافته بسنده می‌کنیم که به باور پهلوان‌نژاد، انتخاب مبتدای (آغازگر) بی- نشان^۴ در یک بند به وجه آن بند بستگی دارد (۱۶۳). برای مثال، وی مدعی شده است که در بندهای سؤالی استفهامی (پرسشی پرسش‌واژه‌ای)^۵، واژه پرسشی (پرسش‌واژه) مبتدای (آغازگر) بی‌نشان است و در غیر این صورت، مبتدا (آغازگر) از نوع نشان‌دار^۶ خواهد بود (۱۶۶-۱۶۷).

اعلائی (۱۳۸۸) در چارچوب دستور نقش‌گرای نظام‌مند هلیدی و متیسن (۲۰۰۴) به بررسی نظام آغازگر زبان فارسی پرداخته است. بدین منظور، وی کلیه بندهای ۴۰ صفحه اول سه

۱. تعمیم‌های رده‌شناختی متیسن در آخرین فصل از کتاب 'رده‌شناسی زبان: منظری نقش‌گرا' (language typology: a functional perspective)، ویراسته کافارل و دیگران (۲۰۰۴)، آمده است. شایسته ذکر است که فصل‌های دوم تا نهم این کتاب به توصیف نظام 'آغازگر' در کنار سایر نظام‌ها به ترتیب در زبان‌های فرانسوی، آلمانی، ژاپنی، تاگالوگ (Tagalog)، چینی، ویتنامی، تلگوگو (Telugu)، و پیچان‌چاچارا (Pitjantjatjara) اختصاص یافته‌اند.

2. MOOD

3. multiple Theme

4. unmarked Theme

5. Wh interrogative

6. marked

کتاب از مجموعه کتاب‌های انتشارات سمت را مورد بررسی قرار داده است. در این‌جا، تعدادی از نتایج به دست آمده از پژوهش اعلایی ذکر می‌شود: (۱) در دو کتاب «کلیات تربیت بدنی در مدارس» و «روانشناسی تفاوت‌های فردی»، بسامد 'آغازگر ساده'^۱ بیش‌تر از بسامد آغازگر مرکب (آغازگر چندگانه) است اما در کتاب «مبانی و اصول راهنمایی و مشاوره»، بسامد آغازگر مرکب (آغازگر چندگانه) بیش‌تر از بسامد آغازگر ساده است، (۲) در آغازگرهای مرکب (آغازگر چندگانه)، فراوانی 'آغازگر متنی'^۲ بیش از 'آغازگر بینافردی'^۳ است، (۳) در ارتباط با آغازگر ساده و مرکب (آغازگر چندگانه) و تلاقی آن دو با نظام 'نشان-داری'^۴، پیوستاری وجود دارد که یک سوی آن آغازگر ساده بی‌نشان‌تر و سوی دیگر آن آغازگر مرکب (آغازگر چندگانه) نشان‌دارتر است.

فهمین‌یا (۱۳۸۹) از منظر رویکرد هلیدی و متینسن (۲۰۰۴) و در پیکره‌ای گردآوری‌شده از کتاب‌های فارسی دو پایه چهارم و پنجم و نیز انشای دانش‌آموزان دو پایه یادشده (مشمول بر ۴۶۸۰ بند ساده^۵ و مرکب^۶)، به توصیف و تحلیل سازه آغازگر در زبان فارسی پرداخته است. نتایج این پژوهش نشان می‌دهد که تقسیمات ارائه شده از آغازگر در دستور نقش‌گرای نظام‌مند هلیدی و متینسن (۲۰۰۴) بر زبان فارسی منطبق است. به بیانی روشن‌تر، سازه آغازگر در زبان فارسی نیز به انواع ساده/مرکب (چندگانه) و بی‌نشان/نشان‌دار تقسیم می‌شود و عناصر تشکیل‌دهنده آغازگرهای مرکب (آغازگرهای چندگانه) در توالی‌های 'آغازگر متنی/بینافردی'+آغازگر تجربی^۷ و 'آغازگر متنی'+آغازگر بینافردی'+آغازگر تجربی' وقوع می‌یابند. از دیگر نتایج به دست آمده از این پژوهش، می‌توان به دو مورد زیر نیز اشاره کرد: (۱) آغازگر مرکب (آغازگر چندگانه) با توالی 'آغازگر متنی'+آغازگر تجربی' پربسامدترین نوع آغازگر مرکب (آغازگر چندگانه) در کل پیکره بوده است و (۲) در بندهای مرکب، آغازگرهای مرکب (آغازگرهای چندگانه) نشان‌دار گرایشی غالب برای ظهور در بندهای پایه دارند تا در بندهای پیرو.

-
1. simple Theme
 2. textual Theme
 3. interpersonal Theme
 4. MARKEDNESS
 5. simple clauses
 6. clause complexes
 7. experiential Theme

خدری و ابراهیمی (۲۰۱۲)، به بررسی انواع آغازگرهای متنی، بینافردی، و چندگانه در متون علمی زبان انگلیسی و مقایسه آن آغازگرها با گونه ترجمه‌شده آن‌ها در زبان فارسی پرداخته‌اند. تعدادی از نتایج این پژوهش به شرح زیر است: (۱) در هر دو پیکره انگلیسی و فارسی، بسامد آغازگر متنی به مراتب بیش‌تر از بسامد آغازگر بینافردی است، (۲) تعداد آغازگرهای بینافردی در هر دو پیکره یکسان است، (۳) بسامد آغازگر چندگانه در متون فارسی بسیار بیش‌تر از بسامد آن در متون انگلیسی است، (۴) پربسامدترین نوع آغازگر چندگانه در هر دو پیکره انگلیسی و فارسی، 'متنی+موضوعی' بوده است.

رضاپور و سلطان‌احمدی (۱۳۹۳) در چارچوب دستور نقش‌گرای نظام‌مند هیلیدی و متیسن (۲۰۰۴) انواع آغازگر و توزیع آن‌ها را در کتاب‌های آموزش زبان فارسی در دو سطح متوسط و پیشرفته بررسی کرده‌اند. در این مطالعه، انواع آغازگر ساده، مرکب (چندگانه)، نشان‌دار، بی‌نشان، متنی، و بینافردی شناسایی و بررسی شده‌اند. آمار به دست آمده از توزیع انواع آغازگرها نشان می‌دهد که بسامد هر یک از آغازگرهای مرکب (آغازگرهای چندگانه)، بی‌نشان، و متنی به ترتیب بیش‌تر از بسامد آغازگرهای ساده، نشان‌دار، و بینافردی است. نکته قابل ذکر دیگر آن است که رضاپور و سلطان‌احمدی نیز همانند اعلایی (۱۳۸۸) ضمیر فاعلی محذوف را بی‌نشان‌ترین آغازگر و فاعل پسافعلی^۲ را نشان‌دارترین آغازگر تلقی کرده‌اند (۲۳۱).

کاظمی (۱۳۹۳) در مقاله خود به بررسی ساخت 'آغازگری-پایان‌بخشی' در متون علمی فارسی و مشخصاً متون کتاب‌های علمی-تخصصی در سه شاخه بیوشیمی، فیزیک، و آناتومی پرداخته است. بندهای موجود در این پیکره در پنج نوع متفاوت، یعنی ساده، مرکب هم‌پایه (هم‌عرض)^۳، مرکب ناهم‌پایه (ناهم‌عرض)^۴ (پایه-پیرو)، مرکب ناهم‌پایه (ناهم‌عرض) (پیرو-پایه)، و مرکب هم‌پایه (هم‌عرض)-ناهم‌پایه (ناهم‌عرض) (تلفیقی از بندهای مرکب هم‌پایه (هم‌عرض) و ناهم‌پایه (ناهم‌عرض))، از هم بازشناخته شده‌اند. در ارتباط با بسامد رخداد انواع مختلف بند، این نتیجه کلی به دست آمده است که در کتاب‌های سه شاخه یادشده در بالا، بندها عمدتاً از نوع مرکب‌اند نه ساده. در خصوص توصیف و تحلیل ساخت آغازگری-پایان-

1. topical

2. postverbal Subject

3. paratactic clause complexes

4. hypotactic clause complexes

بخشی، این نکته قابل ذکر است که کاظمی در پژوهش خود، تحلیلی 'لایه‌ای' از ساخت آغازگری-پایان بخشی به دست داده است. بر اساس این تحلیل، کاظمی مقوله 'آغازگر لایه‌ای'، یعنی آغازگرهای یک لایه‌ای، دو لایه‌ای، و سه لایه‌ای، را شناسایی و معرفی کرده است (۱۷۰). از دیگر نتایج این پژوهش، می‌توان به بسامد بالای رخداد آغازگرهای ساده در مقایسه با بسامد رخداد آغازگرهای مرکب (آغازگرهای چندگانه) اشاره کرد.

۲.۲. پژوهش‌های مربوط به نظام آغازگر زبان انگلیسی

هسلگارد^۱ (۲۰۰۴) به مقایسه انتخاب آغازگر در دو زبان انگلیسی و نروژی پرداخته است. بدین منظور، وی ۱۲۰۰ جفت جمله برگرفته از پیکره متناظر انگلیسی-نروژی^۲ را تحلیل کرده است. برخی از نتایج این پژوهش به شرح زیر است: در هر دو زبان یادشده، مشارک‌های کنش‌گر^۳ و حامل^۴ که نوعاً دارای نقش فاعل هستند اغلب به عنوان آغازگر موضوعی انتخاب می‌شوند. این آغازگر موضوعی به هنگام ترجمه، در ۸۵ تا ۹۰ درصد موارد تغییر نمی‌یابد. نکته قابل ذکر آن است که تغییر در آغازگر موضوعی به هنگام ترجمه اغلب در درون آغازگرهای چندگانه روی می‌دهد تا در درون آغازگرهای ساده. نتیجه‌ای که در خصوص آغازگرهای چندگانه به دست آمد آن است که در هر دو زبان انگلیسی و نروژی، رایج‌ترین نوع آغازگر چندگانه از توالی 'آغازگر متنی+آغازگر موضوعی' برخوردار است.

لیوید^۵ و دیگران (۲۰۱۰) در کتاب دو جلدی خود به توصیف دستور زبان اسپانیایی و مقایسه آن با دستور زبان انگلیسی پرداخته‌اند. آن‌ها هدف اول خود از این توصیف و مقایسه را کمک به مجموعه توصیفات اخیر از دستور بند زبان‌های مختلف از منظر دستور نقش‌گرای نظام‌مند و گسترش حوزه رده‌شناسی نقش‌گرای نظام‌مند دانسته‌اند (۱). لیوید و دیگران به تفاوت‌ها و شباهت‌های قابل توجهی بین نظام آغازگر دو زبان اسپانیایی و انگلیسی دست یافته‌اند. در زیر، تنها یک نمونه از تفاوت‌ها و شباهت‌های یادشده را ذکر می‌کنیم. نویسندگان

1. Hasselgård
2. English-Norwegian Parallel Corpus
3. Actor
4. Carrier
5. Lavid

این کتاب، ساخت آغازگری-پایان‌بخشی را به دو بخش 'حوزه آغازگری' ۱ و 'حوزه پایان-بخشی' ۲ تقسیم کرده‌اند و در حوزه آغازگری، دو نقش 'هسته آغازگری' ۳ و 'پیش‌هسته' ۴ را از هم بازشناخته‌اند. آن‌ها تفاوت‌های اساسی در نظام آغازگر دو زبان انگلیسی و اسپانیایی را به انتخاب نقش‌های بینافردی و تجربی به عنوان هسته آغازگری و پیش‌هسته و انطباق بین این دو مرتبط دانسته‌اند (۳۵۷). برای مثال، در حالی که در زبان انگلیسی، فاعل تنها عنصر بینافردی است که می‌تواند به عنوان هسته آغازگری بی‌نشان عمل کند، در زبان اسپانیایی علاوه بر فاعل، عنصر بینافردی متمم^۵ هم می‌تواند در نقش هسته آغازگری بی‌نشان ظاهر شود (۳۵۹).

فقیه و بهمن (۲۰۱۰) با تکیه بر دو داستان کوتاه بسامد رخداد سه نوع آغازگر تجربی یا موضوعی، بینافردی، و متنی را در دو زبان انگلیسی و ترکی آذربایجانی مقایسه کرده‌اند. نتایج این پژوهش نشان می‌دهد که در هر دو پیکره یادشده از زبان انگلیسی و ترکی آذربایجانی، آغازگر تجربی یا موضوعی از بسامد رخداد بیش‌تری نسبت به دو آغازگر دیگر برخوردار است و آغازگر متنی هم دارای بسامد رخداد بیش‌تری نسبت به آغازگر بینافردی است. به باور نگارندگان این سطور، از آن‌جا که از یک سو هیچ بندی بدون آغازگر تجربی وجود ندارد و از سوی دیگر، هیچ یک از دو آغازگر متنی و بینافردی نمی‌تواند به تنهایی و بدون حضور آغازگر تجربی در یک بند به عنوان آغازگر آن بند عمل کند، نتیجه این پژوهش بهتر بود به این شکل بیان می‌شد که تعداد بندهایی که در هر دو پیکره انگلیسی و ترکی آذربایجانی با آغازگر تجربی شروع شده‌اند به مراتب بیش‌تر از تعداد بندهایی است که با هر یک از دو آغازگر متنی و بینافردی یا هر دو پیش از آغازگر تجربی شروع شده‌اند.

مطالعات بالا و سایر مطالعات بررسی‌شده توسط نگارندگان این سطور نشان می‌دهند که تا کنون هیچ پژوهشی در زمینه رفتارهای رده‌شناختی نظام آغازگر زبان فارسی بر مبنای تعمیم‌های رده‌شناختی متیسن (۲۰۰۴) صورت نگرفته است. از این رو، همان‌طور که در انتهای

1. thematic field
2. rhematic field
3. Thematic Head
4. Pre-Head
5. Complement

بخش ۱ ذکر شد، پژوهش حاضر می‌کوشد بر اساس تعمیم‌های یادشده به مطالعه رده‌شناختی نظام آغازگر در زبان فارسی و مقایسه آن با آن نظام در زبان انگلیسی بپردازد.

۳. روش تحقیق

این پژوهش به لحاظ هدف از نوع 'بنیادی نظری' و به لحاظ ماهیت و روش از نوع 'توصیفی محض' است. نمونه‌های فارسی در این پژوهش از اسناد متنوعی از جمله رمان، مقالات پژوهشگران، و کتاب‌های دستور به دست آمده‌اند. تعدادی از نمونه‌ها را هم خود این نگارندگان به دست داده‌اند. نمونه‌های انگلیسی هم غالباً از هلیدی (۲۰۰۵) و هلیدی و متیسن (۲۰۱۴) گرفته شده‌اند. ذکر این نکته ضروری است که این پژوهش نظام آغازگر را تنها در محدوده بند ساده توصیف کرده و از ورود به محدوده بندهای مرکب پرهیز کرده است.

۴. رده‌شناسی نظام آغازگر در دو زبان فارسی و انگلیسی

همان‌طور که پیش‌تر نیز گفته شد، این پژوهش درصدد است تا نظام آغازگر زبان فارسی را در چارچوب تعمیم‌های رده‌شناختی متیسن (۲۰۰۴) در خصوص آن نظام توصیف و آن را با نظام آغازگر زبان انگلیسی مقایسه نماید. پیش از شروع این توصیف و سنجش، شایسته است تعمیم‌های پیشنهادی متیسن در ارتباط با نظام آغازگر را ببینیم.

۴. ۱. تعمیم‌های متیسن در ارتباط با نظام آغازگر

پیش از پرداختن به تعمیم‌های رده‌شناختی متیسن، نکته‌ای در خور ذکر است و آن این که نظام آغازگر خود زیرنظام‌هایی^۱ را شامل می‌شود. این زیرنظام‌ها در اگینز^۲ (۲۰۰۴: ۲۹۹) مشتمل بر 'نوع آغازگر'^۳ (آغازگر ساده و آغازگر چندگانه)، 'نشان‌داری آغازگر'^۴ (آغازگر بی-نشان و آغازگر نشان‌دار)، و 'محمول‌سازی آغازگر'^۵ (آغازگر محمول‌شده^۶ و آغازگر محمول-

1. subsystems

2. Eggins

3. TYPE OF THEME

4. THEME MARKEDNESS

5. THEME PREDICATION

6. predicated Theme

نشده^۱) هستند. هلیدی و متیسن (همان: ۱۰۶) هم، نظام آغازگر را به زیرنظام‌های 'گزینش آغازگر'،^۲ 'برجسته‌سازی آغازگر'،^۳ 'کانونی‌سازی آغازگر'،^۴ 'تکرار آغازگر'،^۵ 'آغازگر بینافردی'،^۶ و 'آغازگر متنی'،^۷ تقسیم کرده‌اند.

متیسن (همان: ۶۴۵-۶۵۱) حیطه‌های زیر را به عنوان مؤلفه‌های اصلی گوناگونی رده-شناختی نظام آغازگر در میان زبان‌ها دانسته است:

۱. برخورد با آغازگر بی‌نشان و نشان‌دار
۲. ارتباط بین نظام آغازگر و نظام اطلاع^۸
۳. ارتباط بین نظام آغازگر و نظام وجه
۴. ارتباط بین آغازگر تجربی (موضوعی) و آغازگر بینافردی و متنی
۵. ارتباط بین نظام آغازگر و نظام جهت^۹

در این‌جا، به منظور محدود کردن گستره این پژوهش، تنها سه مورد از حیطه‌های بالا را به عنوان مؤلفه‌های رده‌شناختی جهت توصیف نظام آغازگر زبان فارسی و سنجش آن با نظام آغازگر زبان انگلیسی برمی‌گزینیم:

(الف) برخورد با آغازگر بی‌نشان و نشان‌دار (مرتبط با زیرنظام 'نشان‌داری آغازگر'): زبان‌ها با آغازگرهای بی‌نشان و نشان‌دار به یکی از دو شیوه کلی زیر رفتار می‌کنند:

- پیوستار آغازگرها: آغازگرهای بی‌نشان و نشان‌دار در زبان‌هایی مثل انگلیسی، چینی، ویتنامی، و تایلندی بر روی پیوستاری از انتخاب‌های بی‌نشان و نشان‌دار قرار می‌گیرند. برای مثال، در زبان انگلیسی، آغازگرهای بی‌نشان و نشان‌دار هر دو از طریق 'جایگاه آغازین' بند نمود می‌یابند. هنگامی که یک بند با آغازگر نشان‌دار شروع می‌شود آغازگر بی‌نشان به دنبال آن آغازگر نشان‌دار می‌آید.

-
1. not predicated Theme
 2. THEME SELECTION
 3. THEME HIGHLIGHTING
 4. THEME FOCUSING
 5. THEME REPRISE
 6. INTERPERSONAL THEME
 7. TEXTUAL THEME
 8. INFORMATION
 9. VOICE

• آغازگرهای بی‌نشان در برابر آغازگرهای نشان‌دار: زبان‌ها ممکن است از طریق اعطای جایگاه‌های مجزا به آغازگرهای بی‌نشان و نشان‌دار و نیز قرار دادن آن‌ها در مرتبه‌های^۱ متفاوت در امتداد میزان مرتبه^۲، رفتاری متفاوت با آن دو داشته باشند. به عنوان مثال، در زبان تاگالوگ، آغازگرهای بی‌نشان دارای 'هسته واژگانی'^۳ در پایان بند قرار می‌گیرند و اطلاع نو^۴ هستند در حالی که آغازگرهای نشان‌دار در آغاز بند قرار می‌گیرند و به دنبال آن‌ها 'ادات وارونگی'^۵، یعنی «ay»، می‌آید. به باور گیون^۶ (۱۹۷۷: ۲۴۱؛ نقل شده در متیسن، همان: ۶۴۶)، چنین توزیع آغازگرهای موضوعی بی‌نشان و نشان‌دار مشخصه زبان‌های دارای توالی 'فعل-مفعول-فاعل (VOS)' می‌باشد. در زبان‌های یادشده، آغازگرهای بی‌نشان در جهت راست بند اما آغازگرهای نشان‌دار در جهت چپ بند وقوع می‌یابند. بر این اساس، بین آغازگرهای بی‌نشان و نشان‌دار تمایز دقیقی وجود دارد.

(ب) ارتباط بین نظام آغازگر و نظام وجه (مرتبط با زیرنظام 'گزینش آغازگر'): با توجه به شیوه انطباق بین نظام متنی آغازگر و نظام بینافردي وجه، زبان‌ها را می‌توان در دو رده کلی زیر جای داد:

• در زبان‌هایی مثل انگلیسی، فرانسوی، آلمانی، و روسی، ماهیت آغازگر موضوعی بی‌نشان با توجه به نوع وجه متغیر است. 'فاعل' در بند خبری^۷، 'زمان‌داری'^۸ + 'فاعل' در بند پرسشی بلی/خیر (یا 'مذاکره‌نما'^۹ + 'فاعل' در فرانسوی)، 'پرسش‌واژه' در بند پرسشی پرسش‌واژه‌ای، و 'محمول' در بند امری، آغازگرهای موضوعی بی‌نشان

1. ranks

2. rank scale

3. lexical Head

شایسته ذکر است که در زبان تاگالوگ، آغازگرهای بی‌نشان ضمیری اطلاع کهنه (old) هستند و در هیئت واژه‌بست

(clitic) به محمول (Predicator) یا ادات بینافردي (interpersonal particle) پیش از محمول می‌پیوندند (متیسن،

۲۰۰۴: ۶۴۶).

4. new information

5. inversion particle

6. Givón

7. declarative

8. Finite

9. Negotiator

هستند. شایان ذکر است که در زبان آلمانی، الگوی وجه- بنیاد آغازگر بی‌نشان در بند 'خبری' در مقایسه با همان الگو در انگلیسی یک گرایش ضعیف‌تر است، چرا که در آلمانی، به دنبال هر نوع آغازگر، حتی آغازگرهای متنی و بینافردی، بلافاصله زمان-داری وقوع می‌یابد. اما این اصل کلی که هویت آغازگر بی‌نشان به نوع وجه وابسته است هنوز به قوت خود باقی است.

- در مقابل، در زبان‌هایی مثل چینی، ژاپنی، کره‌ای، تاگالوگ، و تلوگو، هیچ همبستگی متناظری بین آغازگر بی‌نشان و نظام وجه وجود ندارد. از این رو، به نقش‌نامه‌های بندهای پرسشی بلی/خیر (از جمله ادات بینافردی «ma» در چینی و ادات بینافردی «ka» در ژاپنی) وضعیت آغازگری^۱ اعطا نمی‌شود. به عنوان نمونه، در زبان‌های چینی، ژاپنی، و ویتنامی (همانند زبان‌های انگلیسی، فرانسوی، و آلمانی)، آغاز بند برخوردار از اهمیت (برجستگی) آغازگری است اما ادات‌های بینافردی در پایان بند وقوع می‌یابند و در زبان تلوگو هم، ادات بینافردی «a» به دنبال متمم می‌آید. در زبان‌های یادشده در آغاز این پاراگراف، به پرسش‌واژه هم وضعیت آغازگری اعطا نمی‌شود. پرسش‌واژه در این دسته از زبان‌ها در جایگاه اصلی خود در بند می‌ماند. شایان ذکر است که این رده از زبان‌ها را 'زبان‌های پرسش‌واژه در جای اصلی'^۲ می‌نامند. هم-چنین، محمول در بندهای امری زبان‌هایی مثل انگلیسی، فرانسوی، و آلمانی در جایگاه آغازگر، یعنی جایگاه آغازین بند، قرار دارد، اما در زبان‌های ژاپنی و تاگالوگ این چنین نیست.

(ج) ارتباط بین آغازگرهای تجربی، بینافردی، و متنی (مرتبط با زیرنظام‌های 'نوع آغازگر'، 'آغازگر بینافردی'، و 'آغازگر متنی'): یکی دیگر از تعمیم‌های رده‌شناختی مرتبط با نظام آغازگر، به میزان حضور انواع سه‌گانه آغازگر در نظام آغازگر زبان‌ها و شیوه برخورد زبان‌ها با آن‌ها مربوط می‌شود. بر این اساس، زبان‌ها به سه رده کلی زیر تقسیم می‌شوند:

- وجود آغازگر چندگانه و برخوردی یکسان با عناصر آن: زبان‌هایی مثل انگلیسی، فرانسوی، ویتنامی، و پیچان‌چاچارا بالقوه برخوردار از آغازگرهای چندگانه هستند. این

1. thematic status

2. Wh-in-situ languages

آغازگرها نوعاً با ترتیب 'آغازگرهای متنی - آغازگرهای بینافردی - آغازگرهای تجربی' در جایگاه برجسته آغازین بند نمود می‌یابند.

- وجود آغازگر چندگانه و برخوردی متفاوت با عناصر آن: در زبان‌هایی مثل ژاپنی و تاگالوگ هم، آغازگرهای چندگانه وجود دارد، اما در هر دوی آن‌ها، آغازگرهای موضوعی (تجربی) به کمک ادات خاصی («ang» در تاگالوگ، «wa» و ادات دیگر در ژاپنی) از آغازگرهای متنی و بینافردی که تنها از طریق توالی (جایگاه آغازین بند) نمود می‌یابند متمایز می‌شوند. در زبان تاگالوگ که به لحاظ توالی سازه‌ها متعلق به ردهٔ زبانی 'فعل-مفعول-فاعل (VOS)' است، جایگاه آغازین بند از اهمیت بینافردی خاصی برخوردار است؛ در حالی که در زبان ژاپنی که توالی سازه‌ها در آن به صورت 'فاعل-مفعول-فعل (SOV)' است، جایگاه پایانی بند به لحاظ بینافردی اهمیت دارد. هم‌چنین در زبان تاگالوگ، در حالی که آغازگرهای موضوعی بی‌نشان در پایان بند وقوع می‌یابند (که این خود تبیین‌گر رده‌بندی تاگالوگ در ردهٔ زبانی VOS است)، آغازگرهای موضوعی نشان‌دار در آغاز بند پیش از ادات وارونگی «ay» ظاهر می‌شوند و آغازگرهای موضوعی ضمیری هم، برای پیوند خوردن با آغازگرهای بینافردی به سمت آغاز بند کشیده می‌شوند.

- عدم وجود آغازگر چندگانه: برخلاف زبان‌های یادشده در دو ردهٔ پیشین، زبان‌های خاصی مثل آلمانی و دانمارکی به نظر می‌رسد که فاقد آغازگرهای چندگانه هستند. در این زبان‌ها، در حالی که آغازگر ممکن است متنی، بینافردی، و یا تجربی باشد، اما در یک بند، می‌توان رخداد تنها یکی از انواع سه‌گانهٔ آغازگر را انتظار داشت. به بیانی دیگر، در حالی که آغازگر در بسیاری از زبان‌ها از جمله انگلیسی، فرانسوی، ویتنامی، چینی، و ژاپنی تا مرز اولین عنصر تجربی بند خبری پیش می‌رود و آن را نیز دربر می‌گیرد، آن در زبان‌های آلمانی و دانمارکی تنها تا مرز زمان‌داری پیش می‌رود.

اکنون که با تعمیم‌های پیشنهادی متیسن در ارتباط با سه زیرنظام 'نشان‌داری آغازگر'، 'گزینش آغازگر'، و 'نوع آغازگر' آشنا شدیم، در بخش بعد تلاش خواهیم کرد رفتارهای رده-شناختی سه زیرنظام یادشده در زبان فارسی را بررسی کنیم و آن‌ها را با همتهای خود در زبان انگلیسی بسنجیم.

۴.۲. نظام آغازگر زبان فارسی و سنجش آن با نظام آغازگر زبان انگلیسی

در این بخش، تلاش می‌شود به این پرسش اساسی پاسخ داده شود که نظام آغازگر و مشخصاً سه زیرنظام 'نشان‌داری آغازگر'، 'گزینش آغازگر'، و 'نوع آغازگر' در زبان فارسی با توجه به تعمیم‌های متیسن چه رفتارهای رده‌شناختی‌ای از خود نشان می‌دهند. از سوی دیگر، تفاوت‌ها و شباهت‌های موجود در رفتارهای رده‌شناختی سه زیرنظام یادشده در بالا در دو زبان فارسی و انگلیسی هم بررسی خواهد شد.

۴.۲.۱. ساخت آغازگری-پایان‌بخشی

همان‌طور که پیش‌تر نیز گفته شد، نظام آغازگر به کمک 'ساخت آغازگری-پایان‌بخشی' نمود می‌یابد و بند را در هیئت یک 'پیام' بازنمائی می‌کند. یک بند به مثابه یک 'ساخت پیام' هم، از یک سازه آغازگر به اضافه یک سازه پایان‌بخش تشکیل می‌یابد. گفتنی است که این ساخت پیام از طریق 'توالی' آغازگر و پایان‌بخش در یک بند بازنمائی می‌شود، بدین شکل که آغازگر در جایگاه آغازین بند قرار می‌گیرد و به عنوان نقطه عزیمت پیام عمل می‌کند و آن‌چه باقی می‌ماند پایان‌بخش است. شایان ذکر است که 'سازه آغازگر' در زبان‌های مختلف ممکن است به شیوه‌های متفاوتی نمود یابد. این سازه ممکن است از طریق 'فقط توالی' (جایگاه آغازین بند در زبان‌هایی مثل انگلیسی، فرانسوی، آلمانی، و چینی)، 'توالی+ادات واحد زبانی' (ادات «a»، «ni»، و «ma» در چینی و ادات «thi» در ویتنامی)، 'ادات واحد زبانی و (یا) توالی' (جایگاه آغازین بند و پس‌اضافه‌هایی^۲ مثل «wa» و «mo» در ژاپنی)، و 'ادات واحد زبانی (+ توالی)' (ادات «ang» در زبان تاگالوگ) نمود یابد (متیسن، همان: ۶۴۳-۶۴۵).

در ساخت آغازگری-پایان‌بخشی زبان فارسی همانند ساخت آغازگری-پایان‌بخشی زبان انگلیسی، سازه آغازگر در جایگاه آغازین بند قرار می‌گیرد و از طریق 'توالی' نمود می‌یابد. به بیانی دیگر، در هر دو زبان فارسی و انگلیسی، هر عنصر تجربی‌ای که به عنوان آغازگر بند انتخاب می‌شود بدون 'آغازگر نما'^۳ ظاهر می‌شود و تنها نشانه آغازگر بودگی^۴ آن، جایگاه

1. message structure
2. postpositions
3. Theme marker
4. thematicity

آغازین بند است. جدول (۱) در زیر ساخت آغازگری-پایان بخشی دو زبان فارسی و انگلیسی را نمایش می دهد:

جدول ۱- ساخت آغازگری-پایان بخشی دو زبان فارسی و انگلیسی

فقط به شرح یکی از این پیش آمدها می پردازم. (هدایت، ۱۳۸۳: ۹)		من
زخم هایی هست. (هدایت، همانجا)		در زندگی
پایان بخش		آغازگر
John	Saw the play yesterday.	'جان نمایش را دیروز دید.' (هلیدی، ۲۰۰۵: ۷۱)
yesterday	John saw the play.	
آغازگر		پایان بخش

همان طور که نمونه های جدول بالا نشان می دهند، در هر دو زبان فارسی و انگلیسی، سازه آغازگر در جایگاه آغازین بند و بدون نقش نما ظاهر می شود. با این حال باید توجه داشت که بر این اصل بنیادی آغازگر سازی^۱ در دو زبان فارسی، به ویژه در گونه گفتاری آن، و انگلیسی استثنائی وارد است و آن این که در این دو زبان، می توان هر مشارکی^۲ را پس از درج ضمیری هم مرجع^۳ در جایگاه اصلی آن مشارک در بند به جایگاه آغازین آن بند منتقل کرد تا به عنوان آغازگر بند عمل کند. گفتنی است که چنین سازه آغازگر که 'آغازگر محض'^۴ نام دارد و از نوع آغازگرهای نشان دار است در فارسی به همراه پس اضافه^۵ «را» و در انگلیسی به همراه پیش-

1. thematization
2. participant
3. coreferential
4. absolute Theme

آغازگر محض آغازگری است که در ساخت گذرائی (transitivity structure) بند نقشی ندارد. به بیانی مشخص تر، آن فاقد نقش تجربی یا بینا فردی است و نقش آن صرفاً متنی می باشد، یعنی نقش آن معرفتی مشارکی است که در بند بازنمایی می یابد (کافارل، ۲۰۰۴: ۸۰).

۵. به استثنای مواردی که در آنها 'آغازگر محض' از درون گروه اسمی فاعل در جایگاه آغازین بند خارج شده باشد. برای مثال، در نمونه زیر، از آن جا که عنصر «همسایه» از درون گروه اسمی فاعل، یعنی «مهمون همسایه»، خارج شده است و در جایگاه آغازین بند به عنوان آغازگر محض عمل می کند، آن بدون پس اضافه^۵ «را» ظاهر شده است:
(الف) همسایه، مهمونش آمد. (دبیرمقدم، ۱۳۸۴: ۱۲۷)

اضافه‌هایی^۱ مثل «as for ، as to» و «regarding» ظاهر می‌شود. هم‌چنین، در هر دو زبان فارسی و انگلیسی، پس از آغازگر محض از ویرگول (،) که نشانه مکث است، استفاده می‌شود. در دو نمونه (۱) و (۲) در زیر، هر دو عنصر «مهمون همسایه» و «that teapot» «آن قوری» پس از درج ضمیری هم‌مرجع، یعنی به ترتیب «ش» و «it»، در جایگاه اصلی خود در بند به همراه آغازگرهای خود، یعنی به ترتیب «ر» و «As to»، در جایگاه آغازین بند قرار گرفته‌اند و به عنوان آغازگر محض عمل می‌کنند. به بیانی فنی‌تر، هر دو عنصر «مهمون همسایه» و «that teapot» با عملکرد فرایند^۲ مبتداساز ضمیرگذار^۳ در جایگاه آغازین بند قرار گرفته‌اند تا به عنوان آغازگر بند عمل کنند:

(۱) مهمون همسایه ر، (من) بهش خندیدم.^۳

(2) As to that teapot, my aunt was given it by the duke.

(هلیدی و متیسن، ۲۰۱۴: ۹۱)

در ارتباط با آغازگر محض، سه نکته دیگر در خور ذکر است:

(الف) در زبان انگلیسی، آغازگر محض می‌تواند بدون نقش‌نمای خود نیز ظاهر شود. به بیانی روشن‌تر، این امکان وجود دارد که مشارکی که پس از درج ضمیری هم‌مرجع در جایگاه اصلی آن به جایگاه آغازین بند منتقل می‌شود، بدون آغازگر نما نمود یابد. بند زیر که از هلیدی و متیسن (همانجا) نقل می‌شود، شاهدی بر این ادعا است:

(3) That teapot, my aunt was given it by the duke.

اما در زبان فارسی، آغازگر محض، به استثنای آغازگر محض فاعلی^۴، نمی‌تواند بدون نقش‌نمای خود، یعنی «را» (و دیگر گونه‌های گفتاری آن)، ظاهر شود.

1. prepositions

2. left dislocation

۳. لازم به ذکر است که نگارندگان این سطور نمونه (۱) را با انجام تغییراتی در نمونه (۸۷ب) در مقاله^۴ پیرامون «را» در زبان فارسی، نوشته دبیرمقدم (همان: ۱۲۷)، به دست داده‌اند. به بیانی مشخص‌تر، آغازگر نمونه (۱) در منبع اصلی در درون سازه پایانبخش قرار دارد.

۴. یعنی آغازگر محضی که از درون گروه اسمی فاعل به جایگاه آغازین بند منتقل شده است.

(ب) در زبان انگلیسی، آغازگر محض ممکن است بدون ضمیر هم‌مرجع خود نیز ظاهر شود. در چنین شرایطی، درک ارتباط بین آغازگر محض و ضمیر هم‌مرجع محذوف آن به عهده شنونده واگذار می‌شود. نمونه (۴) که باز از هلیدی و متیسن (همانجا) نقل می‌شود شاهدی بر این مدعا است:

(4) As for the other players, I've got no apprehensions.

ولی در زبان فارسی، آغازگر محض نمی‌تواند بدون ضمیر هم‌مرجع خود ظاهر شود. (ج) در زبان انگلیسی، آغازگر محض ممکن است در جایگاه پایانی بند قرار گیرد. به بیانی مشخص‌تر، مشارک آغازگر را می‌توان پس از درج ضمیری هم‌مرجع در جایگاه اصلی آن، یعنی جایگاه آغازین بند، به جایگاه پایانی بند منتقل کرد. در چنین شرایطی، 'آغازگر پسایند'،^۱ یعنی آغازگر منتقل شده به پایان بند، به عنوان 'آغازگر محض تکراری'^۲ و ضمیر هم‌مرجع آن در آغاز بند به عنوان 'آغازگر غیرمحض'^۳ بند عمل می‌کنند.^۴ شایسته ذکر است که آغازگر محض تکراری در جایگاه پایانی یک بند آغازگر آغازین، یعنی آغازگر اصلی، آن بند را تقویت می‌کند (رک. کافارل، ۲۰۰۴: ۱۲۰). نمونه (۵) که از هلیدی و متیسن (همان: ۱۲۴) نقل می‌شود وقوع دو آغازگر، یعنی «They» 'آنها' به عنوان آغازگر غیرمحض و «these instructions» 'این دستورالعمل‌ها' به عنوان آغازگر محض تکراری، در یک بند انگلیسی را نشان می‌دهد:

(5) They don't make sense, these instructions.

در بند (۵)، عنصر «these instructions» با عملکرد فرایند پسایندسازی^۵ به جایگاه پایانی بند حرکت کرده ولی ضمیری هم‌مرجع با خود، یعنی «They»، را در جایگاه آغازین بند قرار داده است. از این رو، عنصر «these instructions» هم همانند عنصر «that teapot» در دو بند (۲) و (۳) در بالا خارج از ساخت گذرائی بند، نقش‌آفرینی می‌کند. از آن‌جا که عنصر «these instructions» در جایگاه پایانی بند (۵) آغازگر اصلی آن بند، یعنی «They»، را

1. postposed Theme

2. reprise absolute Theme

3. non-absolute Themes

۴. شایان ذکر است که هلیدی و متیسن (۲۰۱۴) هیچ یک از اصطلاحات 'آغازگر محض'، 'آغازگر محض تکراری'، و 'آغازگر غیرمحض' را به کار نبرده‌اند.

5. postposing

تقویت می‌کند، آن دارای نقش 'آغازگر محض تکراری' یا به تعبیر هلیدی و متیسن (همانجا) 'پس‌اندیشه' است. لازم به ذکر است که 'پس‌اندیشه' ممکن است تکرار عنصری غیر از آغازگر باشد. برای مثال، در نمونه (۶) که باز از هلیدی و متیسن (همانجا) نقل می‌شود، پس-اندیشه، یعنی «your Chinese painting»، تکرار عنصر «it» در درون سازه پایان‌بخش است.

(6) Shall I hang it above the door, your Chinese painting?

نمونه (۶) نشان می‌دهد که پس‌اندیشه الزاماً با آغازگر محض تکراری برابر نیست. از این رو، 'پس‌اندیشه' تنها زمانی که تکرار عنصر آغازگر بند باشد با آغازگر محض تکراری همسان است. نکته دیگر آن که همان‌طور که نمونه‌های (۵) و (۶) نشان می‌دهند، پس‌اندیشه پس از یرگول و بدون نقش‌نما ظاهر می‌شود.

همان‌طور که نمونه‌های (۷) و (۸) از زبان فارسی نشان می‌دهند، در زبان فارسی برخلاف زبان انگلیسی، مشارک پس‌اندیشه نمی‌تواند به تنهایی ظاهر شود، بلکه باید در درون یک بند قرار گیرد. به بیانی روشن‌تر، در نمونه‌های زیر، گروه‌های اسمی «بچه‌ها» و «ماشین قرمز» که به ترتیب با دو ضمیر «اونا» و «اون» در جایگاه آغازگر^۲ بند هم‌مرجع هستند با یکی از دو الگوی (الف) '_____ رُ - می‌گم' و (ب) 'منظورم _____ ست' به عنوان مشارک‌های پس-اندیشه عمل می‌کنند.

(۷) الف. اونا فردا به مدرسه نخواهند اومد، بچه‌ها رُ می‌گم.

ب. اونا فردا به مدرسه نخواهند اومد، منظورم بچه‌هاست.

(۸) الف. اون یکی گرون‌تره، ماشین قرمز می‌گم.

ب. اون یکی گرون‌تره، منظورم ماشین قرمز.

1. Afterthought

۲. گفتنی است که در زبان فارسی همانند زبان انگلیسی (رک. نمونه (۶))، مشارک پس‌اندیشه می‌تواند با عنصری در سازه پایان‌بخش بند هم‌مرجع باشد. در نمونه زیر، ضمیر «شون» در سازه پایان‌بخش بند جایگزین گروه اسمی «والدین بچه‌ها» شده است. گروه اسمی یاد شده هم، به جایگاه پس از فعل پایانی منتقل شده است و از این رو، به عنوان مشارک پس‌اندیشه عمل می‌کند:

(الف) من به همشون اطلاع داده‌ام، والدین بچه‌ها رُ می‌گم / منظورم والدین بچه‌هاست.

۴. ۲. ۲. آغازگر، وجه، و نشان‌داری

در این بخش، به بررسی دو زیرنظام 'گزینش آغازگر' و 'نشان‌داری آغازگر' به صورت یک‌جا می‌پردازیم. در واقع، تلاش می‌کنیم به این پرسش اساسی پاسخ بدهیم که در هر یک از انواع مختلف بند به لحاظ وجه در زبان فارسی، چه عنصری به طور معمول به عنوان آغازگر انتخاب می‌شود و از سوی دیگر، رفتارهای رده‌شناختی دو زیرنظام یادشده در بالا در دو زبان فارسی و انگلیسی چه تفاوت‌ها و شباهت‌هایی با هم دارند.

۴. ۲. ۲. ۱. آغازگر در بندهای خبری

در بندهای خبری زبان فارسی، الگوی معمول آن است که آغازگر با فاعل هم‌پوشی کامل داشته باشد (اعلایی، ۱۳۸۸: ۹۶ و ۱۰۳؛ فهیم‌نیا، ۱۳۸۹: ۴۷؛ رضاپور و سلطان احمدی، ۱۳۹۳: ۲۲۷). برای مثال، در بندهای زیر، عناصر «من» و «خانم زهرا و یوسف خان» هم فاعل و هم آغازگر هستند:

(۹) من فقط به شرح یکی از این پیش‌آمدها می‌پردازم. (هدایت، ۱۳۸۳: ۹)

(۱۰) خانم زهرا و یوسف خان هم نان را از نزدیک دیدند. (دانشور، ۱۳۴۹: ۱).

در مواردی از قبیل نمونه‌های بالا که در آن‌ها آغازگر بند با فاعل هم‌پوشی کامل دارد، آغازگر از نوع بی‌نشان است. همچنین، در بندهای خبری دارای 'فاعل محذوف'، آغازگر بند با فاعل محذوف هم‌پوشی دارد. گفتنی است که منظور از فاعل محذوف، 'ضمیر فاعلی غیرمؤکد' است که در زبان فارسی، به صورت پربسامد و بی‌نشان حذف می‌شود، چرا که از طریق شناسه فعل قابل شناسایی است.^۱ از این رو، فاعل محذوف هم همانند فاعل آشکار آغازگر بی‌نشان می‌باشد (اعلایی، همان: ۱۰۰ و ۱۰۳؛ فهیم‌نیا، همان: ۴۸؛ رضاپور و سلطان احمدی، همان: ۲۲۷-۲۲۹ و ۲۳۱). مثال‌های زیر بندهای خبری دارای فاعل محذوف را نشان می‌دهند:

۱. زبان فارسی زبانی 'ضمیرانداز' (pro-drop) است. با این حال، باید توجه داشت که در این زبان، مواردی وجود دارد که در آن‌ها، نمی‌توان ضمیر فاعلی را حذف کرد. از جمله آن موارد می‌توان به وقوع ضمیر فاعلی به همراه یک عنصر وابسته اشاره کرد (رک. حق‌شناس و همکاران، ۱۳۹۴: ۳۶). برای مثال، در نمونه زیر، ضمیر فاعلی، یعنی «من»، با یک وابسته، یعنی «بیچاره»، همراه شده است و از این رو، نتوانسته است حذف شود:
(الف) من بیچاره باید به تنهایی این همه کار را انجام دهم. (حق‌شناس و همکاران، همانجا)

(۱۱) Ø حالا فهمیدم. (دانشور، همان: ۴۴).

(۱۲) به خصوص اگر Ø بخواهید آن‌ها را موزون و زیبا هم بگویید. (فهم‌نیا، همان:

(۵۱)

در هر دو نمونه بالا، ضمائر فاعلی غیرمؤکد حذف شده‌اند. با این حال، هر یک از آن ضمائر محذوف آغازگر بی‌نشان بند خود می‌باشد.

همان‌طور که در بالا نیز گفته شد، در بندهای خبری، آغازگرهایی که با نقش بینافردی فاعل (خواه آشکار و خواه محذوف) هم‌پوشی دارند ذیل مقولهٔ 'آغازگر بی‌نشان' قرار دارند. در مقابل، اگر آغازگر یک بند خبری عنصری غیر از فاعل باشد، نشان‌دار خواهد بود. در دو بند زیر، عناصر «امشب» و «کتاب را» که به ترتیب دارای نقش 'افزوده' و 'متمم' هستند، آغازگرهایی نشان‌دار می‌باشند. گفتنی است که آغازگرهای نشان‌دار یادشده بدون هیچ آغازگرنمایی در جایگاه آغازین بند و پیش از آغازگرهای بی‌نشان، یعنی فاعل، قرار گرفته‌اند:

(۱۳) امشب آواز توسط بانو پروانه خوانده می‌شود. (تکرار نمونه (۱۶))

(۱۴) کتاب را آریا به نازنین داد. (تکرار نمونه (۳۶۵))

برخلاف آغازگرهای نشان‌دار در دو نمونه (۱۳) و (۱۴) که هر دو دارای نقش تجربی/بینافردی هستند، همان‌طور که در بخش ۳-۱ در بالا گفته شد، در زبان فارسی، به ویژه در گونهٔ گفتاری این زبان، آغازگرهای نشان‌داری را می‌توان یافت که فاقد نقش تجربی/بینافردی در بند خود هستند. نمونه‌های زیر شواهد دیگری بر این مدعا هستند:^۲

(۱۵) همسایه رُ، (من) مهمونشُ دیدم.

(۱۶) مهمون همسایه رُ، (من) ازش شکایت کردم.

در هر یک از دو بند (۱۵) و (۱۶)، در پی آغازگرسازی یک سازه، ضمیری هم‌مرجع با آن سازه در جایگاه اصلی آن قرار گرفته است. در چنین شرایطی، ضمیر هم‌مرجع با سازه

1. Adjunct

۲. لازم به ذکر است که دو نمونه (۱۵) و (۱۶) نیز همانند نمونه (۱) در بخش ۳-۱ با اعمال تغییراتی در نمونه‌های (۸۶) و (۸۸) در مقالهٔ 'پیرامون «را» در زبان فارسی'، نوشتهٔ دبیرمقدم (۱۳۸۴: ۱۲۷)، به دست داده شده‌اند. به بیانی مشخص‌تر، آغازگرهای دو نمونه (۱۵) و (۱۶) در منبع اصلی در درون سازهٔ پایان‌بخش قرار دارند.

آغازگر شده^۱ نقش تجربی/بینافردی پیشین آغازگر را دریافت می‌کند^۲ و به این ترتیب، سازه آغازگر شده خود فاقد نقش تجربی/بینافردی می‌شود. شایسته یادآوری است که چنین آغازگرهای نشان‌دار فقط دارای نقش متنی هستند. به بیانی روشن‌تر، آن‌ها مشارکی از بند را معرفی می‌کنند و آن را در کانون توجه شنونده قرار می‌دهند. بر این اساس، می‌توان سازه‌های آغازگر در بندهای (۱۵) و (۱۶) را نمونه‌های دیگری از 'آغازگر محض' در زبان فارسی دانست. شایان توجه است که در دو بند (۱۵) و (۱۶) نیز، آغازگرهای محض به همراه آغازگر نما، یعنی پس‌اضافه 'ر' (صورت گفتاری «را»)، ظاهر شده‌اند. نکته پایانی آن است که آنچه در این پژوهش تحت عنوان 'آغازگر محض' در زبان فارسی مطرح است در مقاله 'پیرامون «را» در زبان فارسی'، نوشته دبیرمقدم (۱۳۸۴: ۱۲۶-۱۲۹)، با نام 'مبتدای ثانویه' آمده است. البته باید توجه داشت که مفهوم آغازگر محض که ذیل مقوله 'آغازگر نشان‌دار' قرار دارد با مفهوم 'مبتدای ثانویه نشان‌دار' منطبق است. گفتنی است که مبتدای ثانویه در حالت بی‌نشان به سازه پایان‌بخش بند تعلق دارد (رک. دبیرمقدم، همان: ۱۲۹ (پانویس ۱)). دو نمونه زیر که از دبیرمقدم (همان: ۱۲۷) نقل می‌شود شواهدی بر این مدعا هستند:

(۱۷) (من) همسایه ر، مهمونش دیدم.

(۱۸) (من) همسایه ر، به مهمونش خندیدم.

در هر دو بند بالا، مبتدای ثانویه به همراه پس‌اضافه 'ر' و در حالت بی‌نشان در درون سازه پایان‌بخش قرار گرفته است. شایان توجه است که سازه آغازگر در هر دو بند (۱۷) و (۱۸) بی‌نشان است، چرا که با فاعل محذوف، یعنی «من»، هم‌پوشی دارد.

در جمع‌بندی مطالب این بخش، می‌توان گفت که در یک بند خبری، اگر آغازگر با فاعل آشکار یا محذوف هم‌پوشی داشته باشد، 'بی‌نشان' و در غیر این صورت، 'نشان‌دار' خواهد بود. آغازگرهای نشان‌دار هم، ذیل دو دسته قرار می‌گیرند: (الف) 'آغازگرهای غیرمحض' که برآیند عملکرد فرایند 'آغازگرساز ضمیرناگذار' (به قیاس با فرایند 'مبتداساز ضمیرناگذار') و

1. thematized

۲. ضمیر «ش» در نمونه (۱۵) دارای نقش 'اشاری' (Deictic) (در درون گروه اسمی) ولی در نمونه (۱۶) برخوردار از نقش 'متمم پیش‌اضافه‌ای' (prepositional Complement) (در درون عبارت پیش‌اضافه‌ای) است.

3. secondary topic/theme

4. topicalization

برخوردار از نقش تجربی/بینافردی هستند و (ب) آغازگرهای محض که برآیند عملکرد فرایند 'آغازگرساز ضمیرگذار' (به قیاس با فرایند 'مبتداساز ضمیرگذار') و فاقد نقش تجربی/بینافردی می‌باشند.

۴.۲.۲.۴. آغازگر در بندهای پرسشی

در زبان فارسی، بندهای پرسشی به دو نوع 'قطبی' (بلی/خیر) و 'پرسش‌واژه‌ای' تقسیم می‌شوند. در بندهای پرسشی قطبی که با ادات‌های بینافردی «آیا» و «مگر» یا گونه گفتاری آن، یعنی «مگه»، شروع می‌شوند، اگر آغازگر ترکیبی از ادات یادشده و فاعل (آشکار یا محذوف) باشد، بی‌نشان و در غیر این صورت، نشان‌دار خواهد بود. بر این اساس، آغازگر چندگانه در بند (۱۹)، یعنی «مگه این»، بی‌نشان ولی در نمونه (۲۰)، یعنی «آیا روزی»، نشان‌دار است:

(۱۹) مگه این گربه توه؟ (ماهوتیان، ۱۳۷۸: ۲۱)

(۲۰) آیا روزی به اسرار این اتفاقات ماوراءطبیعی، این انعکاس سایه روح که در حالت اغماء و برزخ بین خواب و بیداری جلوه می‌کند کسی پی خواهد برد؟ (هدایت، همانجا)

در بندهای پرسشی قطبی فاقد ادات پرسشی که تنها با تغییر آهنگ از بندهای خبری متمایز می‌شوند، اگر آغازگر با فاعل آشکار یا محذوف هم‌پوشی داشته باشد، بی‌نشان و در غیر این صورت، نشان‌دار خواهد بود. در نمونه (۲۱)، آغازگر، یعنی «تو»، با فاعل هم‌پوشی دارد و از این رو، بی‌نشان است. اما در نمونه (۲۲)، سازه آغازگر، یعنی «این بچه رُ»، دارای نقش بینافردی متمم می‌باشد و بر این اساس، نشان‌دار است.

(۲۱) تو برای همین حرف‌ها بیرونش کردی، هان؟ (گلشیری، ۱۳۶۸: ۱۷)

(۲۲) این بچه رُ تو زده‌ای؟

با توجه به آنچه در بالا گفته شد، می‌توان ادعا کرد که هر دو نوع بند خبری و پرسشی قطبی فاقد ادات پرسشی از الگوی آغازگرسازی یکسانی پیروی می‌کنند. به بیانی روشن‌تر، در هر دو نوع بند یادشده، اگر آغازگر با فاعل آشکار یا محذوف هم‌پوشی داشته باشد، بی‌نشان و در غیر این صورت، نشان‌دار خواهد بود.

در بندهای پرسشی پرسش‌واژه‌ای، هر عنصری از بند که گوینده به دنبال یافتن هویت آن است در جایگاه بی‌نشان 'خبری' خود قرار می‌گیرد، چرا که زبان فارسی جزو زبان‌های 'پرسش‌واژه در جای اصلی' هستند. به بیانی دیگر، در پرسشی‌های پرسش‌واژه‌ای، پرسش-واژه‌ها بسته به نقش تجربی/بینافردی‌شان در جایگاه معمول خبری خود وقوع می‌یابند. از این رو، پرسش‌واژه‌های فاعلی در جایگاه آغازین و پرسش‌واژه‌های غیرفاعلی در جایگاه غیرآغازین بند قرار می‌گیرند. در نمونه‌های زیر، پرسش‌واژه‌ها که با رنگ سیاه نشان داده شده‌اند به ترتیب 'فاعلی، متممی، و افزوده‌ای' هستند:

(۲۳) کی این حرفا رُ به تو یاد داده؟

(۲۴) بیژن پولو به کی داد؟ (تکرار نمونه (۳۸۹))

(۲۵) تو چرا از این جا نمیری؟

همان‌طور که نمونه‌های بالا نشان می‌دهند، پرسش‌واژه‌ها بر اساس نقش تجربی/بینافردی‌شان در جایگاه بی‌نشان خبری خود وقوع یافته‌اند. بر اساس آنچه گفته شد، می‌توان ادعا کرد که در بندهای پرسشی پرسش‌واژه‌ای نیز همانند پرسشی‌های قطبی فاقد ادات پرسشی، اگر آغازگر با فاعل (خواه در هیئت یک پرسش‌واژه و خواه به شکل یک عنصر غیرپرسش‌واژه (چه آشکار و چه محذوف)) هم‌پوشی داشته باشد، بی‌نشان (رک. نمونه‌های (۲۳) تا (۲۵)) و در غیر این صورت، نشان‌دار خواهد بود. دو بند (۲۶) و (۲۷) نمونه‌هایی از رخداد آغازگر نشان‌دار در بندهای پرسشی پرسش‌واژه‌ای را نشان می‌دهد. شایان توجه است که در نمونه‌های یادشده، سازه‌های آغازگر، یعنی «اتاق‌ها را» و «چرا»، به ترتیب 'متممی' و 'افزوده‌ای' هستند و از این رو، نشان‌دار می‌باشند:

(۲۶) اتاق‌ها را کی جارو می‌کنه؟ (گلشیری، همان: ۲۸)

(۲۷) چرا تو به حرف معلمات گوش نمی‌دی؟

۴. ۲. ۳. آغازگر در بندهای تعجبی

در دو زیربخش پیشین، به بررسی الگوی آغازگرسازی در بندهای خبری و پرسشی (قطبی و پرسش‌واژه‌ای) پرداختیم. در این جا، صورت‌های بی‌نشان و نشان‌دار سازه آغازگر در بندهای 'تعجبی' را بررسی می‌کنیم. از آن‌جا که بندهای تعجبی در زبان فارسی به یکی از دو شکل 'خبری' و 'پرسش-

واژه‌ای^۱ نمود می‌یابند^۱، می‌توان مدعی شد که بندهای تعجبی خبری و پرسش‌واژه‌ای به ترتیب از الگوی آغازگرسازی بندهای خبری و پرسشی پرسش‌واژه‌ای پیروی می‌کنند. به بیانی روشن‌تر، در هر دو نوع بندهای تعجبی خبری و پرسش‌واژه‌ای، اگر آغازگر با فاعل (آشکار یا محذوف) هم‌پوشی داشته باشد، بی‌نشان و در غیر این صورت، نشان‌دار خواهد بود. در بندهای (۲۸) تا (۳۰)، سازه‌های آغازگر، یعنی به ترتیب «چه گل‌های زیبایی»، «مامان، حاج خانم»، و «Ø»، جملگی با فاعل هم‌پوشی دارند و از این رو، بی‌نشان هستند:

(۲۸) چه گل‌های زیبایی این‌جا روئیده!

(۲۹) مامان، حاج خانم چقدر پول داره، قد یه بانک! (تاج‌آبادی و دیگران، ۱۳۹۲: ۱۰)

(۳۰) Ø چه زیبا آلمانی حرف می‌زنی! (تاج‌آبادی و دیگران، همانجا)

برخلاف نمونه‌های بالا، در بندهای (۳۱) تا (۳۳)، سازه‌های آغازگر، یعنی «عجب آدمی»، «دیشب» و «این‌جا»، جملگی عناصر غیرفاعلی هستند و از این رو، نشان‌دار می‌باشند:

(۳۱) عجب آدمیه این رفیقت!

(۳۲) دیشب چقدر بارون بارید!

(۳۳) این‌جا چقدر گل هست!

۴.۲.۲.۴. آغازگر در بندهای امری

پیام اصلی یک بند امری آن است که گوینده از مخاطبش به تنهایی یا مخاطب به اضافه خودش می‌خواهدکاری را انجام دهد/دهند (هلیدی و متیسن، همان: ۱۰۳). شایان ذکر است که بندهای امری در زبان فارسی به لحاظ توالی عناصر^۲ شبیه بندهای خبری و مشخصاً بندهای خبری دارای ضمیر فاعلی محذوف هستند. اما باید توجه داشت که دو بند خبری و امری در فارسی در 'صرف فعل' با هم متفاوت هستند. به بیانی روشن‌تر، در بندهای امری برخلاف بندهای خبری، فعل در هیئت ترکیب پیش‌وند^۳ «بـ/بُ» با ستاک^۳ فعل ظاهر می‌شود. بندهای زیر نمونه‌هایی از بندهای امری در زبان فارسی هستند:

۱. در تعجبی خبری، گوینده با استفاده از بند خبری تعجب خود را بیان می‌کند و در تعجبی پرسش‌واژه‌ای، گوینده با استفاده از پرسش‌واژه‌های «چه» و «چقدر» تعجب خود را نشان می‌دهد (تاج‌آبادی و دیگران، ۱۳۹۲: ۹).

2. prefix

3. stem

(۳۴) Ø از این جا برو!

(۳۵) Ø این چایی رو نخور!

(۳۶) بیا Ø کمی راجع به مشکلات زندگی مدرن صحبت کنیم!

همان‌طور که نمونه‌های بالا نشان می‌دهند، مخاطب بندهای امری به صورت بی‌نشان در بند حضور ندارد، چرا که به کمک شناسه فعل قابل بازیابی است. با توجه به امکان حذف ضمائر فاعلی و نیز وقوع فعل در جایگاه پایانی بندهای امری، می‌توان مدعی شد که بندهای امری به لحاظ الگوی آغازگرسازی^۱ نیز تا اندازه‌ای شبیه بندهای خبری هستند. گفتیم تا اندازه‌ای، چرا که در بند امری، سازه آغازگر تنها با ضمیر فاعلی محذوف به صورت بی‌نشان هم‌پوشی دارد. بر این اساس، در بندهای امری، اگر آغازگر با ضمیر فاعلی محذوف و یا ترکیب فعل «بیا» با ضمیر فاعلی محذوف هم‌پوشی داشته باشد، بی‌نشان و در غیر این صورت، نشان‌دار خواهد بود. بنابراین، بندهای (۳۴) تا (۳۶) دارای آغازگرهایی بی‌نشان، ولی دو بند (۳۷) و (۳۸) برخوردار از آغازگرهایی نشان‌دار هستند.

(۳۷) تو چایی نخور!

(۳۸) غذا را تو نیز!

با توجه به آنچه در خصوص تعامل دو زیرنظام «گزینش آغازگر» و «نشان‌داری آغازگر» با نظام «وجه» در زبان فارسی گفته شد، می‌توان مدعی شد که در این زبان، انتخاب عنصری به عنوان آغازگر بی‌نشان یک بند مستقل، از نوع وجه آن بند است. به بیانی روشن‌تر، در زبان فارسی، در همه انواع بندها به استثنای بند امری، فاعل (خواه آشکار و خواه محذوف^۲) آغازگر بی‌نشان است. شایسته یادآوری است که در بندهای امری هم، فاعل محذوف، یا ترکیب فعل «بیا» (به قیاس با فعل «Let's» در زبان انگلیسی) + فاعل محذوف، آغازگر بی‌نشان می‌باشد. بر این اساس، زبان فارسی در شیوه انطباق زیرنظام «گزینش آغازگر» با نظام «وجه» رفتار کاملاً متفاوتی با زبان انگلیسی دارد. همان‌طور که پیش‌تر (رک. بخش ۲ (ب)) نیز گفته شد، در زبان انگلیسی، ماهیت آغازگر موضوعی بی‌نشان با توجه به نوع وجه متغیر است. به

۱. شایسته یادآوری است که منظور از فاعل محذوف، ضمیر فاعلی غیرمؤکد^۳ است که در زبان فارسی، به صورت پریسامد و بی‌نشان حذف می‌شود، چرا که از طریق شناسه فعل قابل شناسایی است.

بیانی دیگر، در زبان انگلیسی، انتخاب آغازگر یک بند کاملاً وابسته به انتخاب وجه آن بند است. جدول (۲) در زیر نمونه‌هایی از رخداد آغازگر 'بی‌نشان' در انواع مختلف بند، یعنی به ترتیب خبری، پرسشی بلی/خیر، پرسشی پرسش‌واژه‌ای، تعجبی، و امری (تو/من و تو)، در دو زبان فارسی و انگلیسی را نشان می‌دهد:

جدول ۲- آغازگر بی‌نشان در بندهای مختلف دو زبان فارسی و انگلیسی

من	فقط به شرح یکی از این پیش‌آمدها می‌پردازم. (تکرار نمونه (۹))
تو	برای همین حرف‌ها بیرونش کردی، هان؟ (گلشیری، همان: ۱۷)
بیژن	پولو به کی داد؟ (ماهویتان، همان: ۲۲)
چه گل‌های زیبایی	این‌جا رویده است!
Ø	از این‌جا برو!
بیا Ø	کمی راجع به مشکلات زندگی مدرن صحبت کنیم!
آغازگر	پایان بخش
John	saw the play yesterday. 'جان نمایش را دیروز دید.' (هلیدی، ۲۰۰۵: ۷۱)
Did this	really happen? 'آیا این واقعاً اتفاق افتاد؟' (اگینز، ۲۰۰۴: ۳۱۸)
Where	did she fly to? 'او به کجا رفت؟' (اگینز، همانجا)
How dreadful	she sounds! 'او چه وحشتناک به نظر می‌رسد.' (هلیدی و متیسن، همان، ۱۰۴)
Pass	me the soup. 'سوپ را به من بدهید!' (اگینز، همانجا)
Let's	all think about that for a moment. 'بیااید همگی برای لحظه‌ای به آن بیندیشیم.' (هلیدی و متیسن، همانجا)
آغازگر	پایان بخش

جدول (۳) هم، نمونه‌هایی از رخداد آغازگر 'نشان‌دار' در انواع مختلف بند، یعنی به ترتیب خبری، پرسشی بلی/خیر، پرسشی پرسش‌واژه‌ای، تعجبی، و امری (تو/من و تو)، در دو زبان فارسی و انگلیسی را نشان می‌دهد:

جدول ۳- آغازگر نشان‌دار در بندهای مختلف دو زبان فارسی و انگلیسی

کتاب را این بچه رُ چرا این‌جا غذا را	آریا به نازنین داد. (راسخ مهند، ۱۳۸۵: ۲۰) تو زده‌ای؟ تو به حرف معلمات گوش نمی‌دی؟ چقدر گل هست! تو نه‌ز!	
پایان‌بخش	آغازگر	
The play On the right After all, except for music, At sunset You	John saw yesterday. 'نمایش را جان دیروز دید.' (هلیدی، همانجا) is it? 'در سمت راست آیا آن هست؟' (هلیدی و متین، همان: ۱۰۳) what did they have in common? 'با وجود این، به جز موسیقی، چه چیزی آن‌ها در اشتراک داشتند؟' (هلیدی و متین، همانجا) how beautiful the sun looks! 'هنگام غروب آفتاب، خورشید چه زیبا به نظر می‌رسد!' take the office. 'شما این منصب را بپذیرید.' (هلیدی و متین، همان: ۱۰۴)	
آغازگر	پایان‌بخش	

شایان توجه است که در نمونه‌های فارسی در جدول (۳)، آغازگرها 'غیرفاعلی' هستند و از این رو، جملگی 'نشان‌دار' می‌باشند. در نمونه‌های انگلیسی هم، آغازگرها به ترتیب 'متمم، افزوده، عنصر غیرپرسش‌واژه‌ای، عنصر غیرتعجبی، و فاعل آشکار' هستند. از این رو، آن‌ها هم آغازگرهایی نشان‌دار می‌باشند.

نکته پایانی آن که همان‌طور که نمونه‌های جدول (۳) نشان می‌دهند، در هر دو زبان فارسی و انگلیسی، آغازگرهای نشان‌دار همانند آغازگرهای بی‌نشان (رک. نمونه‌های جدول (۲)) در جایگاه آغازین بند ظاهر می‌شوند. بر این اساس، دو زبان فارسی و انگلیسی با توجه به مؤلفه رده‌شناختی 'شیوه برخورد زبان‌ها با آغازگرهای بی‌نشان و نشان‌دار' رفتار یکسانی دارند. به بیانی روشن‌تر، هر دو زبان فارسی و انگلیسی با آغازگرهای نشان‌دار همانند آغازگرهای بی‌نشان رفتار می‌کنند، یعنی در هر دو زبان فارسی و انگلیسی، آغازگرهای نشان‌دار در جایگاه آغازین بند و پیش از آغازگرهای بی‌نشان و بدون هیچ آغازگرنمایی (به استثنای آغازگرهای نشان‌دار محض (رک. توضیحات جدول (۱))) وقوع می‌یابند.

۴. ۲. ۳. انواع آغازگر

نمونه‌های دو جدول (۴) و (۵) در زیر نشان می‌دهند که زبان فارسی برخوردار از هر دو نوع آغازگر 'ساده' و 'چندگانه' است:

جدول ۴- آغازگر ساده در فارسی

من در زندگی خانم زهرا و یوسف خان از تبریز تا تهران خیلی راه.	فقط به شرح یکی از این پیش‌آمدها می‌پردازم. (تکرار نمونه (۹)) زخم‌هایی هست. (هدایت، ۱۳۸۳: ۹) هم نان را از نزدیک دیدند. (تکرار نمونه (۱۰))
آغازگر	پایان بخش

همان‌طور که نمونه‌های جدول (۴) نشان می‌دهند، آغازگر ساده در زبان فارسی می‌تواند یک گروه یا یک عبارت 'ساده' («من» و «در زندگی») و نیز یک گروه یا یک عبارت 'مركب' («خانم زهرا و یوسف خان» و «از تبریز تا تهران») باشد. همچنین، نمونه (۳۹) نشان می‌دهد که آغازگر ساده در زبان فارسی ممکن است یک گروه اسمی متشکل از هسته («مهمان‌هایی») و 'بند موصولی پساتوصیف‌گر'^۱ («که نزدیک زن و شوهر بودند و شنیدند یوسف چه گفت») باشد.

(۳۹) مهمان‌هایی که نزدیک زن و شوهر بودند و شنیدند یوسف چه گفت اول از کنارشان عقب نشستند. (دانشور، همان: ۱).

جدول ۵- آغازگر چندگانه در فارسی

به طوری که	همیشه	مولکول‌های حلال	به طرفی روانه می‌گردند که غلظت بیش‌تر است. (کاظمی، ۱۳۹۳: ۱۵۷) بارید. (فهیم‌نیا، همان: ۵۰)
متنی	بینافردی	باران شدیدی	
		تجربی	
آغازگر		پایان بخش	

نمونه‌های جدول (۵) هم نشان می‌دهند که در زبان فارسی، سازه آغازگر ممکن است در کنار عنصر تجربی، عناصر متنی و بینافردی را نیز شامل شود. چنین سازه آغازگر را 'آغازگر

1. post-modifying relative clause

چندگانه^۱ می‌نامند. همان‌طور که نمونه‌های یادشده نشان می‌دهند، عناصر متنی، بینافردی، و تجربی در درون سازه آغازگر جملگی نمود یکسانی دارند. به بیانی دیگر، هیچ یک از عناصر سه‌گانه یادشده نقش‌نمای خاصی ندارند، بلکه تنها از طریق جایگاه آغازین بند نمود یافته‌اند. شایان توجه است که عناصر سازنده آغازگرهای چندگانه در نمونه‌های جدول (۵) با ترتیب زیر وقوع یافته‌اند:

(۴۰) متنی - بینافردی - تجربی

در ارتباط با ترتیب (۴۰)، دو نکته در خور ذکر است: (الف) این ترتیب نشان می‌دهد که سازه آغازگر چندگانه از آغاز بند شروع می‌شود و با اولین عنصر تجربی پایان می‌یابد و (ب) این ترتیب نمایان‌گر توالی 'بی‌نشان' عناصر سازنده آغازگر چندگانه در زبان فارسی است (کاووسی نژاد، ۱۳۸۱؛ نقل شده در دستجردی کاظمی، ۱۳۹۰: ۹۷)؛ دستجردی کاظمی، همان: (۱۱۶)). بر اساس آنچه در بالا در خصوص نظام 'نوع آغازگر' زبان فارسی گفته شد، می‌توان مدعی شد که دو زبان فارسی و انگلیسی با توجه به مؤلفه رده‌شناختی 'میزان حضور انواع سه-گانه آغازگر متنی، بینافردی، و تجربی در نظام آغازگر زبان‌ها و شیوه برخورد زبان‌ها با آن‌ها' در یک رده زبانی قرار دارند. به بیانی روشن‌تر، هر دو زبان فارسی و انگلیسی (رک. بخش ۲ ج) و نمونه‌های دو جدول (۶) و (۷) از یک سو دارای هم آغازگر ساده و هم آغازگر چندگانه هستند و از سوی دیگر، عناصر سازنده آغازگر چندگانه از طریق 'توالی'، یعنی توالی متنی - بینافردی - تجربی، در جایگاه آغازین بند و بدون هیچ آغازگرنمایی نمود می‌یابند.^۱ در زیر، نمونه‌هایی از رخداد آغازگر ساده و چندگانه در زبان انگلیسی را می‌بینیم:

جدول ۶- آغازگر ساده در انگلیسی

John	saw the play yesterday.
In Greece	'جان نمایش را دیروز دید.' (هلیدی، ۲۰۰۵: ۷۱)
	they give you nothing.
	'در یونان، به تو هیچ چیز نمی‌دهند.' (اگینز، همان: ۳۰۲)
	.' (هلیدی و متیسن، همانجا)

۱. شایسته ذکر است که کاووسی نژاد (۱۳۸۱؛ نقل شده در دستجردی کاظمی، ۱۳۹۰: ۹۷) و دستجردی کاظمی (همان: ۱۱۶) نیز در پژوهش خود به این نتیجه رسیده‌اند که ترتیب عناصر 'متنی - بینافردی - تجربی' در زبان فارسی عموماً با ترتیب آن عناصر در زبان انگلیسی مطابقت دارد.

ادامه جدول ۶

The Walrus and the Carpenter	were walking close at hand. ’گراز ماهی و نجار نزدیک هم راه می‌رفتند.‘ ^{۱۶} (هلیدی و متیسن، همان: ۹۲)
On the ground or in the air	small creatures live and breathe. ’بر روی زمین یا در هوا موجودات کوچکی زندگی می‌کنند و نفس می‌کشند.‘ ^{۱۷} (هلیدی و متیسن، همانجا)
آغازگر	پایان‌بخش

همان‌طور که نمونه‌های جدول (۶) نشان می‌دهند، آغازگر ساده در زبان انگلیسی می‌تواند یک گروه یا یک عبارت ساده، «John» و «In Greece» ‘در یونان’ و نیز یک گروه یا یک عبارت ‘مركب’ «The Walrus and the Carpenter» ‘گراز ماهی و نجار’ و «On the ground or in the air» ‘بر روی زمین یا در هوا’ باشد. همچنین، نمونه (۴۱) نشان می‌دهد که آغازگر ساده در زبان انگلیسی ممکن است یک گروه اسمی متشکل از هسته «The thing» ‘چیزی’ و ‘بند موصولی پساتوصیف‌گر’ «the duke gave to my aunt» ‘که دوک به عمه-ام داد’ باشد.

(41) The thing the duke gave to my aunt was that teapot.

’چیزی که دوک به عمه‌ام داد آن قوری بود.‘ (هلیدی و متیسن، همان: ۹۴)

جدول ۷- آغازگر چندگانه در انگلیسی

well	Jane	think	of smoked salmon.
no	don't	worry	’خب جین ماهی آزاد دودی را تصور کن.‘ (هلیدی و متیسن، همان: ۱۰۴)
متنی	بینافردی	تجربی	’نه نگران نباش.‘ (هلیدی و متیسن، همانجا)
آغازگر			پایان‌بخش

نمونه‌های جدول (۷) نشان می‌دهند که عناصر متنی، بینافردی، و تجربی در درون سازه آغازگر چندگانه جملگی نمود یکسانی دارند. به بیانی دیگر، هیچ یک از عناصر سه‌گانه یادشده نقش‌نمای خاصی ندارند، بلکه تنها از طریق جایگاه آغازین بند نمود یافته‌اند.

۱. شایسته ذکر است که «گراز ماهی» و «نجار» نام دو شخصیت در یکی از اشعار موجود در رمان «Through the Looking-Glass, and What Alice Found There»، نوشته لوئیس کارول (Lewis Carroll) (۱۸۷۱)، است.

۵. نتیجه گیری

این مقاله در چهار بخش تنظیم شده است: بخش اول با عنوان «مقدمه» به معرفی رویکرد دستور نقش‌گرای نظام‌مند به رده‌شناسی زبان که از آن با نام 'رده‌شناسی نقش‌گرای نظام‌مند' یا به اختصار 'رده‌شناسی نظام‌مند' یاد می‌شود پرداخته است. در این معرفی، چهار اصل از اصول بنیادی حاکم بر رده‌شناسی نظام‌مند ذکر شده است. در پایان این بخش، هدف اصلی این پژوهش که همانا توصیف نظام آغازگر در دستور بند ساده زبان فارسی در چارچوب تعمیم‌های رده‌شناختی متیسن (۲۰۰۴) از یک سو و مقایسه رفتارهای رده‌شناختی نظام آغازگر زبان فارسی با رفتارهای رده‌شناختی نظام آغازگر زبان انگلیسی بوده است بیان شده است. بخش دوم این مقاله تعمیم‌های رده‌شناختی متیسن (همان) در ارتباط با نظام آغازگر را تشریح کرده است. بخش سوم که بخش اصلی مقاله حاضر محسوب می‌شود به توصیف نظام آغازگر زبان فارسی از یک سو و سنجش آن با نظام آغازگر زبان انگلیسی به عنوان زبان خارجی غالب در حوزه آموزش در ایران از سوی دیگر اختصاص یافته است. این توصیف و سنجش نشان می‌دهد که دو زبان فارسی و انگلیسی (۱) دارای ساخت آغازگری-پایان‌بخشی همانند هستند، (۲) با آغازگرهای بی‌نشان و نشان‌دار به یک شکل برخورد می‌کنند، (۳) آغازگرهای نشان‌دار از نوع محض را از طریق واحدهای زبانی نشانه‌گذاری می‌کنند، (۴) افزون بر آغازگر ساده دارای آغازگر چندگانه نیز هستند، و (۵) با عناصر سازنده آغازگر چندگانه به یک شکل برخورد می‌کنند. اما زبان فارسی برخلاف زبان انگلیسی که نظام آغازگرش وجه‌مقید است دارای نظام آغازگر وجه‌آزاد می‌باشد. بخش چهارم این مقاله هم که در واقع، بخش حاضر می‌باشد تصویری کلی از این پژوهش به دست داده است.

کتابنامه

۱. اعلایی، مریم. (۱۳۸۸). "بررسی فرانقش متنی کتاب‌های درسی علوم انسانی سازمان مطالعه و تدوین (سمت)". پژوهش و نگارش کتب دانشگاهی، ۱۴ (۲۲)، ۹۲-۱۱۳.
۲. پهلوان‌نژاد، محمدرضا. (۱۳۸۳). توصیف و تحلیل ساختمان بند در زبان فارسی بر پایه نظریه دستور نظام‌مند هلیدی (پایان‌نامه دکتري). دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد.

۳. تاج‌آبادی، فرزانه، گلفام، ارسلان و محمودی بختیاری، بهروز. (۱۳۹۲). ساخت‌های تعجیبی در زبان فارسی. *جستارهای زبانی*، ۴ (۳)، ۲۱-۱.
۴. حق‌شناس، علی‌محمد، سمیعی (گیلانی)، احمد، وحیدیان کامیار، تقی، داودی، حسین، ذوالفقاری، حسن، سنگری، محمدرضا ... و میرجعفری، سید اکبر. (۱۳۹۴). *زبان فارسی* (۳) (سال سوم آموزش متوسطه). چاپ هفدهم. تهران: اداره کل چاپ و توزیع کتاب‌های درسی.
۵. دانشور، سیمین. (۱۳۴۹). *سووشون*. تهران: خوارزمی.
۶. دبیرمقدم، محمد. (۱۳۸۴). *پژوهش‌های زبان‌شناختی فارسی (مجموعه مقالات)*. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
۷. دبیرمقدم، محمد. (۱۳۹۲). *رده‌شناسی زبان‌های ایرانی* (جلد ۱). تهران: سمت.
۸. دستجردی کاظمی، مهدی. (۱۳۹۰). توصیفی از گفتار دانش‌آموزان پایه اول ابتدایی در نظریه نقش-گرای نظام‌مند هیلیدی: فرانقش متنی. *زبان‌پژوهی*، ۲ (۵)، ۹۳-۱۳۱.
۹. راسخ‌مهند، محمد. (۱۳۸۵). ارتباط قلب نحوی و تأکید در زبان فارسی. *مجله دستور*، (۲)، ۲۰-۳۳.
۱۰. رضاپور، ابراهیم و سلطان احمدی، زهرا. (۱۳۹۳). بررسی فرانقش متنی در کتاب‌های آموزش زبان فارسی سطح متوسطه و پیشرفته بر مبنای دستور نقش‌گرای نظام‌مند هیلیدی. مقاله ارائه شده در در نخستین همایش آموزش زبان فارسی. ۱۳ اسفندماه ۱۳۹۳. دانشگاه تربیت مدرس، تهران.
۱۱. فهم‌نیا، فرزین. (۱۳۸۹). توصیف و تحلیل نقش‌گرایانه آغازگر از منظر رویکرد هیلیدی، در متن کتاب‌های فارسی و انشای دانش‌آموزان دبستان. *زبان و زبان‌شناسی*، ۶ (۱۲)، ۴۱-۵۹.
۱۲. کاظمی، فروغ. (۱۳۹۳). ساخت آغازگری-پایان‌بخشی در بندهای مرکب متون علمی فارسی بر پایه دستور نظام‌مند. *زبان‌شناخت*، ۵ (۱)، ۱۴۹-۱۷۰.
۱۳. گلشیری، هوشنگ. (۱۳۶۸). *شازده احتجاب*. تهران: نیلوفر.
۱۴. ماهوتیان، شهرزاد. (۱۳۷۸). *دستور زبان فارسی از دیدگاه رده‌شناسی*. ترجمه مهدی سمائی. تهران: مرکز.
۱۵. هدایت، صادق. (۱۳۸۳). *بوف کور*. اصفهان: صادق هدایت.

16. Caffarel, A. (2004). Metafunctional profile of the grammar of French. In Caffarel, A., Martin, J.R. & Matthiessen, C.M.I.M. (Eds.), *Language typology: A functional perspective*, 77-137. Amsterdam: Benjamins.
17. Caffarel, A., Martin, J.R., & Matthiessen, C.M.I.M. (2004). Introduction: systemic functional typology. In Caffarel, A., Martin, J.R. & Matthiessen, C.M.I.M. (Eds.), *Language typology: A functional perspective*, 1-76. Amsterdam: Benjamins.

18. Croft, W. (2003). *Typology and universal*. Second edition. Cambridge: Cambridge University Press.
19. Eggins, S. (2004). *An introduction to systemic functional linguistics*. Second edition. London & New York: Continuum.
20. Faghih, E., & Bahman, M. (2010). "A contrastive study of Theme in English and Azerbaijani Turkish fictional texts". *The Journal of Applied Linguistics*, 3 (1), 55-69.
21. Halliday, M.A.K. (2005). Studies in English language. In Webster, J. (Ed.), *The collected works of M.A.K. Halliday, Volume 7*, 55-109. London & New York: Continuum.
22. Halliday, M.A.K., & Matthiessen, C.M.I.M. (2014). *Halliday's introduction to functional grammar*. Fourth edition. London & New York: Routledge.
23. Hasselgård, H. (2004). "Thematic choice in English and Norwegian". *Functions of Language*, 11 (2), 187-212.
24. Khedri, M. , & Ebrahimi, S. F. (2012). "Multiple Theme in English and Persian". *Theory and Practice in Language Studies*, 2 (6), 1128-1133.
25. Lavid, J., Arús, J., & Zamorano-Mansilla, J.R. (2009). *Systemic functional grammar of Spanish: A contrastive study with English*. London & New York: Continuum.
26. Matthiessen, C.M.I.M. (2004). Descriptive motifs and generalizations. In Caffarel, A., Martin, J.R. & Matthiessen, C.M.I.M. (Eds.), *Language typology: A functional perspective*, 537-673. Amsterdam: Benjamins.
27. Mwinlaaru, I.N., & Xuan, W.W. (2016). A survey of studies in systemic functional language description and typology. *Functional Linguistics*, 3 (8), 1-41.
28. Teruya, K., & Matthiessen, C.M.I.M. (2013). Halliday in relation to language comparison and typology. Manuscript.

بررسی رابطه قدرت : تحلیلی انتقادی از گفتمان نمایشی مرگ فروشنده

محبوبه رستمی (کارشناس ارشد زبان و ادبیات انگلیسی دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران)^۱

دکتر محمودرضا صباغ (استادیار زبان و ادبیات انگلیسی دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران، نویسنده مسئول)^۲

دکتر رجبعلی عسکرزاده طرهبه (استادیار زبان و ادبیات انگلیسی دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران)^۳

چکیده

مرگ فروشنده اثر آرتور میلر^۱ نمایشنامه‌ای است با محوریت ماتریالسم دوران بعد از جنگ در آمریکا و همچنین سرخوردگی ویران‌گر رویای آمریکایی. مقاله حاضر به‌طور کلی بر بازنمایی مفاهیم ایدئولوژیک در یکی از مکالمه‌هایی^۲ که بسیار مورد توجه قرار گرفته است، متمرکز است. این مکالمه بین شخصیت‌های ویلی و هوارد صورت می‌گیرد. درگیری‌های این دو شخصیت در ویژگی‌های زبانی این مکالمه نمایان است. با به‌کارگیری تحلیل مکالمه^۳ در دو سطح تحلیل گفتمان^۴ و کاربردشناسی^۵، مطالعه حاضر به بررسی روابط قدرت پنهان بین این دو شخصیت می‌پردازد. از طریق تحلیل عینی مکانیسم نوبت‌گیری در مکالمه^۶ و قواعد مشارکت زبانی^۷، هدف مقاله پیش‌رو آشکارسازی تأثیر روابط فرامتنی شخصیت‌های اثر بر رفتار مکالمه‌ای^۸ آنها است. نتایج بررسی این‌گونه نشان می‌دهد که برخلاف این‌که انتظار می‌رود نوبت‌گیری در گفت‌وگو و قواعد گرایس^۹ مستقیماً

1. Arthur Miller
2. Conversation
3. Conversation Analysis
4. Discourse Analysis
5. Pragmatics
6. Turn-Taking Mechanisms
7. Cooperative Principles
8. Conversational Behavior
9. Gricean Maxims

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۱۲/۱۴

تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۰۳/۲۱

1. mahboobeh.rostami@gmail.com
3. asgar@um.ac.ir

2. mrg.sabbagh@um.ac.ir

پست الکترونیکی :

تحت تأثیر جایگاه اجتماعی و قدرت اقتصادی شخصیت‌ها باشد، روند ثابتی ندارند و دستخوش عوامل دیگری قرار دارد.

واژگان کلیدی: روابط قدرت، تحلیل مکالمه، مکانیسم نوبت‌گیری در گفت‌وگو، قواعد مشارکت زبانی، کاربردشناسی.

۱. مقدمه

آرتور میلر (۱۹۱۵-۲۰۰۵) یکی از نمایشنامه‌نویسان بزرگ آمریکایی است که آثارش عمدتاً بازتابی از مسائل سیاسی اجتماعی زمان خویش است. آثار او نمایانگر نابرابری‌های اجتماعی است که ریشه در قدرت نابرابر موجود در ساختار جامعه دارد. با تأثیرپذیری از جنگ‌های جهانی و جو حاکم بر جامعه آمریکا بعد از جنگ، شخصیت‌های آثار آرتور میلر به دنبال هویت خود در جامعه‌ای هستند که از نظر نویسنده چیزی به آن‌ها ارزانی نکرده است. اغلب شخصیت‌هایی که میلر خلق کرده است مانند همان‌هایی که در مرگ فروشنده می‌بینیم، بین دو غایت گرفتار آمده‌اند: فشار جامعه که ریشه در تفکرات و معیارهای ایده‌آلیستی زمان دارد و روابط خانوادگی. میلر از دسته نویسندگانی شناخته شده‌ای است که «همگی، سرنوشت انسان را در خانواده و یا در جامعه بررسی می‌کنند و عمدتاً بر تعادل بین رشد شخصی و مسئولیت‌پذیری نسبت به گروه و جمع تمرکز می‌کنند» (ونسپانکر، ۱۹۹۴: ۶۹). به عنوان یک نویسنده پرکار او چند نمایشنامه، مقاله و حتی یک رمان را به رشته تحریر درآورده است، با وجود این او را همیشه با تراژدی معروفش مرگ فروشنده یاد می‌کنند.

نقطه عطف کاری آرتور میلر، مرگ فروشنده (۱۹۴۹)، زندگی یک خانواده معمولی آمریکایی را به تصویر می‌کشد که در آن ویلی به همراه همسرش لیندا و دو پسرشان بیف^۲ و هپی^۳ زندگی می‌کنند. در این نمایش، میلر سقوط شخصیت اصلی، ویلی را به تصویر می‌کشد که در دام جامعه‌ای گرفتار آمده است که مسحور توهم رویای آمریکایی است و همه چیز در آن جامعه تحت الشعاع آن درآمده است. ویلی یک انسان معمولی است که روابط نامطلوب او با

1. VanSpanckeren

2. Biff

3. Happy

خانواده‌اش که در اثر ناتوانی او در انجام نقش خود به عنوان پدر خانواده حاصل شد، سرانجام به خودکشی غمگین او در پایان اثر می‌انجامد.

تلاش ویلی در این راستا که پسران خود را در قالب تصویر خود ببیند نه تنها یک شکست نبود، بلکه به موفقیت منجر شد. آن‌ها دقیقاً شبیه ویلی هستند. آن‌ها در واقع دو جنبه از یک شخصیت را نشان می‌دهند، شاید هپی بیشتر ویژگی‌های مادر خود را به ارث برده است اما هر دو آن‌ها نقایص اخلاقی پدر را به ارث برده‌اند. آن‌ها هیچ کاری را درست انجام نمی‌دهند (فیلد^۱، ۱۹۷۲: ۲۴).

محققان بسیاری به دلیل شهرت و اهمیت این اثر، آن را مورد بررسی قرار دادند که در پیشینه تحقیق به بخشی از آن‌ها اشاره خواهد شد. با این حال در این میان مطالعات سبک‌شناسی و زبانی سهم کمی را به خود اختصاص دادند. در گذشته سبک‌شناسان بر این باور بودند که راه مشخصی برای مطالعه متون نمایی وجود ندارد. آن‌ها ترجیح می‌دادند که بر روی متون کوتاه‌تر مثل قطعه‌ای از یک شعر کار کنند (جفریز و مک‌اینتایر^۲، ۲۱۰). اما با ورود علم کاربردشناسی، خیلی از باورها در این رابطه تغییر کرد؛ سبک‌شناسان تغییر عقیده دادند و به این باور رسیدند که متون نمایی نیز می‌توانند هسته اصلی یک مطالعه سبک‌شناسی عینی و دقیق باشند (بوسه^۳، ۲۰۱۱: ۱۰۵). در نتیجه از آنجایی که این نحله از پژوهش متون نمایی از جانب منتقدان کمتر مورد توجه قرار گرفته است، انجام چنین مطالعه‌ای ضروری و مهم به نظر می‌رسد. مرگ فروشنده نیزانتخاب خوبی است تا از آن طریق روابط قدرت نهادینه شده در فرامتن اثر و انعکاس آن در متن، مورد بررسی قرار گیرد.

۲. پیشینه تحقیق

تا امروز، مطالعاتی که این اثر را مورد بحث قرار داده‌اند، شامل حوزه‌های مختلفی از جمله موارد زیر شده‌اند: مفاهیم ایدئولوژیک، مشکلات اقتصادی، خوانش مارکسیستی اثر، جادوی کار و شغل و ناامیدی از رویای آمریکایی. از این دست می‌توان به این موارد اشاره کرد: «سوسیالیست ضد اجتماعی: خوانش انتقادی اثر مرگ فروشنده آرتور میلر» (امامی، ۲۰۱۱).

1. Field

2. Jeffries and McIntyre

3. Busse

۳۵۳-۳۵۸)، «راز چیست؟ ویلی لومن به عنوان یک دستگاه آرزو و خواستن» (بابکک^۱، ۱۹۹۲: ۵۹-۸۳)، «مرگ فروشنده و رهبری آمریکا: زندگی از هنر تقلید می‌کند» (شاکلی^۲، ۱۹۹۴: ۴۹-۵۶) و «مرگ فروشنده: قلع و قمع و ملالت‌های آن» (ناویک^۳، ۲۰۰۳: ۹۷-۱۰۷).

اکثر این مطالعات به بررسی شخصیت ویلی و مشکلات روحی و روانی او پرداخته‌اند. مباحث زبان‌شناختی اثر نیز تا حدی مورد توجه محققان پیشین قرار گرفته است. از میان آن‌ها به چند مورد که به مطالعه حاضر مربوط هستند اشاره می‌شود. «استفاده شاعرانه میلر از حروف انگلیسی در نمایش مرگ فروشنده» (آردولینو^۴، ۱۹۹۸: ۱۲۰-۱۲۸)، «گفتمان کاپیتالیسم و فردگرایی: بررسی اجتماعی اثر مرگ فروشنده آرتور میلر» (اسواتی^۵، ۲۰۱۳: ۱-۷)، در این مقاله نویسنده با استفاده از ساختار گفت‌وگوها به بررسی اثر می‌پردازد. در مقاله‌ای دیگر، «خیال و واقعیت: ریتم نمایشی در اثر مرگ فروشنده» هیدومی^۶ (۱۹۹۸) «ساختار ریتمیک» (۱۵۷) اثر را در سه سطح شخصیت‌پردازی، شاخه نمادین و طرح مورد بررسی قرار داده است. «مرگ فروشنده؟ مطالعه‌ای بر تولید گفتمانی هویت فروشندگان» (وچانی^۷، ۲۰۰۶: ۲۴۹-۲۶۴) مقاله‌ای دیگر است که در آن نویسنده با استفاده از نظریه تفاوت‌ایرگیری^۸ به بررسی «روابط و هویت» (۲۴۹) اجتماعی می‌پردازد. مقاله نام‌برده عمدتاً به مطالعه تغییر هویت در میان فروشندگان می‌پردازد و در بررسی خود برخی ویژگی‌های زبانی را به کار می‌گیرد.

اگر چه که مقالات نام‌برده در بخش بالا به‌طور جزئی مسائل سبک‌شناسی را در کارهای خود مورد بررسی قرار داده‌اند اما هیچ کدام از آن‌ها به‌طور جامع به بررسی عینی متن با به‌کارگیری رویکردهای سبک‌شناسی نپرداخته‌اند. از آن‌جا که ماهیت اثر نمایشی بر پایه مکالمه استوار است، تحلیل گفت‌وگو انتخاب مناسبی به نظر می‌رسد تا به وسیله آن پس‌زمینه‌های ایدئولوژیک که در ویژگی‌های زبانی نمود خارجی پیدا می‌کنند مورد ردیابی قرار گیرند. تمرکز

1. Babcock
2. Shockley
3. Novick
4. Ardolino
5. Aswathi
6. Headomi
7. Vachhani
8. Irigaray

اصلی پژوهش حاضر بر گزیده‌ای از اثر مرگ فروشنده است که بسیار بار ایدئولوژیک دارد و به این علت می‌تواند با استفاده از زیرشاخه‌های تحلیل مکالمه مورد بررسی قرار گیرد.

۳. روش‌شناسی

مبحث تحلیل مکالمه ریشه در کارهای امانوئل شگلف^۱ (۱۹۶۷)، هاروی ساک^۲ (۱۹۷۲) و جفرسون^۳ (۱۹۷۴) دارد. تحلیل مکالمه، غالباً به بررسی استفاده زبان در حین مکالمه می‌پردازد: «تحلیل مکالمه به عنوان یک شیوه نظری و تجربی در سراسر جهان شناخته شده است که محور اصلی آن درک عینی مسائل اجتماعی و تحلیل مکالمه است» (سیندل و استیورز^۴، ۲۰۱۳: ۱۱). تحلیل مکالمه از بسیاری از علوم اجتماعی مانند فلسفه، جامعه‌شناسی، مردم‌شناسی و زبان‌شناسی برای مطالعه زبان مورد استفاده گوینده و مخاطب در یک مکالمه بهره می‌گیرد و در دسته مطالعات بینارشته‌ای قرار گیرد. انتخاب نام تحلیل مکالمه از باور پیش‌گامان این عرصه مبتنی بر تحلیل «مکالمه‌ی طبیعی روزمره» می‌آید. به عقیده پیش‌گامان این عرصه مکالمه طبیعی روزمره یک حوزه منحصر به فرد است که مشارکان آن برای آن‌که فهمیده شوند نوبت‌گیری‌های خود را سازمان‌دهی می‌کنند. این شیوه همچنین در متون نمایشی با زیرساخت مکالمه و یا ساختار نوبت‌گیری در مکالمه قابل استفاده است (لمبرو^۵، ۲۰۱۴: ۱۳۶-۱۳۸).

همان‌طور که اشاره شد، بر اساس گفته‌های جفریز و مک‌ایتایر (۲۰۱۰)، در گذشته بسیاری از سبک‌شناسان برای بررسی سبکی شعر را انتخاب می‌کردند. احتمالاً این انتخاب به خاطر طول این آثار بود: شعر کوتاه‌تر است و به راحتی می‌توان آن را مدیریت کرد. اما با ورود کاربردشناسی در سال‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰، مطالعه سبک‌شناسی آثار منشور با لایه‌های چندگانه گفتمانی ممکن شد. به این طریق، در خصوص بررسی متون نمایشی، سبک‌شناسان از تحلیل مکالمه بهره برده و از آن در تحلیل و بررسی مکالمه استفاده کرده‌اند. نکته کلیدی در تحلیل مکالمه، مفهوم نوبت و نظام نوبت‌گیری است که طبق آن هر کدام از گویندگان حق صحبت دارند. با وجود این، تحلیل مکالمه تنها به بررسی فرآیند تولید بحث نمی‌پردازد، بلکه بر روی

1. Schegloff

2. Sacks

3. Jefferson

4. Sidnell and Stivers

5. Lambrou

مطالعه ماهیت تعاملی نوبت در مکالمه متمرکز می‌شود. واضح است که در این مبحث عناصر فرامتنی برای بررسی یک متن بسیار ضروری به نظر می‌رسد. به علاوه، مفاهیمی مانند معنای ضمنی^۱ در این قسمت مطرح می‌شود. این بدین معناست که گاهی اوقات معنای یک جمله به سادگی از «عناصر ساختاری» (جفریز و مک‌ایتتایر، ۲۰۱۰: ۱۰۵) آن به دست نمی‌آید، بلکه از کاربرد منحصر به فرد آن جمله در بافتی خاص حاصل می‌شود (جفریز و مک‌ایتتایر، ۲۰۱۰: ۱۰۰-۱۱۰).

طبق گفته میک شُرت^۲ (۱۹۹۶)، علی‌رغم تفاوت بسیار بین مکالمه‌ی طبیعی روزمره و نمایشنامه، شباهت‌های زیادی بین این دو وجود دارد. این شباهت‌ها امکان بررسی متن نمایشنامه را با همان راهکارهایی که برای تحلیل مکالمه‌ی طبیعی روزمره به کار می‌رود ممکن می‌سازد. از این اشتراکات می‌توان به این موارد اشاره کرد: الگوی نوبت‌گیری در مکالمه، اجرای کنش گفتاری، فرضیه‌های وابسته به فرامتن، معنای ضمنی آنچه آدا شده است و تفاوت موجود بین آنچه که گفته می‌شود و مقصود مورد نظر گوینده (شُرت، ۱۹۹۶: ۱۷۹-۱۸۱). به علاوه، در مقاله‌ای دیگر با نام «از متن نمایشی تا اجرای نمایش» (۲۰۰۲)، شُرت مسئله استقلال متن نمایشنامه از اجرای آن را بیان می‌کند. با معرفی لیستی شامل هشت مورد، او منطق خود را در زمینه کفایت متن نمایشنامه در جایگاه خودتوجیه می‌کند. او این‌گونه استدلال می‌کند که متون نمایشی نشان‌های بسیاری در خود دارند و خوانندگان می‌توانند با خوانشی ساده کاملاً متوجه مفاهیم آن شوند. او به وسیله تحلیل سبک‌شناسی متن نمایشنامه نشان می‌دهد که با تحلیل و بررسی دقیق متن، خوانندگان به درک درست و بهتری از نمایشنامه می‌رسند (شُرت، ۲۰۰۲: ۶). در حالی که شُرت هیچ‌گاه ضرورت رفتن به سالن نمایش را رد نکرده، همواره وابستگی و محدود کردن فهم متون نمایشی به اجرا و سالن نمایش را تکذیب کرده است. به نظر او، اجرای هر متن نمایشی برابر است با متن به علاوه تفسیر آن متن، از این رو هر تولید نمایشی با دیگر تولیدات به سبب تفسیر متفاوتی که کارگردان‌های مختلف دارند فرق دارد. در نهایت او اظهار می‌دارد که متون نمایشی در جای خود چنان غنی هستند که زمینه‌های فهم و تفسیر کامل را برای خوانندگان اثر فراهم می‌کنند (همان: ۷-۹).

1. Conversational Implicature

2. Mick Short

این مقاله بر اساس اصول تحلیل مکالمه در دو شاخه نوبت گیری و قواعد مشارکت زبانی ترتیب داده شده است. در نوبت گیری مکالمه، مطالعه حاضر از الگوی معرفی شده توسط میک شُرت (۱۹۹۶) و مجموعه سؤالاتش بهره می برد؛ این سوالات در نهایت منجر به شناسایی روابط قدرت بین گویندگان در مکالمه می انجامد. هدف اصلی شُرت بررسی روابط قدرت بین شخصیت های اثر و چگونگی ظهور و بروز آن در استفاده های زبانی آن هاست؛ به طور مثال چگونه روابط قدرت بر تعداد نوبت گیری و طول نوبت ها تأثیر می گذارد، چه کسی مکالمه را شروع می کند، چه کسی حرف دیگری را قطع می کند، کدام یک از طرفین مکالمه بیشتر مورد احترام قرار می گیرد (شُرت، ۱۹۹۶: ۲۰۵-۲۱۰). در بخش قواعد مشارکت زبانی، مطالعه پیش رو از مدل گرایس با در نظر گرفتن قواعد پیشنهادی او بهره می برد. او چهار قاعده با نام های قاعده کیفیت، مقدار، موضوعیت و نحوه بیان را معرفی می کند (گرایس^۱، ۱۹۷۵: ۴۱-۵۸).

در این راستا، مطالعه پیش رو در ادامه با بهره گیری از روش های معرفی شده توسط سبک شناسان به نقد و تحلیل متنی ادبی می پردازد. این بررسی با هدف دسترسی به روابط قدرت نهادهای دیالوگ های نمایش مرگ فروشنده آرتور میلر صورت می گیرد.

۴. بحث و بررسی

در این بخش، گزیده ای^(۱) از متن انتخاب شده است که به لحاظ ایدئولوژیک بسیار قابل توجه است؛ در این مکالمه ویلی و رئیس اش هوارد که از دو طبقه مختلف جامعه هستند، باهم صحبت می کنند. این متن گزیده ای از نمایش است که در آن ویلی خسته از پنجاه سال فعالیت و کار فروشندگی به سراغ هوارد رفته و تقاضای موقعیت شغلی بهتری دارد. هوارد با سی و اندی سال از ویلی شصت ساله شخصیت قدرت مندتری دارد. با به کارگیری تحلیل مکالمه، مقاله حاضر بر آن است تا از طریق بررسی عینی و نظام مند، یک بازخوانی مجدد از متن نمایشنامه داشته باشد. در نهایت هدف این بررسی ارائه بینشی جدید به روابط قدرت بین مشارکان در مکالمه ها به خوانندگان است. برای این کار دو زیرمجموعه از تحلیل مکالمه انتخاب شده است: در قلمرو تحلیل گفتمان تمرکز این پژوهش بر مکانیسم نوبت گیری در

1. Grice

مکالمه است و در قلمرو کاربردشناسی بر قواعد مشارکت زبانی. با تکیه بر دو شیوه کمی و کیفی تفسیر، تغییرات روابط قدرت در این گزیده بررسی می‌شود.

۴. ۱. تحلیل گفتمان

با ارائه تحلیلی کمی برای نوبت‌های یک مکالمه، شُرت (۱۹۹۶) راه نوینی را برای تفسیر روابط قدرت بین گوینده و مخاطب معرفی می‌کند. اگر محققان بر گزیده‌ای از اثر متمرکز شوند، ویژگی‌های کمی نوبت‌گیری‌ها حقایق زیادی را در خصوص روابط فرامتنی مشارکان برای خواننده آشکار می‌سازد (شُرت، ۲۰۱۴: ۳۴۷-۳۴۸). شُرت مجموعه‌ای از سوالات را معرفی می‌کند که با جواب دادن به آن‌ها، او مشارکان در مکالمه را به دو گروه قدرتمند و ضعیف دسته‌بندی می‌کند. بر اساس شُرت (۱۹۹۶: ۱۹۵-۲۱۵) وقتی مکالمه‌یی با حضور بیش از دو گوینده صورت می‌گیرد، در شرایط عادی و یکسان این‌طور انتظار می‌رود که تعداد نوبت‌گیری‌ها بین آن‌ها تقریباً یکسان باشد، اما در شرایطی که روابط قدرت بین گویندگان حکم‌فرماست، این تعادل رعایت نمی‌شود؛ در یک مکالمه‌ی دونفره تعداد نوبت‌گیری‌ها کمک چندانی به بررسی متن و درک روابط قدرت بین آن‌ها نمی‌کند، با وجود این عوامل برجسته دیگری وجود دارد که تغییرات آن می‌تواند به چنین مطالعه‌ای کمک کند. تعداد کلماتی که هر گوینده استفاده می‌کند و بلندی یا کوتاهی نوبت‌ها نسبت به همدیگر یکی از راه‌های آشکارسازی روابط قدرت در یک مکالمه است. به علاوه، این‌که چه کسی مکالمه را شروع می‌کند و چه کسی آن را با پاسخ دادن ادامه می‌دهد نیز بسیار مهم است. گوینده‌ای که بیشترین تعداد آمار در شروع کردن مکالمه‌ها را دارد به نظر می‌رسد شخصی است که از امتیازات بیشتری برخوردار است و نسبت به دیگر مخاطبان محترم‌تر شمرده می‌شود^(۲). حذف و قطع کلام از موارد دیگری است که نشان‌دهنده روابط قدرت بین مشارکان است. در مکالمات، گوینده‌ای که موضوع بحث را کنترل می‌کند و نوبت‌گیری‌ها را در کلام مدیریت می‌کند شخص مهم‌تری به نظر می‌رسد (به جدول شماره ۲ در ضمیمه مقاله مراجعه شود).

در این گزیده خوانندگان با دو شخصیت اصلی روبرو هستند؛ ویلی و هوارد که حضور و نوبت‌گیری‌هایشان بسیار مهم است. همچنین در این گزیده، صداهاایی از دختر، پسر و همسر هوارد می‌شنویم که اگر چه موضوع بحث این مطالعه نیستند، اما از آنجایی که هوارد از صدای

آن‌ها استفاده می‌کند، کلمات و نوبت‌گیری این شخصیت‌ها برای هوارد در نظر گرفته می‌شود. از آنجایی که در این مکالمه دو گوینده صحبت می‌کنند، تعداد نوبت‌گیری‌ها کمک چندانی به محاسبات نمی‌کند، اما تعداد کلماتی که هریک از گویندگان استفاده می‌کنند قابل توجه است. در این گزیده، به طور متوسط هوارد در هر نوبت ۱۰/۴ کلمه صحبت کرده است و ویلی در هر نوبت ۸/۸ کلمه. در مجموع نوبت‌ها حضور هوارد با ۴۰۶ کلمه بر حضور ویلی با ۲۵۷ کلمه غالب است. در این گزیده، ویلی به دفتر هوارد می‌آید تا درخواست ارتقاء شغلی خود را بیان کند، اما بیشتر بحث آن‌ها مربوط به ضبط صوتی است که هوارد به تازگی خریده است. اگر کل این گزیده به دو بخش کلی تقسیم شود، بخش اول مربوط به نوبت‌های ۱ تا ۴۲ است که در آن، بحث حول محور ضبط صوت هوارد می‌چرخد و بخش دوم مربوط به نوبت‌گیری ۴۳ تا ۶۸ است که در آن راجع به موضوع شغلی ویلی صحبت می‌کنند.

از مجموع نوبت‌ها، ۶۱/۷٪ به موضوع ضبط صوت اختصاص دارد. در ۴۲ نوبت اول ویلی تنها ۹۵ کلمه صحبت می‌کند، در حالی که هوارد با ۲۹۰ کلمه بسیار فراتر از ویلی می‌رود. موضوع مورد بحث هوارد، ضبط صوت، ویلی را ناچار می‌کند که طرح موضوع خویش را به تعویق بیندازد. هر بار که ویلی سعی می‌کند موضوع کار را به میان آورد، هوارد با برگشتن به موضوع مورد بحث خود مسیر نوبت‌گیری ویلی را تغییر می‌دهد. هرمان^۱ (۲۰۰۲، ۲۲) می‌گوید: «[...]پرش از نوبت زمانی اتفاق می‌افتد که یک گوینده به سمت دغدغه گوینده دیگر پیش نمی‌رود، بلکه به سمت موضوعی که خود از پیش به میان آورده است حرکت می‌کند؛ این کار با تغییر مسیر نوبت طرف مقابل صورت می‌گیرد». با تغییر مسیر موضوع مورد بحث به سمت ضبط صوت، هوارد طولانی‌ترین نوبت را در اختیار دارد؛ ۴۶ کلمه در نوبت شماره ۳۵ که در آن از ضبط صوت خویش تعریف می‌کند. در سمت دیگر، کوتاه‌ترین نوبت متعلق به ویلی است؛ ۱ کلمه در نوبت شماره ۴۴ که در آن ویلی سعی دارد بحث مورد نظر خود را بیان کند، اما هوارد حرف او را قطع می‌کند (به جدول شماره ۱ مراجعه شود). برخلاف رابطه کارفرما و کارمند که بین ویلی و هوارد برقرار است، ویلی هیچ‌گاه هوارد را با کلماتی که نشان‌دهنده فاصله اجتماعی این دو شخصیت باشد، مورد خطاب قرار نمی‌دهد. او تنها هوارد را با نام کوچکش مورد خطاب قرار می‌دهد. در طرف مقابل، هوارد هم با ویلی چنان رفتار نمی‌کند که

1. Herman

یک رئیس با کارمندش. رابطه قدرتی که از کارفرما و کارمند انتظار می‌رود، در بسیاری از بخش‌های این گزیده بین این دو شخص مشاهده نمی‌شود. این به خاطر رابطه نزدیک آشنایی بین این دو شخص است: آن دو سالیان درازی است که با هم در ارتباطند و هم‌دیگر را می‌شناسند؛ پیشینه این رابطه به جایی می‌رسد که در یکی از نوبت‌ها ویلی خاطره‌ای از روز به دنیا آمدن هوارد برای او می‌گوید. با وجود این، در نهایت زمانی که هوارد از اصرار ویلی بر مبنای موقعیت شغلی خود عصبانی می‌شود، برای نخستین بار از کلمه متفاوتی برای خطاب دادن ویلی استفاده می‌کند، او ویلی را «بچه» خطاب می‌کند. از آنجایی که هوارد رئیس ویلی است و شخص قدرتمندتری نسبت به اوست، می‌تواند آزادانه نظر و نگرش خود را نسبت به ویلی تغییر دهد و برای این کار هرگز بازخواست نمی‌شود. اگرچه ویلی برای خطاب کردن هوارد از تعبیری استفاده نمی‌کند که مستقیماً نشانگر فاصله اجتماعی بین آن دو باشد، اما در عین حال با بیان غیر مستقیم درخواست خود سعی دارد تا جایی که می‌شود مؤدبانه صحبت کند. وقتی هوارد از او می‌پرسد که آیا نباید الان در بوستون^۱ باشد، ویلی در نهایت به جای پاسخ مستقیم می‌گوید «راستش من متوجه شدم که دیگه نباید سفر کنم» (میلر، ۱۳۹۵: ۱۰۵). سخن ویلی عکس‌العمل خاصی از سمت هوارد را به دنبال ندارد؛ با وجود اشاره ویلی، او چیزی را در مورد ویلی و شرایط کاری‌اش به خاطر نمی‌آورد. پس از آن ویلی برای متقاعد کردن هوارد بار دیگر سعی در یادآوری خاطرات سال‌های دور با هوارد و حتی با پدرش دارد؛ خاطرات مشترک برای ویلی راهی است تا از طریق آن احساسات هوارد را برانگیزد و در نتیجه او را وادار به پذیرش درخواستش کند. همانطور که در بالا اشاره شد، ویلی برای بیان درخواست تثبیت موقعیت شغلی خود سراغ هوارد آمد، اما هوارد مدام نگرانی‌های ویلی را نادیده می‌گیرد و آن‌ها خیلی دیر به موضوع اصلی می‌پردازند؛ در نوبت ۴۳. قبل از این، بارها ویلی سعی می‌کند که در رابطه با موضوع کارش صحبت کند، اما هوارد با بی‌توجهی به او موضوع را عوض می‌کند. در واقع هوارد مستقیماً بحث را کنترل می‌کند و به ویلی اجازه نمی‌دهد که صحبت کند، بلکه با بی‌توجهی به او، هر وقت که بخواهد موضوع را تغییر می‌دهد. در چند نوبت از جمله نوبت‌های ۳، ۷، ۱۳، ۳۳ ویلی می‌خواهد درخواستش را بیان کند اما هوارد (در جواب در نوبت‌های ۴، ۱۴، ۸، ۳۴) این اجازه را به او نمی‌دهد و هر بار با نادیده

1. Boston

گرفتن او و یا یک جواب نامطلوب حرف زدن او را ناتمام می‌گذارد. بعد از نوبت ۴۲، وقتی ویلی سرانجام موفق به شروع صحبت در مورد درخواست خود می‌شود، مکالمه‌ی آن‌ها جهت‌گیری متفاوتی پیدا می‌کند. ویلی برخورد جدی‌تری نسبت به هوارد و درخواستش نشان می‌دهد. در این جا شاید خوانندگان اثر با رابطه قدرتی روبرو می‌شوند که از نخست انتظارش را داشتند. هوارد رابطه نزدیک خویش با ویلی را به کلی از یاد می‌برد و وقتی که در نوبت ۶۷ ویلی با ناامیدی سعی دارد پلی به گذشته بزند تا از این طریق هوارد را بر سر مهر بیاورد، هوارد خارج از این دایره و بسیار جدی به او پاسخ می‌دهد که «تو باس قبول کنی که تجارت، تجارت» (همان: ۱۰۶). این کلمات نه تنها طنین انداز رابطه صمیمی و نزدیک بین ویلی و هوارد نیست، بلکه خیلی رسمی و جدی به نظر می‌رسد. قبل از نوبت شماره ۴۳، برخلاف رابطه قدرت بین کارفرما و کارمند هوارد چنان صمیمیت و نزدیکی با ویلی از خود نشان می‌دهد که ویلی هرگز تصورش را هم نمی‌کند که درخواستش از سوی هوارد به این شکل رد شود. اگرچه با در نظر گرفتن روند مکالمه‌ی این دو شخص از نظر نوبت‌گیری‌ها و مدیریت بحث همه چیز برتری و غالب بودن هوارد در مکالمه را نشان می‌دهد، اما با این حال شکست ویلی در متقاعد کردن هوارد در قبول تثبیت موقعیت شغلی‌اش برای خواننده اثر قابل پیش‌بینی نیست؛ و این تنها به خاطر رابطه قوی و صمیمی خانوادگی این دو فرد است که از ابتدای اثر و در این گزیده نشان داده شده است.

جدول ۱- بررسی مکالمه (نوبت) ویلی و هوارد^۱

موضوع مکالمه (درصد)	ویلی	هوارد	
—	۲۵۷	۴۰۶	تعداد کلمات
—	۸/۸	۱۰/۴	متوسط کلمات در هر نوبت
٪۶۱/۷	۹۵ (تا نوبت ۴۲)	۲۹۰ (تا نوبت ۴۲)	کلمات مربوط به موضوع «ضبط صوت»
٪۳۸/۳	۱۶۲ (از نوبت ۴۳ تا ۶۸)	۱۱۶ (از نوبت ۴۳ تا ۶۸)	کلمات مربوط به موضوع «شغل»

۱. نسبت تمامی آمار ارائه شده با متن انگلیسی برابری می‌کند؛ بدین صورت که برای مثال در هر دو فرم یعنی متن زبان اصلی و ترجمه تعداد کلمات هوارد از ویلی بیشتر است و یا تعداد کلمات مربوط به موضوع ضبط صوت و شغل. با توجه به تناسب مذکور، امکان ارائه چنین آماری و بررسی متن نمایشنامه از روی متن ترجمه شده برای محققان فراهم است.

۴.۲. کاربردشناسی و قواعد اصل مشارکت گرایس

پُل گرایس (۱۹۷۵: ۴۱-۵۸) نظریاتی در مورد قواعد مشارکت زبانی معرفی می‌کند؛ طبق نظریات او لازمه یک مکالمه‌ی عادی این است که این قواعد در آن رعایت شود. او این قواعد را با نام‌های قاعده کیفیت، مقدار، موضوعیت و نحوه بیان معرفی می‌کند^(۳). در هر مکالمه چنین انتظار می‌رود که از جانب گویندگان این قواعد رعایت شود، اما این قواعد بنا به دلایل متعددی در مکالمه‌ها توسط گویندگان نقض می‌شود. به دنبال نقض این قواعد، معانی جدیدی از جملات در یک بافت خاص حاصل می‌شود. گرایس نقض قواعد مشارکت زبانی را در گروه‌های زیر دسته‌بندی می‌کند: نقض^۱، تخطی زبانی^۲، برخورد زبانی^۳ و اجتناب کردن^۴. در مورد نقض، گویندگان آشکارا قواعد را رعایت نمی‌کنند و شنوندگان نیز آگاه به این امر هستند. در نقطه مقابل، در تخلف زبانی گویندگان عمداً قواعد را رعایت نمی‌کنند اما سعی دارند آن را از چشم شنونده پنهان کنند. مشارکان یک مکالمه زمانی با برخورد زبانی مواجه می‌شوند که قواعد مشارکت به طور غیرعمدی و بنا بر دلایل فرامتنی رعایت نمی‌شود. روابط قدرت موجود بین طرفین مکالمه می‌تواند یکی از این عوامل باشد. در این موارد، گویندگان ناخودآگاه قواعد مشارکت را نادیده می‌گیرند. اجتناب کردن اشاره به مواردی دارد که در آن گویندگان سعی می‌کنند از جواب دادن به طرف مکالمه طفره ببرند. در این شرایط ممکن است شخص سوال فرد را با سوال دیگری پاسخ دهد و یا با استفاده از روش‌های مختلف از اطلاعات دادن به شخص مقابل جلوگیری کند (گرایس، ۱۹۷۵: ۴۱-۵۸).

در گزیده انتخابی این مقاله، قواعد گرایس و رعایت یا نقض آن از اهمیت بالایی برخوردار است. در این بخش تمرکز اصلی بحث را بر کاربردشناسی و قواعد گرایس قرار می‌دهیم. طبق آنچه در بخش بالا گفته شد، در حالت کلی، قواعد زبانی گاه عمداً و گاه سهواً شکسته و یا نادیده گرفته می‌شوند. از ابتدای مکالمه در این گزیده بنا به دلایل متعددی بارها قواعد مشارکت بیشتر از سوی هوارد نادیده گرفته شده است. در نوبت ۵ ویلی از هوارد راجع به ضبط صوت سوال می‌کند و در نوبت ۶ هوارد با نقض قاعده مقدار با توضیح اضافی جواب ویلی را

-
1. Flouting
 2. Violating
 3. Facing clash or infringing
 4. Opting out

می‌دهد. بر اساس قاعده مقدار در این جمله جواب سوال ویلی می‌توانست تنها دو کلمه باشد «ضبط صوت» اما هوارد با سوالی غیرضروری جواب ویلی را می‌دهد: « مگه تا حالا ندیدی» (میلر، ۱۳۹۵: ۱۰۲). از طرف دیگر به دلیل اطناب در پاسخ‌گویی، هوارد قاعده نحوه بیان را نیز نادیده گرفته است. این شکستن قواعد و نادیده گرفتن آن نشان از آن دارد که ویلی در سن شصت سالگی تجربه استفاده از تکنولوژی را به اندازه هوارد ندارد. هوارد به عنوان رئیس ویلی با آخرین تکنولوژی روز آشناست، این در حالی است که ویلی به همان رادیوی قدیمی در ماشینش که حتی آن را روشن هم نمی‌کند بسنده می‌کند. از این نوبت به بعد، ویلی بارها سعی می‌کند راجع به مسئله کاری صحبت کند اما هوارد هر بار با شکستن قواعد مشارکت ویلی را نادیده می‌گیرد. در نوبت هفت ویلی می‌پرسد که آیا می‌تواند با هوارد دقیقه‌ای صحبت کند، اما هوارد با شکستن قواعد مقدار و موضوعیت دوباره در مورد ضبط صوت توضیح می‌دهد. این مورد تا نوبت‌های ۱۳ و ۱۴ ادامه پیدا می‌کند؛ جایی که هوارد با نقض قواعد مقدار، موضوعیت و نحوه بیان حرف ویلی را قطع می‌کند و صدای دخترش را برای او پخش می‌کند. در نوبت‌های ۷ و ۸ هر دو شخصیت یعنی ویلی و هوارد با گذر از موضوع مورد بحث هم‌دیگر را نادیده می‌گیرند. در ابتدا ویلی که مشتاق است راجع به موضوع کار خود صحبت کند، سعی می‌کند حرف هوارد راجع به ضبط صوت را ناتمام بگذارد. همان‌طور که بررسی‌ها در بخش تحلیل گفتمان نیز نشان داد، شناخت طولانی‌مدت خانوادگی این دو شخصیت تا حدودی به ویلی آزادی برخورد با رئیس‌اش را می‌دهد و در بخش‌های زیادی از مکالمه، ویلی طوری با هوارد برخورد نمی‌کند که از یک کارمند در مقابل کارفرمایش انتظار می‌رود. سپس هوارد ویلی را نادیده می‌گیرد و مدام در خصوص ضبط صوت خود توضیح می‌دهد. این امر را می‌توان بر اساس تفسیر وبر از تعریف مفهوم « هویت‌های موقعیتی^۱ » که توسط وست و زیمرمن^۲ (۱۹۸۵) بیان شده است، توجیه کرد. « هویت موقعیتی به جایگاه‌های اجتماعی خاص مربوط می‌شود؛ این هویت‌ها دائمی نیستند مانند رابطه استاد و دانشجو» (وبر، ۲۰۰۲: ۱۱۴). قدرتی که هوارد به پشتوانه شرایط اجتماعی و موقعیت مالی خود نسبت به ویلی دارد به او این

-
1. Situated identities
 2. West and Zimmerman
 3. Weber

اجازه را می‌دهد که آزادانه با ویلی برخورد کند. در نتیجه برخلاف رابطه نزدیک خانوادگی این دو شخص، هوارد به‌طور ناخودآگاه به کرات این حق را برای خود قائل می‌شود که حرف ویلی را قطع کند؛ برای هوارد موضوع ضبط صوت از نگرانی‌های ویلی مهم‌تر است.

در نوبت ۱۶ ویلی هوارد را تحسین می‌کند، «صدات خیلی خوبه» (میلر، ۱۳۹۵: ۱۰۳)، اما این جمله تحسین‌آمیز به چشم هوارد نمی‌آید و او حتی جواب ویلی را هم نمی‌دهد و در ادامه در نوبت ۱۷ این‌گونه بحث را دوباره به سمت ضبط صوت می‌برد، «حالا اینو گوش کن، این صدای پسرمه» (همان: ۱۰۳). در تصویری مشابه در نوبت‌های ۲۳ و ۲۴ هوارد بار دیگر حرف ویلی را در حالتی که از پسرش تمجید می‌کند، قطع می‌کند. گویی هوارد از کلام ویلی خسته و عصبی می‌شود و از او خواهش می‌کند که ساکت شود. «هیس، تورو خدا حرف نزن» (همان: ۱۰۲). قطع کلام بعدی در نوبت‌های ۲۳ و ۲۴ به همین دلیل مشابه اتفاق می‌افتد. قطع کلام‌های متعدد از سمت هوارد که در نتیجه آن ویلی در هر نوبتش نمی‌تواند بیش از پنج یا شش کلمه صحبت کند، نشان از غالب بودن حضور و کلام هوارد دست کم در این بخش از مکالمه‌شان است. از آنجایی که ویلی برای بیان درخواست خود نزد هوارد می‌آید، مخاطبان این اثر و یا بینندگان آن توقع ساختار درخواست/پاسخ را از این گزیده دارند، اما تا این نقطه مکالمه‌ی این دوشخص یک شخصیت محوری و غالب دارد و آن هوارد است. در نوبت ۳۳ ویلی بار دیگر از هوارد می‌خواهد که با او راجع به موضوعی صحبت کند؛ اما هوارد باز هم با بی‌توجهی به او حرفش را قطع می‌کند و به موضوع خود برمی‌گردد. در نوبت ۳۹ ویلی قواعد مقدار و نحوه بیان را نقض می‌کند. وقتی هوارد درباره رادیو در ماشینش از او سوال می‌پرسد، ویلی به جای اینکه در یک کلمه بله یا خیر جواب هوارد را بدهد، با ارائه اطلاعات اضافه این‌گونه پاسخ هوارد را می‌دهد: «داره، اما کی به فکر بازکردن رادیو می‌افته!» (همان: ۱۰۵). در واقع، با استفاده از این کلمات ویلی نگرانی و خستگی خود از کار سخت و زیاد را نشان می‌دهد. او آنقدر خسته است که حتی حوصله روشن کردن رادیو را هم ندارد.

آن‌ها بلاخره در نوبت‌های ۴۲ و ۴۳ به موضوع اصلی نزدیک می‌شوند. وقتی در نوبت‌گیری ۴۳ ویلی از هوارد دوباره می‌پرسد که آیا او وقت دارد تا در خصوص موضوعی با او صحبت کند، هوارد در پاسخ به او قواعد مقدار، نحوه بیان و موضوعیت را نادیده می‌گیرد. در واقع این پاسخ دادن سوال با جواب نمایان‌گر نگرانی هوارد برای شرایط ویلی است. این شکل از مکالمه

تا نوبت‌های ۴۷ و ۴۸ ادامه دارد و در واقع برخلاف قاعده رابطه کارفرما/کارمند است. این شکل از مکالمه و توجه هوارد به موقعیت ویلی در واقع به دلیل رابطه نزدیک خانوادگی این دو شخص است. وقتی در نوبت ۴۸ هوارد مستقیماً از ویلی می‌پرسد که مشکل او چیست؟ ویلی بنا به دلایلی شیوه غیرمستقیم پاسخگویی به هوارد را انتخاب می‌کند. ویلی می‌خواهد که به جای درخواست مستقیم کمی مؤدب‌تر برخورد کند، بنابراین، غیرمستقیم پاسخ هوارد را می‌دهد: «راستش من متوجه شدم که دیگه نباید سفر بکنم» (همان: ۱۰۵). به علاوه، او با غیرمستقیم صحبت کردن بر آن است تا اتفاقی را به خاطر هوارد بیاورد؛ این موضوع که هوارد قبلاً به او قول شغلی ثابت در نیویورک را داده بود. در واقع ویلی توقع دارد که هوارد این موضوع را به خاطر آورد اما همان‌طور که در نوبت‌های بعدی می‌بینیم، هوارد این موضوع را به یاد نمی‌آورد. در نوبت بعدی جایی که هوارد از ویلی می‌پرسد که چه کار می‌خواهد بکند، ویلی قاعده مقدار را رعایت نمی‌کند و با بیان توضیحات اضافه در مورد شب کریسمس صحبت می‌کند که ظاهراً در آن شب در رابطه با شرایط کاری ویلی باهم صحبت کرده‌اند. همه این صحبت‌های غیرمستقیم به این علت است که شرایط کاری برای ویلی و خانواده‌اش بسیار مهم است و ویلی از این طریق سعی دارد که هوارد را قانع کند تا به او شغل مناسبی در نیویورک بدهد.

از نوبت ۵۵ تا پایان این مکالمه، سه وقفه در کلام پیش می‌آید که مسبب دوتای آن ویلی و یکی از آن‌ها هوارد است. ویلی در نوبت‌های ۵۶ و ۵۹ حرف هوارد را قطع می‌کند و با عصبانیت راجع به موضوع شغل خود صحبت می‌کند تا هوارد را قانع کند. در این نقطه مجدداً خوانندگان با شکلی از ارتباط روبرو هستند که برخلاف تصور آن‌ها از رابطه کارفرما/کارمند است؛ ویلی خشم خود را به رئیس‌اش نشان می‌دهد و با عصبانیت و خشونت با او صحبت می‌کند و نویسنده این را در راهنمای صحنه به خواننده نشان می‌دهد. در نهایت در نوبت ۶۸ هوارد حرف ویلی را قطع می‌کند تا به او یادآوری کند که «تجارت، تجارت است» و به او خاطرنشان می‌کند که روابط خانوادگی بین آن‌ها نمی‌تواند در تصمیمات کاری او تأثیری بگذارد.

همان‌طور که از بررسی‌ها برمی‌آید، بیشتر وقفه‌های هوارد ناخودآگاه است، درحالی که بیشتر وقفه‌های ویلی آگاهانه و به دلیل تمایل او به بیان غیرمستقیم است. در شکستن قواعد

گرایس، هوارد بیشتر با مورد برخورد زبانی روبرو است؛ چراکه نادیده گرفتن قواعد از سوی او عمدی نیست بلکه ناخودآگاه است. او بخشی از طبقه برتر جامعه است و به سبب موقعیت اقتصادی‌اش می‌تواند سرنوست ویلی را به راحتی با قبول یا رد درخواستش تغییر دهد؛ درحالی که شاید اصلاً از اهمیت این قضیه در سرنوشت ویلی و خانواده‌اش آگاه نباشد. از سوی دیگر این احتمال را نیز می‌توان در نظر گرفت که هوارد از تاثیر این تصمیم بر سرنوشت خانواده ویلی آگاه است، اما جایگاه و قدرت برتر اجتماعی او نسبت به ویلی این اجازه را به او می‌دهد که در هنگام تصمیم‌گیری جدی ناگهان روابط خانوادگی را جدای از روابط کاری در نظر بگیرد و بسیار جدی برخورد کند. این موضوع که هوارد رئیس ویلی است برای هوارد امری مسلم است؛ اگر هوارد به نگرانی‌های ویلی توجه نکند و حرفش را گوش ندهد هیچ اتفاقی نمی‌افتد؛ چرا که ویلی از نظر جایگاه اجتماعی و سلسله مراتب قدرت از هوارد پایین‌تر است. از طرف دیگر، اغلب قواعد توسط ویلی سهواً شکسته می‌شود که این تردید و ترس ویلی در مقابل پاسخ هوارد به درخواستش را نشان می‌دهد، چرا که این درخواست برای او و خانواده‌اش بسیار مهم است؛ افرادی که همه امید به آینده بهتر خود را در گرو به‌وجود آمدن این موقعیت کاری برای پدر می‌بینند. در نهایت همه این‌ها این حقیقت را نشان می‌دهد که دو شخصیت در این اثر، ویلی و هوارد، به دو طبقه مختلف اجتماع تعلق دارند و بین آن‌ها روابط قدرت نابرابر حکم فرماست. برخلاف این که اختلاف طبقاتی بین این دو شخص مستقیماً تبادل کلامی‌شان را تحت تاثیر قرار می‌دهد، رابطه قدرت بین آن‌ها همچنان نسبی است. در بسیاری از بخش‌های این گزیده ویلی به مثابه یک کارگر با هوارد که کارفرمایش است برخورد نمی‌کند و از سمت هوارد نیز همین است. با این حال وقفه‌های کلامی از سوی هوارد نمایانگر اطمینان او از جایگاه شغلی خویش و موقعیت اجتماعی ضعیف ویلی است.

وست و زیمرمن^۱ (نقل در وبر ۱۹۸۸: ۱۱۴) سه وجه هویتی را برای فرد قائل می‌شوند که می‌تواند رابطه قدرت بین افراد را تحت تاثیر قرار دهد: "هویت‌های اصلی"^۲، "هویت‌های موقعیتی"^۳، "هویت‌های گفتمانی"^۴. هویت اصلی ماهیتی ثابت‌تر دارد و مقولاتی چون سن،

1. West and Zimmerman
2. master identities
3. situated identities
4. discourse identities

جنسیت و طبقه اجتماعی را در بر می گیرد. در رابطه ویلی و هاوارد اگر چه ویلی از نظر سنی در موضع قدرت قرار دارد، اما از نظر طبقه اجتماعی از هاوارد پایین تر است و همین موضوع چالشی را بین این دو به وجود می آورد و کفه قدرت را گاه به نفع ویلی و گاه به نفع طرف مقابل سنگین می کند. هویت موقعیتی به شرایط اجتماعی خاصی اشاره دارد که افراد به طور موقت در آن قرار می گیرند و همین امر رابطه قدرت بین آن ها را در آن موقعیت تعریف می کند، مانند رابطه بین ویلی و هاوارد به عنوان کارمند و کارفرما در این بخش از نمایش. در این رابطه البته هاوارد در موضع قدرتمندتری قرار می گیرد و برای خود این حق را قائل می شود تا درخواست ویلی را نادیده بگیرد. هویت گفتمانی، هویتی است موقتی تر از مورد قبلی که ضمن صحبت شکل می گیرد و جریان قدرت را گاه به سویی و گاه به طرف دیگر سوق می دهد و ماهیتی سیال دارد. به عنوان مثال عذرخواهی فرد را در موقعیت ضعیف تری تصویر می کند اما فرمان دادن به طرف مقابل قدرت فرمانفرما را مفروض تلقی می کند. این که فرمان مورد پذیرش طرف مقابل قرار گیرد یا نه خود امری دیگر است که در صورت اجابت نشدن می تواند قدرت مفروض را به چالش بکشد. رابطه بین ویلی و کارفرمایش نمونه های متعددی از این نوع بازی های قدرت را به نمایش می گذارد. در عمل می توان دید که جدا کردن تمام مصادیق کشمکش کلامی همواره ممکن نیست، اما آن چه مسلم است این است که در نهایت این کارفرماست که با رد تقاضای ویلی ثابت می کند هویت موقعیتی، دیگر انواع هویت را تحت الشعاع خود قرار می دهد؛ امتناعی که در ادامه داستان سرنوشت تراژیک شخصیت اصلی را رقم می زند.

۵. نتیجه گیری

این مقاله، با به کارگیری تحلیل مکالمه به بررسی روابط ضمنی قدرت در فرامتن و بافت جامعه و تاثیر آن بر رفتار زبانی گویندگان می پردازد. این مطالعه نشان می دهد که بررسی هر متن ادبی بدون اشارتی به فرامتن و بافت اثر غیرممکن است؛ هیچ متنی از بافت خود جدا نیست. طبق نتایج این مطالعه، قدرت یک ساختار اجتماعی است که در جامعه به سبب قدرت اقتصادی و جایگاه اجتماعی افراد بین آن ها ساخته می شود. چنانچه در بخش های این مقاله به آن پرداخته شد، هاوارد جوانی است که شرایط اقتصادی و جایگاه شغلی اش به او این امتیاز را

می‌دهد که در مقابل ویلی، مردی با بیش از پنجاه سال تجربه کاری، برتری داشته باشد. در این مطالعه تأکید بر نمود خارجی این روابط قدرت در زبان مورد استفاده مشارکان مکالمه است. در بخش تحلیل گفتمان، مطالعه از روش نوین میک شُرت برای بررسی مکالمه استفاده می‌کند و نتایج نشان می‌دهد که بین دو شخصیت اصلی این گزیده، هوارد میانگین ۱۰/۴ کلمه و در مقابل ویلی میانگین ۸/۸ کلمه را در هر نوبت استفاده می‌کنند. در مجموع حضور هوارد با ۴۰۶ کلمه بر ویلی با ۲۵۷ کلمه غالب است. هوارد با ۴۶ کلمه در نوبت ۳۵، طولانی‌ترین نوبت و در مقابل ویلی با ۱ کلمه در نوبت ۴۴ کوتاه‌ترین نوبت را در اختیار دارد و در نهایت این هوارد است که ترتیب نوبت‌ها را کنترل می‌کند چراکه ۶۱/۷٪ از بحث مربوط به ضبط صوت هوارد است و تنها ۳۸/۳٪ از بحث به موضوع تغییر شغل ویلی مربوط می‌شود.

در بخش کاربردشناسی، این بررسی از نظرات گرایس در خصوص قواعد مشارکت زبانی (قاعده کیفیت، مقدار، موضوعیت و نحوه بیان) بهره برده است. هوارد در موارد بسیاری ویلی را در مکالمه نادیده می‌گیرد و توجه زیادی به علت حضور او در دفتر کارش و نگرانی‌هایش در خصوص امنیت شغلی ندارد. طبق بررسی‌ها، هوارد شخصی است که در بیشتر موارد مکالمه را آغاز می‌کند و ویلی پاسخ می‌دهد؛ او موضوع را کنترل و ویلی موضوع را دنبال می‌کند. به علاوه هوارد به کرات مکالمه را قطع می‌کند و در مقابل ویلی کلامش قطع می‌شود. در سمت دیگر، قدرت در این بستر خاص تحت تأثیر عوامل دیگری مانند روابط خانوادگی دو گوینده قرار گرفته است؛ ویلی نیز سخن کارفرمای خود را قطع می‌کند، با خشم با او سخن می‌گوید و او را با نام کوچکش مورد خطاب قرار می‌دهد. این مقاله امکان بررسی یک متن ادبی با استفاده از روش سبک‌شناسی را یادآور می‌شود. به این طریق با استفاده از ابزارهای زبانی می‌توان رد روابط قدرت را در استفاده‌های زبانی دنبال کرد؛ حال چه از طریق مکالمه‌ی عادی روزمره و یا از طریق بررسی یک متن ادبی. حوزه وسیع مطالعات زبان‌شناسی و سبک‌شناسی ابزارهای زیادی در اختیار محققان قرار می‌دهد تا از آن طریق پیچیدگی‌های یک متن ادبی برای آن‌ها از میان برداشته شود اما لازمه این امر آن است که محقق آگاه به روش‌ها بوده و در این زمینه محتاط و با دقت پیش رود.

ضمیمه

جدول ۲- گویندگان قدرتمند/ضعیف بر اساس مجموعه سوالات میک شرت (۱۹۹۶)

سوالات	هوارد	ویلی
چه کسی طولانی‌ترین نوبت را دارد؟	×	
چه کسی کوتاه‌ترین نوبت را دارد؟		×
چه کسی مکالمه را آغاز می‌کند؟	×	
چه کسی پاسخ می‌دهد؟		×
چه کسی موضوع بحث را کنترل می‌کند؟	×	
چه کسی موضوع را دنبال می‌کند؟		×
چه کسی حرف دیگری را قطع می‌کند؟	×	
چه کسی حرفش قطع می‌شود؟		×
چه کسی از عناوین خطابی استفاده می‌کند؟	—	—
چه کسی از عناوین خطابی استفاده نمی‌کند؟	×	×

یادداشت‌ها

(۱). (۱) ویلی: آقای...

(۲) هوارد: سلام ویلی. بیا تو.

(۳) ویلی: هوارد، می‌خوام باهات حرف بزنم.

(۴) هوارد: معذرت می‌خوام که منتظرت می‌ذارم. چند دقیقه صبر کن. بعد باهم حرف می‌زنیم.

(۵) ویلی: هوارد، این چیه؟

(۶) هوارد: ضبط صوت، مگه تا حالا ندیدی؟

(۷) ویلی: اوه، فهمیدم. می‌تونیم با هم حرف بزنیم؟

(۸) هوارد: حرفامونو ضبط می‌کنه، تازه دیروز برام رسیده. داشت منو دیوانه می‌کرد. عجیب‌ترین ماشینیه

که در عمرم دیدم. دیشب همش سرگرم این دستگاه بودم.

(۹) ویلی: باهاش چیکارا می‌کنی؟

(۱۰) هوارد: من اینو برای دیکته کردن دستورام خریدم. ولی همه کاری میشه باهاش کرد. اینو گوش کن:

دیشب بردمش خونه، اینارو باهاش پر کردم. اولیش صدای دخترمه. گوش کن... (ضبط صوت را روشن می‌کند. از ضبط صوت صدای آهنگی که با صوت زده می‌شود شنیده می‌شود.) گوش کن، دخترمه، داره

صوت می‌زنه.

- (۱۱) ویلی: مثل این که خودشه.
- (۱۲) هوارد: دخترم هفت سالشه. صدای قشنگی داره.
- (۱۳) ویلی: بله، بله، آدم ازت خواهش کنم یه لطفی در حق من بکنی...
- صدای سوت تمام می‌شود و صدای دختر شنیده می‌شود.
- (۱۴) دختر هوارد: باباجون، حالا نوبت توه.
- (۱۵) هوارد: دخترم خیلی منو دوست داره (دوباره همان آهنگ با صوت زده می‌شود). این صدای منه (چشمک می‌زند).
- (۱۶) ویلی: صدات خیلی خوبه.
- دوباره صدای صوت تمام می‌شود و صدای دختر شنیده می‌شود.
- (۱۷) هوارد: حالا اینو گوش کن. این صدای پسرمه.
- (۱۸) پسر هوارد: مرکز آلاباما، مونتگمری. مرکز آریزونا، فوئنه‌نیکس. مرکز آرکانزاس، لیتل‌راک. مرکز کالیفرنیا، ساکرامنتو... (و به همین ترتیب)
- (۱۹) هوارد: (پنج انگشتش را نشان می‌دهد). ویلی، پسر پنج سالشه!
- (۲۰) ویلی: یه روزی گوینده میشه!
- (۲۱) پسر هوارد: (ادامه می‌دهد)... مرکز...
- (۲۲) هوارد: گوش کن، به ترتیب الفبا می‌گه... (ماشین ناگهان خاموش می‌شود). دخترم پریز رو کشیده.
- (۲۳) ویلی: حتما.
- (۲۴) هوارد: هیس! تورخدا حرف نزن!
- (۲۵) پسر هوارد: ساعت نه شده. من می‌رم بخوابم.
- (۲۶) ویلی: واقعا دستگاه...
- (۲۷) هوارد: یه دقیقه صبر کن، بعدش صدای زنمه. (منتظر می‌ماند).
- (۲۸) صدای هوارد: خُب بگو. یه چیزی بگو (مکث) خُب، می‌خوای حرف بزنی؟
- (۲۹) زن هوارد: من چیزی به نظرم نمی‌رسه.
- (۳۰) صدای هوارد: خُب، حرف بزن. ماشین داره کار می‌کنه.
- (۳۱) زن هوارد: (با کمروبی و دست‌پاچگی) الو! (سکوت) آه، هوارد من نمیتونم توی این دستگاه حرف بزنم.
- (۳۲) هوارد: (ماشین را خاموش می‌کند). این زنم بود.
- (۳۳) ویلی: ماشین عجیبیه، حالا می‌تونیم باهم...

(۳۴) هوارد: ویلی ببین چی میگم. دوربین عکاسی، آره مویی و تمام سرگرمی هامو میندازمشون دور، این ماشین از همشون جالبتره.

(۳۵) ویلی: مثل اینکه من هم باید یکی بخرم.

(۳۶) هوارد: حتما بخر قیمتش فقط صدوپنجاه دلار. خیلی لازمت می شه. فرض کن می خوای آواز جک بنی رو گوش کنی، اما نمی تونی خودتو به موقع به خونه برسونی. به کلفت میگی وقتی جک بنی برنامه داره رادیو رو باز کن. اون قسمت صدا مستقیما از رادیو ضبط می شه..

(۳۷) ویلی: وقتی هم اومدی خونه می تونی..

(۳۸) هوارد: می تونی ساعت دوازده، یک، هر وقت که دلت خواص بیای خونه، واسه خودت یه گیللاس مشروب بریزی و بشینی روی صندلی، کلیدش رو بزنی و نصفه شبی آواز جک بنی رو گوش بدی!

(۳۹) ویلی: من که مصمم شدم یکی بخرم. چون خیلی وقتا که دارم تو جاده می رم با خودم فکر می کنم که خیلی برنامه ها رو نشنیدم.

(۴۰) هوارد: مگه ماشینت رادیو نداره.

(۴۱) ویلی: داره اما کی به فکر بازکردن رادیو میفته!

(۴۲) هوارد: راستی مگه تو الان نباید بوستون باشی؟

(۴۳) ویلی: هوارد، آدم همین رو بهت بگم. فرصت داری؟ (یک صندلی را نزدیک میز می آورد.)

(۴۴) هوارد: چه خبر شده؟ تو این جا چه کار می کنی؟

(۴۵) ویلی: اومدم...

(۴۶) هوارد: دوباره ماشینو چپ کردی؟

(۴۷) ویلی: آه، نه، نه!

(۴۸) هوارد: تو منو نگران کردی، خُب، گرفتاریت چیه؟

(۴۹) ویلی: راستش من متوجه شدم که دیگه نباید سفر بکنم.

(۵۰) هوارد: سفر نکنی؟ خُب پس چه کار کنی؟

(۵۱) ویلی: یادت می آد موقع کریسمس این جا جشن گرفته بودی؟ به من قول داده بودی که توی نیویورک برام کار پیدا می کنی.

(۵۲) هوارد: همین جا توی نیویورک؟

(۵۳) ویلی: خُب، آره.

(۵۴) هوارد: آره، آره یادم می آد. اما ویلی باید بگم من نتونستم کاری بکنم.

(۵۵) ویلی: هوارد ببین چی می‌گم! می‌دونی که بچه‌ها دیگه بزرگ شدن، من پول چندان زیادی احتیاج ندارم. اگه می‌شد هفته ای شصت و پنج دلار گیر بیارم، خرجم در می‌اومد.

(۵۶) هوارد: آره ویلی، اما خوب ببین چی می‌گم...

(۵۷) ویلی: هوارد، اینجا کسی غریبه نیس. فقط من و تو هستیم. بذار همه چیز رو بگم. من دیگه پیر شدم، از کار افتاده شدم.

(۵۸) هوارد: می‌فهمم چی می‌گی. اما تو دوره‌گردی، ما هم کارمون دوره فروشیه. شش هفت تا فروشنده توی نیویورک هست.

(۵۹) ویلی: خدا شاهده که من تا حالا به هیچ‌کس رو نزد، اما من از وقتی که بابات تورو بغل می‌کرد و می‌آورد اینجا، با این شرکت کار می‌کردم.

(۶۰) هوارد: می‌دونم ویلی، اما...

(۶۱) ویلی: روزی که تو دنیا اومدی پدر خدایا مرزت اومد و از من پرسید چگونه اسمشو بذارم هوارد؟

(۶۲) هوارد: ویلی از این بابت ممنونم. اما ما این‌جا برای تو کار نداریم. اگه یه جای خالی داشتیم، فوری می‌داشتیم اونجا. اما اصلاً جای خالی ندارم.

دنبال فندکش می‌گردد. ویلی که فندک را در دست داشت آن را به او می‌دهد. سکوت

(۶۳) ویلی: (با عصبانیت زیاد) هوارد، من فقط هفته ای پنجاه دلار لازم دارم تا زندگیم بگذره.

(۶۴) هوارد: آخه تورو کجا بذارم؟

(۶۵) ویلی: ببینم، نکنه خیال می‌کنی من نمی‌تونم این‌جا فروش کنم؟

(۶۶) هوارد: نه مسئله تجارت، هر کس باید کار خودشو پیش ببره.

(۶۷) ویلی: (نامیدانه) بذار داستانی رو واست تعریف کنم.

(۶۸) هوارد: تو باس قبول کنی که تجارت، تجارت.

(میلر، ۱۳۹۵: ۱۰۲-۱۰۶).

(۲). وقتی در مکالمه‌ای، پادشاهی با خدمتکار خود صحبت می‌کند، به طور طبیعی انتظار می‌رود تا پادشاه بیشتر صحبت کند و خدمت کار شنونده باشد؛ اما گاهی می‌بینیم که خلاف این قاعده صورت می‌گیرد. البته این اتفاق بستگی به شرایط فرامتنی دارد که بین پادشاه و خدمتکار رخ داده است. برای مثال اگر خدمتکار بخواهد مسئله ای را برای پادشاه اثبات کند، در این شرایط محتمل است که او از تعداد کلمات بیشتری استفاده کند.

(۳). قاعده کیفیت از نظر گرایس برابر است با درستی و نادرستی کلام؛ گویندگان باید تنها راجع به مسئله ای که به درستی آن اطمینان و یا شواهد کافی برای اثباتش دارند صحبت کنند. او قاعده مقدار را این

گونه تعریف می‌کند: میزان اطلاعاتی که طرفین مکالمه ردوبدل می‌کنند نباید بیشتر و یا کمتر از حدی باشد که شنونده مکالمه به آن احتیاج دارد. در قاعده موضوعیت او اظهار می‌دارد که سخن هر گوینده باید به سخن گوینده یا گویندگان دیگر مرتبط باشد. در نهایت، در قاعده نحوه بیان گرایس، مکالمه‌ای را عادی و درست می‌داند که در آن گویندگان مختصر، منظم و واضح (به دور از ابهام در کلام) صحبت کنند (گرایس، ۱۹۷۵: ۴۱-۵۸).

کتابنامه

۱. میلر، آرتور. مرگ فروشنده. (۱۳۹۵). ترجمه عطاءالله نوریان. چ ۱۸. تهران: نشر قطره.
2. Ardolino, F (1998). "Miller's Poetic Use of Demotic English in *Death of a Salesman*". *Studies in American Jewish Literature*, 120-128.
3. Aswathi, M.P (2013). "Capitalistic Discourse and Individual: A Social Study of Arthur Miller's *Death of a Salesman*". *The Criterion: An International Journal in English*, Vol. 4, No. 2, 1-7.
4. Babcock, G. (1992). " " What's the Secret?" Willy Loman as Desiring Machine". *American Drama*, 2(1), 59.
5. Busse, B (2011), "Teaching the Stylistics of Drama". Lesley Jeffries and Daniel McIntyre eds, *Teaching Stylistics*, England: Palgrave, 152-178.
6. Emami, K. K. (2011). "An Anti-social Socialist: A Critical Reading of Arthur Miller's *Death of a Salesman*". *Journal of Language Teaching and Research*, 2(2), 353-358.
7. Field, B. S. (1972). "Hamartia in *Death of a Salesman*". *Twentieth Century Literature* Vol.18, No.1, 19-24. doi: 10.2307/440691
8. Grice, H. P (1975). "Logic and Conversation". Peter Cole and Jerry L. Morgan, eds. *Syntax and Semantics 3: Speech Acts*, New York, NY: Academic Press, 41-58.
9. Headomi, L (1988). "Fantasy and Reality: Dramatic Rhythm in *Death of a Salesman*". *Modern Drama*, Vol.31, No.2, 157-174.
10. Herman, V (2002). "Turn Taking Management in Drama". Janathan Culpeper and Mick Short and Peter Verdonk Eds. *Exploring the Language of Drama: From Text to Context*, New York: Routledge, 19-34.
11. Jefferson, G (1974). "Error Correction as an Interactional Resource". *Language in Society* Vol.3, No.2, 181-199.
12. Jeffries, L and Daniel McIntyre (2010). *Stylistics*, New York: Cambridge University Press.
13. Juan, Z. (2010). "Corruption of the" American Dream". In *Death of a Salesman: A thematic analysis of Arthur Miller's *Death of a Salesman**/"LA corruption de «Reve American» dans Mort d'un Commis Voyageur: Une analyse thematique de Mort d'un Commis Voyageur D'arthur Miller". *Cross-Cultural Communication*, 6(3), 122.

14. Lambrou, M (2014). "Stylistics, Conversation Analysis and the Cooperative Principle". Michael Burke ed, *The Routledge Handbook of Stylistics*. New York :Routledg.
15. Miller, A (1998). *Death of a Salesman*. New York: Penguin Books.
16. Nilsen, H. N. (1994). "From honors at dawn to *Death of a Salesman*: Marxism and the early plays of Arthur miller". *English Studies*, 75(2), 146-156. doi: 10.1080/00138389408598906
17. Novick, J. (2003). "*Death of a Salesman*: deracination and its discontents". *American Jewish History*, 91(1), 97-107.
18. Sacks, H (1972). "An Initial Investigation of the Usability of Conversational Data for Doing Sociology". *Studies in Social Interaction*, 31-74.
19. Schegloff, E. A (1967). *The First Five Seconds: The Order of Conversational Opening*. Berkeley: University of California.
20. Shockley, J. S. (1994). "*Death of a Salesman* and American leadership: Life imitates art". *The Journal of American Culture*, 17(2), 49-56.
21. Short, M (1996), *Exploring the Language of Poems, Plays, and Prose*, London: Taylor and Francis.
22. Short, M (2002). "From Dramatic Text to Dramatic Performance". In JanathanCulpeper, Mick Short and Peter Verdonk eds. *Exploring the Language of Drama from Text to Context*, London New York: Routledge, 6-18.
23. Short, M (2014). "Analyzing dialogue". Peter Stockwell and Sara Whitely eds. *The Cambridge Handbook of Stylistics*, United kingdom: Cambridge University Press, 344-360.
24. Sidnell, J and Tanya Stivers (2013), *The Handbook of Conversation Analysis*. New Jersey: John Wiley and Sons.
25. Vachhani, S. J. (2006). "The Death of a Salesman? An Exploration Into the Discursive Production of Sales Identities." *Culture and Organization* Vol.12, No.3, 249-264.
26. VanSpanckeren, K (1994), *Outline of American literature*, United State: United States Information Agency, 97.
27. Weber, J (2002), "Three Models of Power in David Mamet's *Oleanna*". In JanathanCulpeper, Mick Short and Peter Verdonk eds. *Exploring the Language of Drama from Text to Context*, London New York: Routledge, 112-127.
28. West, C and Don H Zimmerman (1985). "Gender, Language, and Discourse" *.Handbook of Discourse Analysis*, 103-124.

سبک شدن فعل سنگین: مطالعه‌ی موردی فعل «دادن» در چارچوب معنی‌شناسی شناختی

رضا سلطانی (دانشجوی دکتری زبان‌شناسی دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران)^۱

دکتر محمد عموزاده (استاد زبان‌شناسی دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران، نویسنده مسئول)^۲

چکیده

ساخت‌های سبک و مرکب در زبان فارسی بسیار فراوان هستند به گونه‌ای که یک فعل سنگین می‌تواند به عنوان فعل سبک در ساخت‌های متعددی حضور داشته باشد. این مسئله باعث می‌شود که فعل سنگین بخشی از معنی اصلی خود را در این ساخت‌ها از دست بدهد و از معنی سرنمون خود دور شود. با این حال، سبک شدن به معنی آن نیست که نتوان روابط نظام‌مندی را میان فعل سنگین و فعل سبک متناظر آن جست‌وجو کرد. هدف نوشتار حاضر بررسی این روابط در ارتباط با فعل سنگین «دادن» و ساخت‌های سبک حاصل از آن است. بررسی نمونه‌هایی از این ساخت‌ها در چارچوب کلی معنی‌شناسی شناختی نشان می‌دهد که کاربردهای سبک «دادن» تا حد زیادی تابع ساختار معنایی این فعل هستند. حضور جنبه‌های مختلف این ساختار معنایی در ساخت‌های سبک را می‌توان حاکی از آن دانست که سبک شدن فعل «دادن»، تا حد زیادی نظام‌مند بوده و تا چه حدی بر اساس انگیزه‌های شناختی قابل توضیح و تبیین است.

واژگان کلیدی: دادن، فعل سبک، ساختار معنایی، معنی‌شناسی شناختی

۱. مقدمه

فعل‌های ساده در زبان فارسی، در مقایسه با ساخت‌های سبک و مرکب بسیار اندک هستند. کریمی (۲۰۰۸) تعداد فعل‌های ساده‌ی فارسی را ۱۳۰ و صادقی (۱۳۷۲)، تعداد فعل‌های ساده و متداول در گفتار و نوشتار امروز را ۱۱۵ می‌داند. در مقابل، ساخت‌های سبک و مرکب از زایایی نسبتاً بالایی برخوردار هستند؛ به صورتی که با وارد شدن مفهوم جدیدی به زبان، این مفهوم با استفاده از عناصر موجود در زبان از جمله فعل‌های ساده، بیان می‌شود. نتیجه کاربرد فعل‌های ساده در ساخت‌های مختلف، دور شدن آنها از معنی سرنمون خود و کمرنگ‌تر شدن نقش معنایی آنها است؛ امری که حاصل آن فعل سبک و ساخت‌های فعل سبک است. فعل‌های سبک معمولاً به عنوان ساخت‌هایی تعریف شده‌اند که معنای نسبتاً محدودی در ساخت‌های فعلی داشته یا حتی بدون معنی هستند (بروگمن^۱، ۲۰۰۱). این تعریف که تا حدودی ریشه در مطالعه یسپرسن^۲ (۱۹۴۰) دارد باعث شده تا معنی خود فعل سبک، در اغلب مطالعات نادیده گرفته شود یا صرفاً نقش‌های محدود نحوی برای آن در نظر گرفته شود. برای مثال، به عقیده گریمشا و مستر^۳ (۱۹۸۸) فعل سبک *suru* در زبان ژاپنی از ساخت موضوعی کاملی برخوردار نبوده و ساخت موضوعی را از عنصر پیش فعل قرض می‌گیرد؛ کتل^۴ (۱۹۸۴) نیز دیدگاهی مشابه داشته و معتقد است که فعل‌های سبک، تنها مجوز محمول شدن عنصر غیرفعلی را صادر می‌کنند. وام‌گیری ساخت موضوعی توسط محمد و کریمی (۱۹۹۲) در مورد فارسی نیز مطرح شده که البته کریمی (۱۹۹۷) بعدها، خود آن را رد می‌کند؛ چرا که پیش فعل‌هایی مثل حرف اضافه و قید فاقد ساخت موضوعی هستند. ساخت‌های سبک فارسی، حجم نسبتاً زیادی از پژوهش‌های زبانی را چه در میان دستورنویسان سنتی (فرشیدورد، ۱۳۵۱، ۱۳۷۳؛ وحیدیان کامیار، ۱۳۵۱) و چه در میان زبان‌شناسان (دبیرمقدم، ۱۳۷۶؛ کریمی، ۱۹۹۷؛ کریمی‌دوستان، ۱۹۹۷، ۲۰۰۱، ۲۰۰۵، ۲۰۰۸، ۲۰۱۱؛ گلدبرگ^۵، ۱۹۹۶، ۲۰۰۳؛ فولی^۶ و همکاران، ۲۰۰۵؛

1. Brugman

2. Jespersen

3. Grimshaw and Mester

4. Cattell

5. Goldberg

6. Foley

فامیلی، ۲۰۰۶، ۲۰۰۸؛ مولر^۱، ۲۰۱۰؛ سامولیان^۲ و فقیری، ۲۰۱۳، ۲۰۱۴) به خود اختصاص داده است؛ در این پژوهش‌ها به ابعاد گوناگون ساخت‌های مرکب فارسی، از جمله حالت‌دهی، نمود و ساخت رویدادی، جدایی‌پذیری، ترکیب‌پذیری معنایی و یا نحوه‌ی تشکیل فعل مرکب پرداخته‌اند. در این بین مطالعات شناختی اندکی نیز، به موضوع ساخت‌های سبک فارسی پرداخته‌اند. برای مثال، فامیلی (۲۰۰۶، ۲۰۰۸) در چارچوب دستور ساختی و با ردّ چندمعنایی فعل‌های سبک، زایایی این ساخت‌ها را بررسی کرده است. اگرچه مبنای پژوهش وی ساخت‌های سبک است ولی در اغلب موارد تحلیل‌های او معنی خود فعل سبک را نادیده گرفته و صرفاً بر اساس عناصر پیش‌فعل و در موارد بسیاری به صورت نادرست این ساخت‌ها را دسته‌بندی کرده است (به عنوان نمونه، چکش خوردن، سیلی خوردن و شلاق خوردن را زیرمجموعه‌ی مقوله‌ی سلاح می‌داند در حالی که به تفاوت‌های معنایی میان آنها توجه نکرده است [چکش خوردن به معنی قابل تغییر شکل بودن و انعطاف‌پذیر بودن است و معنایی متفاوت از دو فعل دیگر دارد]). عموزاده و بهرامی (۱۳۹۱) به پیروی از پروگمن (۲۰۰۱) ویژگی‌های پویایی نیروی دو فعل سبک «کردن» و «داشتن» را مطالعه و این‌گونه استدلال می‌کنند که این فعل‌ها پویایی نیروی فعل سنگین را در بافت‌های انتزاعی‌تر نیز حفظ می‌کنند؛ با این حال، بررسی آنها نیز صرفاً محدود به پویایی نیرو بوده و جنبه‌های معنایی دیگری را که این فعل‌ها در مسیر سبک شدن خود حفظ می‌کنند، در نظر نگرفته است. شریف (۱۳۹۴) در چارچوب دستور شناختی، شکل‌گیری ساخت‌های سبک متشکل از «کردن» را بررسی کرده است ولی بسیاری از تحلیل‌های او غیرنظام‌مند و کاملاً مغایر با شم زبانی است و تنها به منظور توجیه پدیده‌ها به این‌گونه تحلیل‌ها متوسل شده است؛ برای مثال وی فعل‌هایی مثل جارو/تلفن/فکس/کردن را حاصل مسیر ترکیب فرضی و البته نامأنوس «به وسیله‌ی جارو/تلفن/فکس [کار آن را] کردن» می‌داند که با حذف بقیه‌ی عناصر تنها این فعل‌ها به جا مانده‌اند در صورتی که عبارتی مثل «به وسیله‌ی جارو کار آن را کردن» حداقل در ارتباط با مفهوم جارو کردن بی‌معنی است. کریمی‌دوستان و روحی بایگی (۱۳۹۵) نیز در چارچوب معنی‌شناسی واژگانی شناختی، چندمعنایی فعل سبک «زدن» را مطالعه کرده‌اند و این‌گونه

1. Müller

2. Samvelian

استدلال کرده‌اند که معنی این فعل سبک در برخی کاربردها به فعل سنگین نزدیک‌تر و در برخی دیگر دورتر است؛ با این حال قرابت یا فاصله‌ی معنایی از معنی سرنمون فعل سنگین الزاماً نمی‌تواند مبین چندمعنایی فعل سبک باشد بلکه تأییدی بر چندمعنایی فعل سنگین است و نتیجه‌ی نویسندگان در این زمینه با ایرادی ماهوی روبه‌رو می‌شود.

علیرغم بررسی جنبه‌های مختلف ساخت‌های مرکب و سبک فارسی در این مطالعات، موضوعی که تاکنون نادیده گرفته شده یا کمتر بدان توجه شده است، چگونگی یا به عبارتی مسیر سبک شدن این فعل‌ها در بافت‌های مختلف است؛ امری که مقاله‌ی حاضر سعی دارد آن را در ارتباط با فعل «دادن» نشان دهد. در واقع تفاوت مقاله‌ی حاضر با مطالعات پیشین در این است که ساخت‌های سبک را در رابطه با ساختار معنایی خود فعل سنگین بررسی می‌کند به این معنی که جنبه‌های معنایی مختلف فعل سنگین موجب آن می‌شوند که آن فعل ساخت‌های سبک مختلفی را به دست دهد. رابطه‌ی موجود میان معنی فعل سنگین و کاربردهای سبک را می‌توان از رهگذر معنی‌شناسی شناختی تبیین کرد. به عبارت دیگر، تبیین این روابط معنایی می‌تواند نشان‌دهنده‌ی مسیر سبک شدن فعل از معنای سرنمون تا معانی کاملاً انتزاعی و غیرسرنمون باشد. موضوعی که در این بین حائز اهمیت است و این مقاله نیز بدان می‌پردازد انگیزه بودن کاربردهای سبک است که ریشه در ساختار معنایی فعل سنگین دارد. در واقع، بازتاب این ساختار معنایی در ساخت‌های سبک قابل مشاهده است.

۲. چارچوب نظری

چارچوب کلی مقاله، معنی‌شناسی شناختی بوده که خود حاصل رویکردهای مختلف است. از جمله‌ی این رویکردها می‌توان به معنی‌شناسی شناختی واژگانی اشاره کرد که افرادی چون بروگمن (۱۹۸۱)، لیکاف (۱۹۸۷) و لیکاف و جانسون (۱۹۸۰) از پایه‌گذاران آن هستند. از سوی دیگر، رویکرد پویایی نیروی تالمی (۱۹۸۵، ۱۹۸۸، ۲۰۰۰) آن‌گونه که در بروگمن (۲۰۰۱) مطرح شده نیز در تبیین ساخت‌های سبک راهگشا است و این رویکرد نیز بخشی از چارچوب نظری مقاله‌ی حاضر است. همچنین با توجه به مطالعه‌ی نیومن^۱ (۱۹۹۶) درباره‌ی فعل «give» در زبان انگلیسی و برخی زبان‌های دیگر در چارچوب زبان‌شناسی شناختی،

1. Newman

طبقه‌بندی وی نیز در این مقاله استفاده می‌شود. در ادامه، رویکردهای معنی‌شناسی شناختی واژگانی و پویایی نیرو که مبنای اصلی این مقاله هستند (و البته در مطالعه‌ی نیومن (۱۹۹۶) نیز مورد استفاده قرار گرفته) به اختصار معرفی می‌شوند.

معنی‌شناسی شناختی واژگانی رویکردی کلی به معنی و شامل زیرمجموعه‌های مختلفی است که از مهم‌ترین آنها می‌توان به مقوله‌بندی سرنمون (روش^۱، ۱۹۷۵، ۱۹۷۸؛ روش و مرویس^۲، ۱۹۷۵)، طرحواره‌های تصویری (جانسون، ۱۹۸۷، ۱۹۹۱، ۱۹۹۳؛ لیکاف، ۱۹۹۰)، استعاره‌های مفهومی (لیکاف و جانسون، ۱۹۸۰؛ لیکاف و ترنر^۳، ۱۹۸۹) و برجسته‌سازی (لیکاف، ۱۹۸۷) اشاره کرد. از آنجایی که این رویکرد کاملاً شناخته شده است و به منظور پرهیز از زیاده‌گویی، به طور خلاصه می‌توان گفت که در معنی‌شناسی شناختی واژگانی، معانی مختلف یک واژه مقوله‌ای معنایی را شکل می‌دهند که اشتراکات و شباهت‌های معنایی در معانی مرکزی‌تر بیشتر و در معانی جانبی‌تر کمتر است؛ همچنین، ارتباط بین این معانی را می‌توان با توجه به استعاره‌ی مفهومی، [تبدیل^۴] طرحواره‌های تصویری و برجسته‌سازی تبیین کرد. فعل‌های سبک می‌توانند به حدی از معنی سرنمون خود دور شوند که این رابطه کاملاً تیره و مبهم شود. با این وجود، این فعل‌ها هنوز ویژگی‌های پویایی نیروی فعل سنگین را حفظ می‌کنند. پویایی نیرو به برهم‌کنش موجودیت‌ها^۵ (هستان‌ها) در ارتباط با نیرو اشاره دارد و شامل اعمال نیرو، مقاومت در برابر نیرو، غلبه بر این مقاومت، سد کردن نیرو، حذف این سد و مواردی از این دست است (تالمی، ۲۰۰۰: ۴۰۹). بروگمن (۲۰۰۱) پویایی نیرو را با مفهوم منبع و گیرنده‌ی انرژی (لانگاکر، ۱۹۸۷) مرتبط ساخته و بر این اساس، برهم‌کنش‌های نیرو را بر حسب منبع و گیرنده، جریان و وجود یا عدم حضور انرژی بررسی می‌کند. از این رو، حفظ ویژگی‌های پویایی نیرو بدین معنی است که اگر فعل سنگینی موقعیتی کرانمند و دگر-محور (جریان انرژی به سمت کنش‌پذیر) بیان می‌کند، فعل سبک نیز گرایش به رویدادی کرانمند و دگر-محور دارد.

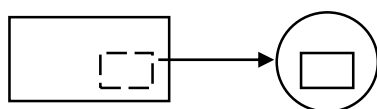
1. Rosch
2. Mervis
3. Turner
4. transformation
5. entities

۳. روش پژوهش

مقاله‌ی پیش رو، پژوهشی توصیفی-تحلیلی است. داده‌های عمده‌ی این پژوهش ساخت‌های مرکب و سبکی هستند که از منابع کتابخانه‌ای مختلف و نیز از پژوهش‌های پیشین جمع‌آوری شده‌اند. با توجه به اینکه «دادن» یک فعل با بسیار چندمعنا و دارای معانی مختلف به حساب نمی‌آید، نمی‌توان معانی تثبیت شده یا نهاده شده مختلف را برای آن در نظر گرفت و در نتیجه کاربردهای سبک را باید تابع ساختار معنایی «دادن» به حساب آورد، به گونه‌ای که در بافت‌های مختلف، جنبه‌های گوناگونی از این ساختار برجسته می‌شوند. به همین دلیل برای تحلیل نمونه‌ها، ابتدا ساختار معنایی «دادن» بررسی شده و سپس نقش این ساختار و جنبه‌های معنایی مختلف این فعل در ساخت‌های سبک، مشخص می‌شود.

۴. تحلیل نمونه‌ها

«دادن» کنشی است که در ساده‌ترین حالت آن سه عنصر دهنده، جسمی که منتقل می‌شود و دریافت‌کننده وجود دارند و طی این کنش، جسم یا همان کنش‌رو از دهنده (منبع) به گیرنده (هدف) منتقل می‌شود. یکی از اصلی‌ترین مفاهیمی که «دادن» بیان می‌کند و در واقع می‌توان آن را کاربرد سرنمون این فعل دانست، سپردن و واگذار کردن جسمی به مشارک دیگر است به گونه‌ای که مشارک اول دهنده جسم و مشارک دوم گیرنده جسم است. این ساختار معنایی را می‌توان به صورت ساده در شکل (۱) نشان داد؛ در این شکل مستطیل بزرگ نشان‌دهنده‌ی فاعل دستوری، مستطیل کوچک خط‌چین نشان‌دهنده‌ی مکان اولیه‌ی جسم یا کنش‌رو و مستطیل کوچک کامل مکان ثانویه آن و دایره نیز نشان‌دهنده‌ی گیرنده جسم یا متمم دستوری یا به عبارتی هدف است. پیکان نیز جهت حرکت جسم از منبع به هدف را نشان می‌دهد.



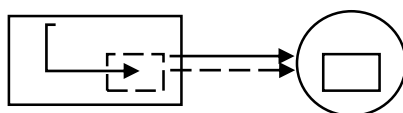
شکل ۱- طرحواره‌ی تصویری «دادن» به معنی «سپردن، واگذار کردن»

بر این اساس، معنی سرنمون «دادن» را می‌توان «سپردن» یا «واگذار کردن» دانست که طی آن کنش‌رو از منبع به سمت هدف منتقل می‌شود. علت سرنمون بودن آن را می‌توان این‌گونه عنوان کرد که حداقل سه عنصر دهنده، گیرنده و جسم منتقل شده در چنین رویدادی وجود دارند و جسم به صورت عینی از دهنده به گیرنده منتقل می‌شود. به عبارتی جسم ابتدا در اختیار دهنده بوده و در انتهای کنش در اختیار گیرنده قرار می‌گیرد. همچنین در فرهنگ بزرگ سخن و فرهنگ فارسی/امروز نیز این مفهوم به عنوان معنی نخست «دادن» آورده شده است و در فرهنگ‌ها نیز نخستین معنی، پرکاربردترین و سرنمون‌ترین آن به شمار می‌آید. نکته‌ای که باید در اینجا بدان توجه شود این است که طرحواره‌ی تصویری شکل (۱) ساده‌ترین و انتزاعی‌ترین شمایی است که می‌توان از معنی سرنمون «دادن» به دست داد که تنها انتقال کنش‌رو از یک نقطه به نقطه‌ی دیگر را نشان می‌دهد. البته در چنین کنشی عوامل بسیار دیگری نیز می‌توانند دخیل باشند از جمله اینکه دادن یک جسم معمولاً به واسطه‌ی دست‌ها صورت می‌گیرد یا اینکه جسم به واسطه‌ی ابزار دیگری به نقطه‌ی هدف منتقل می‌شود. با این حال این جنبه‌های معنایی «دادن» چندان در بررسی نحوه‌ی سبک شدن این فعل تأثیر ندارند هرچند که بخشی از قالب معنایی سرنمون این فعل به حساب می‌آیند.

معنی سرنمون این فعل تنها محدود به رویدادهای عینی نیست و طبیعی است که «دادن» با مفعول یا کنش‌روهایی که از درجات انتزاعی بودن مختلفی برخوردار هستند به کار رود. حتی در مورد کنش‌روهایی کاملاً عینی نیز باز می‌توان گفت که عمل دادن می‌تواند از حالت سرنمون خود یعنی انتقال فیزیکی بین دو نقطه دور شود (برای مثال، واریز پول به صورت کارت به کارت). نکته‌ی دیگری که در مورد معنی سرنمون «دادن» وجود دارد این است که با توجه به اینکه «سپردن، واگذار کردن» کنشی عینی است پس می‌توان گفت که این کنش در حوزه‌ای مکانی-زمانی رخ می‌دهد یعنی کنش‌رو هم در مکان و هم در زمان منتقل می‌شود (که البته امری طبیعی است چرا که حرکت در مکان الزاماً همراه با حرکت در زمان است). با در نظر گرفتن بعد مکانی-زمانی «دادن» می‌توان ابعاد معنایی دیگر این فعل را مشخص نموده و آنها را تبیین کرد.

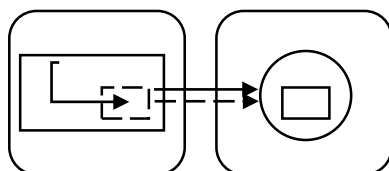
بعد معنایی دیگر «دادن» که در واقع همانند بسیاری دیگر از فعل‌های کنشی (در مقابل فعل‌های ایستا) بخشی از معنی فعل را تشکیل می‌دهد بعد پویایی نیرو است. همان‌طور که

اشاره شد حالت سرنمون عمل دادن، حداقل دارای سه عنصر است: دهنده، جسم و گیرنده؛ در هر کنشی می‌توان روابط خاصی را بین عناصر مختلف شرکت‌کننده در آن کنش مشخص کرد و در مورد «دادن» این روابط به صورت رابطه دهنده و گیرنده، دهنده و جسم و گیرنده و جسم هستند (نیومن، ۱۹۹۶: ۳۳). پویایی نیرو در «دادن» به گونه‌ای است که فاعل دستوری در ابتدای جریان انرژی قرار دارد و منبع انرژی است و در نتیجه نقش معنایی فاعل دستوری در حالت سرنمون «دادن» تنها کنش‌گر است (و البته منبع). نقش معنایی متمم که در انتهای جریان انرژی قرار دارد را نیز می‌توان پذیرنده دانست. در شکل (۲) اضافه شدن پیکان شکسته نشان‌دهنده منبع انرژی و پیکان خط‌چین نشان‌دهنده دریافت‌کننده نهایی جریان انرژی یعنی پذیرنده یا هدف است.



شکل ۲- پویایی نیرو در معنی سرنمون «دادن»

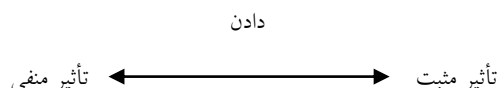
بعد معنایی دیگر این فعل که می‌توان آن را تابعی از بعد مکانی-زمانی دانست بعد کنترل است به گونه‌ای که زمانی که مشارک چیزی را به مشارک دیگری می‌دهد در واقع این مشارک دوم است که بر آن چیز کنترل دارد. پس مفهوم کنترل نیز بخشی از معنی «دادن» است و این موضوع را می‌توان به لحاظ تغییر مکان جسم نسبت به حیطه کنترل^۱ عناصر دخیل در یک کنش تعبیر کرد (نیومن، ۱۹۹۶: ۴۷) حیطه کنترل را می‌توان به صورت طرحواره‌ای و با استفاده از مربع‌های بزرگ در شکل (۳) نشان داد (مفهوم حیطه کنترل برگرفته از نیومن، ۱۹۹۶: ۴۷).



شکل ۳- حیطه کنترل و پویایی نیروی «دادن» (برگرفته از نیومن، ۱۹۹۶: ۴۷ با تغییرات)

1. sphere of control

بالاخره بعد معنایی دیگر این فعل که در واقع به تعامل بین دهنده و گیرنده یا همان منبع و هدف اشاره دارد بعد منافع/انسانی است؛ به عبارت دیگر، در روابط اجتماعی بین افراد، دادن چیزی می‌تواند به نفع طرف مقابل بوده و تأثیر مثبتی داشته باشد یا به ضرر وی بوده و تأثیر منفی داشته باشد. البته «دادن» می‌تواند هیچ یک از این دو هدف را نیز به دنبال نداشته باشد و نسبت به آنها خنثی باشد (پیام دادن). بر این اساس، منافع انسانی را می‌توان بر روی پیوستاری قرار داد که در یک سوی آن سودمندی کنش دادن (پناه دادن) و در سوی دیگر آن زیان (زجر دادن) قرار دارد. البته با توجه به ابعاد معنایی دیگر «دادن» از جمله بعد کنترل می‌توان این گونه استنباط کرد که «دادن» بیشتر در جهت منفعت طرف مقابل به کار می‌رود ولی با این حال کاربردهای منفی نیز دارد. این مسئله را می‌توان به طور نمادین در شکل (۴) نشان داد.



شکل ۴- «دادن» و پیوستار منافع انسانی (برگرفته از نیومن: ۱۹۹۶: ۵۲ با تغییرات)

آنچه تاکنون معرفی شد جنبه‌ها یا ابعاد معنایی فعل سنگین «دادن» بودند که البته همه‌ی اینها می‌توانند به طور کامل در یک رویداد حضور داشته باشند یا اینکه یک بعد نمود برجسته‌تری نسبت به سایر ابعاد داشته باشد و به همین ترتیب هر سه عنصر اصلی حاضر در یک رویداد یعنی دهنده، جسم و گیرنده می‌توانند در کاربردهای سبک این فعل حضور داشته باشند یا تنها یک یا دو عنصر برجسته شوند. نکته مهم این است که کاربردهای سبک این فعل نیز، می‌توانند تابعی از همه این ابعاد بوده یا صرفاً با توجه به بعد معنایی خاصی از این فعل قابل تبیین باشند. در ادامه سعی خواهد شد تا کاربرد «دادن» در ساخت‌های سبک و مرکب با اتکا به این ابعاد معنایی و نوع ارتباط معنایی و نیز نحوه‌ی سبک شدن این فعل مورد بررسی قرار بگیرد.

همان‌طور که گفته شد «سپردن، واگذار کردن» را می‌توان معنی سرنمون «دادن» تلقی کرد. نخستین گروه از ساخت‌های سبک و مرکبی که با «دادن» ساخته شده‌اند را می‌توان به صورت زیر و بر اساس معنای سرنمون این فعل دسته‌بندی کرد:

کنش فیزیکی / روان‌شناختی دگر-محور (مرجع فاعل: کنش‌گر سرنمون / منبع انرژی؛ مرجع متمم: پذیرنده - بهره‌بر / گیرنده‌ی انرژی)

«تحویل دادن، قرض دادن، عاریه دادن، وام دادن، نزول دادن، رشوه دادن، انعام دادن، صدقه دادن، کفاره دادن، تاوان دادن، باج دادن، جایزه دادن، هدیه دادن، پاداش دادن، امتیاز دادن، نوبت دادن، وقت دادن»

همان‌طور که از ساخت این فعل‌ها مشخص است، در بیشتر این موارد می‌توان شاهد کنش عینی و انتقال یک چیز از مشارکی به مشارک دیگر بود به گونه‌ای که بخش غیرفعلی یا به عبارتی کنش‌رو می‌تواند نقش مفعول در جمله را بازی کند، یعنی می‌توان این ساخت‌ها را حاصل انضمام مفعول و فعل تلقی کرد که در آن کنش‌رو از شخصی به شخص دیگری منتقل می‌شود؛ با این حال این ساخت‌ها امروزه فعل مرکب به حساب می‌آیند.

با توجه به ساختار معنایی فعل سنگین «دادن» می‌توان مشاهده کرد که پویایی نیرو در این ساخت‌ها حفظ شده است، کنش‌رو از حیطة کنترل دهنده وارد حیطة کنترل گیرنده می‌شود، این ساخت‌ها به روابط اجتماعی بین افراد اشاره دارند و عمدتاً در جهت منافع گیرنده هستند و به همین دلیل می‌توان نقش معنایی پذیرنده و به طور خاص‌تر، نقش معنایی بهره‌بر را برای شخص مقابل قائل شد. برعکس، سایر این فعل‌ها، تحویل دادن حاصل انضمام نیست، بلکه تحویل به خود کنش انتقال و ردوبدل شدن کنش‌رو بین دو شخص اشاره دارد. از سوی دیگر، فعل‌هایی مثل کفاره دادن، باج دادن و تاوان دادن نیز در این نکته با سایر فعل‌ها متفاوت هستند که «دادن» در آنها معمولاً به ضرر دهنده است که این مسئله را می‌توان برخلاف معنی سرنمون «دادن» دانست چرا که اگرچه «دادن» معمولاً در جهت منافع گیرنده است، ولی این امر الزاماً به معنی آن نیست که کنش‌گر یا دهنده متضرر شود. این موضوع در ساخت‌های سبک دیگری که در این بخش بررسی می‌شوند نیز قابل مشاهده خواهد بود. همچنین کفاره دادن و تاوان دادن تفاوت دیگری دارند و آن نداشتن عنصر سوم یعنی هدف یا گیرنده است که باعث می‌شود این دو به صورت استعاری نیز به کار روند و در نتیجه کنش‌های روان‌شناختی نیز به حساب بیایند. گروه دیگری از ساخت‌های سبک و مرکب تشکیل شده با «دادن» که در همین دسته قرار می‌گیرند، یعنی کنش‌های فیزیکی و روان‌شناختی، در زیر آمده است که در آنها نیز فاعل

دستوری کنش گر سرنمون و آغازگر جریان انرژی بوده و متمم را می‌توان پذیرنده و در انتهای جریان انرژی دانست:

«خبر دادن، پیام دادن، پیغام دادن، مژده دادن، بشارت دادن، ندا دادن، سلام دادن، فحش دادن، دشنام دادن، علامت دادن، نامه دادن، ایمیل دادن، پیامک دادن، اس‌ام‌اس دادن، مسج دادن، هشدار دادن، تذکر دادن، اخطار دادن، شرح دادن، توضیح دادن، پاسخ دادن، جواب دادن، گزارش دادن، نظر دادن، پیشنهاد دادن، شهادت دادن، گواهی دادن، فتوا دادن، درس دادن، یاد دادن، آموزش دادن، تعلیم دادن، مشاوره دادن، ارائه دادن، کنفرانس دادن، پند دادن، اندرز دادن، دستور دادن، فرمان دادن، سفارش دادن، قول دادن، وعده دادن»

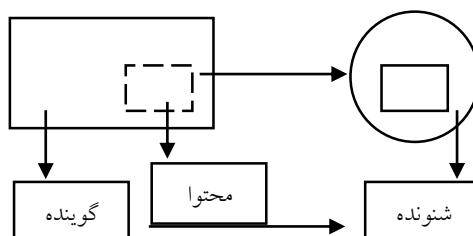
فعل‌هایی که در این دسته قرار گرفته‌اند همگی به انواع مختلفی از ارتباطات بین فردی چه به صورت شفاهی و چه به صورت نوشتاری اشاره دارند و مشخص است که هرگونه ارتباط نیازمند حداقل سه چیز است: گوینده، مخاطب و محتوای ارتباط یا همان پیامی که بین این دو ردوبدل می‌شود. این مسئله را می‌توان با توجه به *استعاره مجرا*^۱ (ردی^۲، ۱۹۷۹؛ نیومن، ۱۹۹۶: ۱۳۸؛ لیکاف و جانسون، ۱۹۸۰: ۱۲-۱۰) تبیین کرد؛ بر اساس این استعاره که خود متشکل از سه استعاره‌ی مجزا است، یعنی *اندیشه‌ها (معانی)*، *جسم هستند*، *عبارت‌های زبانی ظرف هستند* و *ارتباط فرستادن است*، می‌توان گفت که گوینده اندیشه‌ها را در قالب واژه‌ها یا همان ظرف‌ها گذاشته و از طریق مجرای زبان به شنونده‌ای می‌فرستد که این اندیشه‌ها را از قالب این واژه‌ها استخراج کرده و درک می‌کند. به همین ترتیب، می‌توان عناصر شرکت‌کننده در چنین رویدادهایی را با توجه به این استعاره این‌گونه توصیف کرد که نوعی نگاشت^۳ میان گوینده با دهنده یا منبع وجود دارد و محتوای ارتباطی یا همان پیام با جسمی که انتقال می‌یابد و شنونده نیز با گیرنده یا هدف نگاشت استعاری دارد. پس کنش‌روهایی مثل *پیام*، *مژده*، *خبر*، *سلام* و مواردی از این دست همچون جسمی قابل انتقال در نظر گرفته می‌شوند. البته ساخت‌های دیگری که در این دسته قرار گرفته‌اند همگی این ویژگی را نشان نمی‌دهند ولی در همه‌ی آنها نیز نوعی پیام بین دو نفر انتقال می‌یابد حال این پیام می‌تواند به صورت تصویر و اشاره

1. conduit

2. Reddy

3. mapping

(علامت)، نوشتار (ایمیل) یا انواع دیگری از ارتباط کلامی بین افراد (هشدار، تذکر) باشد. با توجه به آنچه تا اینجا گفته شد، می‌توان نتیجه گرفت که برخی ارتباطات کلامی بین افراد را می‌توان نوعی انتقال در بعد مکانی-زمانی دانست. همین موضوع را می‌توان در ساخت‌های سبک دیگری که در این دسته قرار گرفته‌اند همچون درس دادن، یاد دادن، آموزش دادن، دستور دادن، پیشنهاد دادن، شهادت دادن و غیره نیز مشاهده کرد که به انتقال مفاهیم نسبتاً انتزاعی اشاره دارند. با توجه به آنچه تا اینجا گفته شد، می‌توان یکی از موارد کاربرد فعل سنگین «دادن» را در ساخت‌های سبکی مشاهده کرد که به ارتباطات بین فردی اشاره دارند و این مفهوم را می‌توان یکی از مسیرهای سبک شدن «دادن» دانست. شکل (۵) نگاشت استعاری موجود در این ساخت‌ها را نشان می‌دهد. نکته‌ای که در اینجا باید بدان اشاره شود این است که اگرچه این فعل‌ها همگی در یک دسته قرار گرفته‌اند، ولی این مسئله را نمی‌توان این‌گونه برداشت کرد که همه آنها بر اساس سازوکارهای یکسان شکل گرفته‌اند. برای مثال، خبر دادن با آموزش دادن را نمی‌توان یکی دانست چرا که در آموزش دادن نوعی فرایند وجود دارد که در خبر دادن نیست یا اینکه فعل‌هایی مثل پیامک دادن و ایمیل دادن را می‌توان با توجه به قیاس با فعل‌هایی مثل خبر دادن و نامه دادن تبیین کرد. ولی نکته مشترک بین همه این فعل‌ها وجود مفهوم انتقال و حرکت کنش‌رو از یک نقطه به نقطه دیگر است و این انتقال می‌تواند کاملاً عینی باشد مثل نامه دادن یا کاملاً انتزاعی باشد مثل یاد دادن که در آن مفهومی همچون دانش بین دو شخص انتقال می‌یابد. پس در تبیین این ساخت‌ها، می‌توان گفت که استعاره مجرا به نوعی در کاربردهای کمتر عینی «دادن» در این ساخت‌ها فعال است، برخی ساخت‌ها بر اساس قیاس با فعل‌های موجود شکل گرفته‌اند و برخی نیز صورت‌های مختلف رویدادی نسبتاً مشابه هستند مثل پیام دادن، پیامک دادن، اس/ام/اس دادن.



شکل ۵- نگاشت استعاری بعد مکانی-زمانی «دادن» و ارتباطات بین فردی

حالت‌ها جسم هستند (کووچش^۱، ۲۰۰۸) استعاره‌ی دیگری است که در برخی کاربردهای سبک «دادن» فعال است و می‌توان آن را در ساخت‌های زیر مشاهده کرد:

کنش فیزیکی / روان‌شناختی دگر-محور (مرجع فاعل: کنش‌گر سرنمون/محرک - منبع انرژی؛ مرجع متمم: کنش‌پذیر سرنمون/تجربه‌گر - گیرنده انرژی)

«نیرو دادن، جان دادن، قوت دادن، قدرت دادن، انرژی دادن، آرامش دادن، قرار دادن (به معنی آرامش دادن [کاربرد ادبی])، انس دادن، اطمینان دادن، تسلی دادن، تسکین دادن، دلداری دادن، التیام دادن، شفا دادن، حال دادن، کیف دادن، مزه دادن، لذت دادن، صفا دادن»

از طرف دیگر، ساخت‌های زیر نیز رویدادهایی نسبتاً مشابهی را بیان می‌کنند که در آنها کنش‌گر موجب آن می‌شود تا گیرنده وضعیت خاصی را تجربه کند ولی تفاوت آنها در این است که این کنش‌ها جنبه‌ی عینی‌تری دارند (البته میزان عینی یا انتزاعی بودن یک فعل به بافت بستگی دارد، ولی در اینجا کاربردهای سرنمون مدنظر است) و به همین دلیل می‌توان کنش‌گر را به نوعی علت^۲ یا مسبب دانست که موجب تغییر در وضعیتی خاص می‌شود:

کنش فیزیکی / روان‌شناختی دگر-محور (مرجع فاعل: کنش‌گر سرنمون/علت - منبع انرژی؛ مرجع متمم/مفعول: کنش‌پذیر سرنمون/تجربه‌گر - گیرنده‌ی انرژی)

«شتاب دادن، سرعت دادن، ارتقا دادن، افزایش دادن، کاهش دادن، تنزل دادن، فاصله دادن، سوق دادن، جهت دادن، رونق دادن، سامان دادن، ترتیب دادن، نظم دادن، صورت دادن، شکل دادن، فرم دادن، انجام دادن، پایان دادن، خاتمه دادن، رسمیت دادن»

در واقع، فعل‌هایی که در این دو دسته قرار گرفته‌اند، به لحاظ نوع کنش و نتیجه حاصل شده شباهت بسیاری دارند؛ به گونه‌ای که در دسته اول فاعل دستوری بیشتر گرایش به نقش معنایی محرک دارد و در دسته‌ی دوم این گرایش به سمت علت است و این مسئله را می‌توان ناشی از درجات مختلف انتزاع در عنصر پیش فعل دانست. نکته مهم در اینجا گرایش و نه

1. Kövecses

2. cause

تمایز مطلق میان محرک و علت است؛ به عنوان نمونه، فاعل دستوری در نیرو دادن یا آرامش دادن گرایش به محرک دارد، اما این بدان معنی نیست که نتوان آن را نوعی علت نیز به شمار آورد؛ چرا که نیرو یا آرامش می‌تواند در نتیجه کنش فیزیکی از سوی دهنده به وجود آید، ولی گرایش کلی به صورتی است که نتیجه‌ی این کنش بر گیرنده تأثیری روانی می‌گذارد. با این وجود، در هر دو دسته عنصری که در انتهای جریان انرژی یا انتهای جریان کنش وجود دارد متأثر از عمل کنش‌گر می‌شود. این تأثیر همان رسیدن به یک وضعیت مشخص است که می‌تواند مثلاً به صورت رسیدن به آرامش یا رسیدن به آخر چیزی (پایان دادن) باشد. در واقع «دادن» در این ساخت‌ها و به ویژه در ساخت‌های دسته آخر بیشتر نشان‌دهنده علت یا مسبب بودن فاعل دستوری یا کنش‌گر است و این مسئله به خصوص در فعل‌هایی مثل کاهش دادن، تنزل دادن (که البته می‌توان آنها را حاصل قیاس با/فزایش دادن نیز دانست)، خاتمه دادن و مواردی از این دست بیشتر به چشم می‌خورد.

مفهوم علت را می‌توان در ساخت‌های دیگری نیز مشاهده کرد که از جهاتی با ساخت‌های حاضر در دسته بالا مشابه هستند و شاید بتوان آنها را ادامه پیوستار فعل‌هایی چون شکل دادن و صورت دادن دانست:

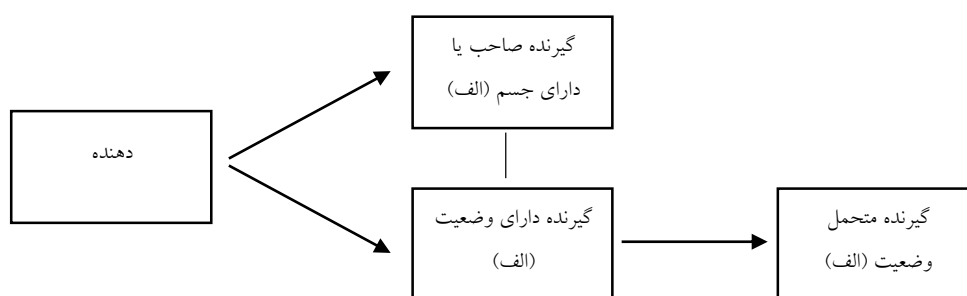
کنش فیزیکی دگر- محور (مرجع فاعل: کنش‌گر سرنمون/علت - منبع انرژی؛ مرجع متمم/مفعول: کنش‌پذیر سرنمون - گیرنده‌ی انرژی)

«نقش دادن، طرح دادن، زینت دادن، پیچ دادن، تاب دادن، فر دادن، برش دادن،

تراش دادن، خراش دادن، چاک دادن، جر دادن»

در این دسته از ساخت‌های سبک نیز همچنان می‌توان «دادن» را به عنوان فعلی برای بیان مفهوم علت و ایجاد یک وضعیت خاص در کنش‌پذیر دانست. در واقع هم در این دسته و هم فعل‌های دسته قبل، برخی از این ساخت‌های سبک را می‌توان همراه با مفعول به کار برد. این بدان معنا است که «دادن» تا حد زیادی از مفهوم سرنمون کاربرد سنگین این فعل دور شده و نمی‌توان این ساخت‌ها را صرفاً حاصل ترکیب و انضمام دانست و به عنوان مثال پیچ دادن را نه به صورت پیچ را به مو دادن، بلکه می‌توان به عنوان مو را پیچ دادن در نظر گرفت. پس در مورد چنین ساخت‌هایی باید گفت که کنش‌گر یا فاعل دستوری با انجام عملی باعث می‌شود

که تغییری در وضعیت یک جسم یا کنش‌پذیر به وجود آید یا به عبارت دیگر می‌توان گفت که در نتیجه‌ی کنش انجام شده از سوی کنش‌گر، کنش‌پذیر یا گیرنده اکنون دارای وضعیت جدیدی است که پیش‌تر فاقد آن بوده است؛ این امر ارتباط مفهوم علیت با معنی سرنمون «دادن» را به خوبی روشن می‌کند. رابطه‌ی بین علیت و معنی سرنمون «دادن» را می‌توان به صورت شکل (۶) نشان داد.



شکل ۶- مسیر سبک شدن «دادن» و ایجاد مفهوم علیت

ساخت‌های سبک دیگری نیز هستند که به لحاظ ساخت معنایی مشابه با فعل‌هایی مثل نیرو/جان/شتاب/سرعت دادن و غیره هستند از این لحاظ که کنش‌گر باعث می‌شود وضعیت خاصی در طرف مقابل به وجود آید با این تفاوت که این وضعیت تأثیری منفی بر طرف مقابل دارد و به همین دلیل این ساخت‌ها در دسته‌ی متفاوتی قرار گرفته‌اند.

کنش فیزیکی / روان‌شناختی دگر- محور (مرجع فاعل: کنش‌گر سرنمون/علت، محرک - منبع انرژی؛ مرجع متمم/مفعول: کنش‌پذیر سرنمون/تجربه‌گر - گیرنده‌ی انرژی)

«شکنجه دادن، عذاب دادن، آزار دادن، دق دادن، گرسنگی دادن، تشنگی دادن،

گوشمالی دادن، حرص دادن، غصه دادن، زجر دادن، زحمت دادن، دردسر دادن»

ساخت‌هایی که تا به اینجا و در ارتباط با مفهوم علیت بررسی شدند، اگرچه به لحاظ میزان انتزاع در یک پیوستار قرار می‌گیرند، به صورتی که در یک سوی پیوستار، فاعل دستوری کنش‌گر بوده و کنش عینی را انجام می‌دهد (شکنجه دادن، شتاب دادن) و در سوی دیگر نقش محرک را دارد (آرامش دادن)، ولی نقطه‌ی مشترک همه‌ی این موارد این است که فاعل دستوری با کنش خود باعث می‌شود که فرد یا جسم مقابل دارای وضعیت خاصی بشود که قبلاً

آن را نداشته یا در حالت انتزاعی‌تر متحمل این وضعیت شود؛ برای مثال، گرسنگی دادن را نمی‌توان چیزی به جز یک حالت یا وضعیت در نظر گرفت که به خاطر کنش یک شخص بر شخص دیگر تحمیل می‌شود.

مفهوم دیگری که معمولاً با «دادن» بیان می‌شود و می‌توان رابطه‌ی معنایی نسبتاً روشنی را بین این مفهوم و ساختار معنایی «دادن» جست‌وجو کرد، مفهوم «اجازه دادن» یا «توانمند ساختن» طرف مقابل برای انجام کاری است که نمونه‌های آن در ساخت‌های زیر قابل مشاهده هستند:

کنش فیزیکی / روان‌شناختی دگر- محور (مرجع فاعل: کنش‌گر سرنمون - منبع انرژی: مرجع متمم/مفعول: کنش‌پذیر سرنمون/پذیرنده - گیرنده‌ی انرژی)

«اجازه دادن، اذن دادن، رخصت دادن، میدان دادن، شرکت دادن، اختیار دادن،

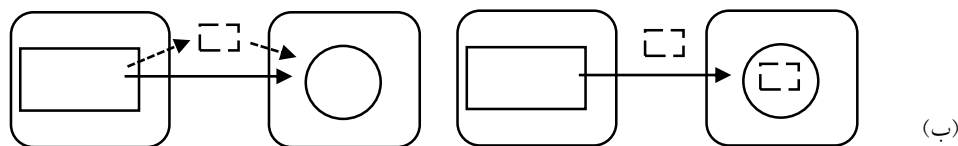
وکالت دادن، رضایت دادن، حق دادن، مجوز دادن، راه دادن، دور دادن، فرصت دادن،

مهلت دادن، زمان دادن، امکان دادن، احتمال دادن»

رد معنایی مفهوم کنترل تا حدودی در برخی از ساخت‌های بالا قابل مشاهده است؛ به این صورت که داشتن چیزی می‌تواند به طور ضمنی به معنی داشتن کنترل بر آن باشد و کنترل داشتن نیز می‌تواند به معنی آن باشد که فرد قادر به انجام کاری است که بدون کنترل امکان‌پذیر نیست. پس زمانی که فرد چیزی را به کسی می‌دهد به این معنی است که به وی امکان داشتن کنترل بر چیزی را می‌دهد یا وی را قادر به انجام کاری می‌سازد که پیش‌تر قادر به انجام آن نبوده است. فعل‌هایی مثل اجازه/اذن/رخصت/فرصت/حق دادن که خود پیش‌فعل مفهوم اجازه یا توانمندی را بیان می‌کند نشان‌دهنده ارتباط معنایی «دادن» با این مفاهیم هستند. با این حال فعل‌هایی مثل میدان/راه/دور دادن نشان‌دهنده مفهوم انتقال کنترل و فعل‌های امکان/احتمال دادن توانمندی وقوع یک رویداد را نشان می‌دهند.



(الف)



شکل ۷- طرحواره‌ی «دادن» در مفهوم «اجازه دادن» و «توانمند سازی»

شکل (۷ الف) نشان می‌دهد که انتقال کنش‌رو به معنی به اشتراک گذاشتن مفاهیمی چون /اجازه، فرصت، حق، اختیار و سایر موارد مشابه با گیرنده است و این مسئله یعنی انتقال چنین مواردی به معنی آن نیست که دهنده خود را نسبت به آنها محروم می‌سازد بلکه صرفاً آنها را با گیرنده به اشتراک می‌گذارد (نمونه بارز آن شرکت دادن) و به همین دلیل حیطه کنترل دهنده و گیرنده در طرحواره سمت راست ادغام شده است. شکل (۷ ب) مواردی مثل احتمال دادن را نشان می‌دهد که دهنده خود کنترلی بر کنش‌رو نداشته چرا که امری فرضی است (در اینجا احتمال یا مکان)، ولی دهنده یا فاعل دستوری آن را به پدیده‌ای (گیرنده) نسبت می‌دهد.

زمانی که کنش «دادن» صورت می‌گیرد، کنش‌رو از حیطه‌ی کنترل فاعل یا دهنده خارج شده و وارد حیطه کنترل گیرنده می‌شود. این موضوع یعنی خروج از حیطه‌ی کنترل، می‌تواند انگیزه‌ای برای ساخت‌های سبکی باشد که در آن «دادن» نه به معنی واگذار کردن، بلکه به معنی «تظاهر» یا «ظهور» یک پدیده باشد. به عبارت دیگر خروج از حیطه کنترل می‌تواند متضمن آن باشد که کنش‌رو در معرض دید واقع شود. ساخت‌های سبک زیر این مفهوم را نشان می‌دهند:

کنش فیزیکی [دگر-محور] (مرجع فاعل: کنش‌گر سرنمون- منبع انرژی؛ [مرجع متمم: کنش‌پذیر سرنمون/پذیرنده - گیرنده‌ی انرژی])

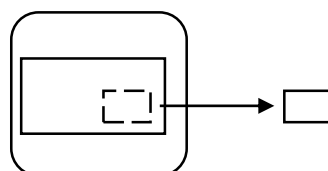
«بیرون دادن، رنگ دادن، بو دادن، نم دادن، بخار دادن، صدا دادن، برگ دادن، گل

دادن، میوه دادن، شکوفه دادن، ثمر دادن، نتیجه دادن، بار دادن، نشان دادن، نمایش

دادن، بروز دادن»

تفاوت ساخت‌های بالا با دیگر ساخت‌های سبک «دادن» در این است که این ساخت‌ها عمدتاً نیازمند عنصر سوم یعنی گیرنده نیستند و تنها مفهوم انتقال و خروج از حیطه کنترل است که در این نمونه‌ها برجسته شده است (به غیر از نشان دادن و نمایش دادن که می‌توانند

همراه یا بدون متمم باشند). این مسئله را می‌توان به صورت طرحواره‌ای در شکل (۸) نشان داد.

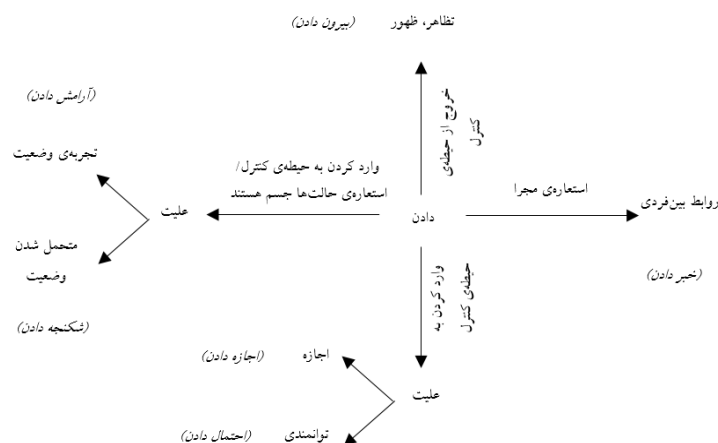


شکل ۸- «دادن» به معنی «تظاهر، ظهور»

۵. نتیجه‌گیری

نمونه‌هایی که تا به اینجا بررسی شدند، تنها بخشی از ساخت‌های سبکی هستند که با «دادن» تشکیل شده‌اند. با این حال این موارد نشان دادند که کاربردهای سبک یک فعل می‌تواند انگیزه‌هایی کاملاً شناختی داشته باشد. مفهوم «ارتباطات بین‌فردی» را می‌توان با توجه به نگاشت استعاره‌ی بین عناصر تشکیل‌دهنده ارتباط و استعاره مجرا تبیین کرد. «علیت» ارتباط مستقیمی با انتقال جسم به حیطه‌ی کنترل‌گیرنده دارد؛ به گونه‌ای که انتقال جسم باعث می‌شود گیرنده صاحب یا دارای آن جسم شود و دادن یک وضعیت باعث می‌شود گیرنده آن را تجربه کرده یا متحمل آن شود. البته علیت در این مقاله در مفهوم عام خود به کار رفته؛ چرا که بررسی دقیق‌تر ساخت‌های سبک در این مقال نمی‌گنجد. کنترل پیدا کردن بر چیزی به واسطه دریافت آن نیز در شکل‌گیری مفهوم «اجازه» یا «توانمندی» دخیل است. بالاخره مفهوم «تظاهر» یا «ظهور» یک پدیده با خروج کنش‌رو از حیطه‌ی کنترل مرتبط است. پویایی نیرو مفهومی است که تقریباً در همه‌ی نمونه‌ها حفظ شده است به صورتی که همگی کنش‌های دگر-محور را بیان می‌کنند و حتی در فعل‌هایی مثل بیرون دادن، بروز دادن و غیره نیز که مخاطبی وجود ندارد جهت کنش از منبع انرژی یا دهنده به سمت بیرون است. همچنین بیشتر ساخت‌های سبک متشکل از «دادن» بیشتر در جهت منفعت طرف مقابل بوده یا نسبت به این موضوع خنثی هستند و موارد اندکی وجود دارد که «دادن» برای بیان مفاهیم منفی (تأثیر منفی بر گیرنده) به کار رفته است. این موضوع نیز می‌تواند تأییدی بر حفظ ساختار معنایی فعل سنگین در ساخت‌های سبک باشد. علیرغم اینکه تمامی ساخت‌های سبک تشکیل شده با «دادن» در این مقاله بررسی نشده‌اند، ولی نمونه‌های موجود حاکی از آن هستند که در تبیین معانی فعل سبک

می‌توان با استفاده از چارچوب معنی‌شناسی شناختی و نیز در نظر گرفتن ساختار معنایی فعل سنگین تا حد زیادی میان این دو یعنی فعل سنگین و سبک روابط روشن و انگیزه‌ای را جست‌وجو کرد. این روابط یا به عبارتی مسیر سبک شدن «دادن» را می‌توان به صورت خلاصه در شکل (۹) نشان داد. نکته‌ای که در آخر باید بدان اشاره شود این است که هدف مقاله حاضر دسته‌بندی ساخت‌های سبک بر اساس نوع استعاره، تمایز میان حیطه کنترل دهنده و گیرنده، یا تمایز بین کاربردهای عینی و انتزاعی نبوده است، بلکه هدف اصلی نشان دادن نحوه سبک شدن «دادن» و ارتباط نظام‌مند با فعل سنگین، در موقعیت‌های گوناگون با بهره‌گیری از سازوکارهای شناختی است. این بدان معنی نیست که این سازوکارها باعث به وجود آمدن ساخت‌های سبک می‌شوند، بلکه چنین سازوکارهایی می‌توانند در تبیین پدیده‌ها کمک نمایند. از سوی دیگر تبیین برخی داده‌ها به واسطه یک سازوکار منجر به نادیده گرفتن سازوکارهای دیگر نمی‌شود، بلکه تنها آنچه در یک رویداد بیش از موارد دیگر برجسته است به عنوان سازوکار اصلی عنوان شده است. به عنوان نمونه در اجازه دادن، مفهوم وارد کردن به حیطه کنترل گیرنده برجسته شده است، در حالی که استعاره «حالت‌ها جسم هستند» نیز می‌تواند دخیل باشد؛ چرا که اجازه به وضعیتی نسبتاً انتزاعی اشاره دارد و به واسطه این استعاره می‌تواند به گیرنده منتقل شود. در واقع این سازوکارها ارتباطات درونی پیچیده‌ای دارند که در مقاله حاضر به منظور ساده‌سازی و کمبود فضا تنها سازوکارهای شناختی برجسته‌تر برای ساخت‌های سبک مختلف عنوان شده است.



شکل ۹- مسیر سبک شدن فعل سنگین «دادن»

کتابنامه

۱. انوری، حسن (۱۳۸۲). فرهنگ بزرگ سخن. تهران: سخن.
۲. دبیرمقدم، محمد (۱۳۷۶). «فعل مرکب در زبان فارسی». *مجله‌ی زبان‌شناسی*، ۱۲، ۲-۴۵.
۳. شریف، بابک (۱۳۹۴). *بررسی شناختی افعال سبک در زبان فارسی*. پایان‌نامه‌ی دکتری. دانشگاه اصفهان.
۴. صادقی، علی اشرف (۱۳۷۲). «درباره‌ی فعل‌های جعلی در زبان فارسی». *مجموعه مقالات سمینار زبان فارسی و زبان علم*. تهران: مرکز نشر دانشگاهی. ۲۳۶-۲۴۶.
۵. صدری افشار، غلامحسین، حکمی، نسرين، و حکمی، نسترن (۱۳۷۷). *فرهنگ فارسی امروز*. تهران: کلمه.
۶. عموزاده، محمد، و بهرامی، فاطمه (۱۳۹۱). «ساخت افعال سبک بر اساس زبان‌شناسی شناختی». *فصل‌نامه‌ی پژوهش‌های زبان و ادبیات تطبیقی*، ۳(۴)، ص. ۱۶۹-۱۹۱.
۷. فرشیدورد، خسرو (۱۳۵۱). «کلمه مرکب و معیارهای تشخیص آن در زبان فارسی». *مجموعه سخنرانی‌های دومین کنگره‌ی تحقیقات ایرانی* (ص. ۱۶۹-۲۱۷). مشهد: دانشگاه مشهد.
۸. فرشیدورد، خسرو (۱۳۷۳). «فعل مرکب و ساختمان آن». *آشنا*، ۷۴-۸۲.
۹. کریمی دوستان، غلامحسین، و روحی بایگی، زهرا (۱۳۹۵). «بررسی چندمعنایی فعل سبک «زدن» از دیدگاه شناختی». *دوماهنامه‌ی جستارهای زبانی*، ۷(۳)، ص. ۱۲۹-۱۴۸.
۱۰. وحیدیان کامیار، تقی (۱۳۵۱). «در زبان فارسی فعل مرکب نیست». *مجموعه سخنرانی‌های دومین کنگره تحقیقات ایرانی* (ص. ۲۶۴-۲۶۸). مشهد: دانشگاه مشهد.
11. Brugman, C. (1981). *The Story of 'over': Polysemy, Semantics and the Strudcture of the Lexicon*. Berkeley: MA Thesis: University of California.
12. Brugman, C. (2001). "Light verbs and polysemy". *Language Sciences*, 23, 551-578.
13. Cattell, R. (1984). *Syntax and Semantics: Composite Predicates in English*. London: Academic Press.
14. Family, N. (2006). *Explorations of Semantic Space: The Case of Light Verb Constructions in Persian*. Paris, France: PhD Dissertation, Ecole des Hautes Etude en Sciences Sociales.
15. Family, N. (2008). "Mapping semantic spaces: A constructionist account of the "light verb" xordæn "eat" in Persian". In M. Vanhove (Ed.), *From Polysemy to Semantic Change: Towards a Typology of Lexical Semantic Associations* (pp. 139-161). Amsterdam: John Benjamins Publishing Company.

16. Foley, R., Harley, H., & Karimi, S. (2005). "Determinants of event type in Persian complex predicates". *Lingua*, 115(10), 1365-1401.
17. Goldberg, A. E. (1996). "Words by default: Optimizing constraints and the Persian complex predicate". *Proceedings of Berkeley Linguistic Society*.
18. Goldberg, A. E. (2003). "Words by default: The Persian complex predicate construction". In E. Francis, & L. Michaelis (Eds.), *Mismatch: Form-Function Incongruity and the Architecture of Grammar* (pp. 83-112). CSLI Publications.
19. Grimshaw, J., & Mester, A. (1988). "Light verbs and θ -marking". *Linguistic Inquiry*, 19(2), 205-232.
20. Jespersen, O. (1940). *A Modern English Grammar on Historical Principles*. London: Allen & Unwin.
21. Johnson, M. (1987). *The Body in the Mind: The Bodily Basis of Meaning, Imagination and Reason*. Chicago: University of Chicago Press.
22. Johnson, M. (1991). "Knowing through the body". *Philosophical Psychology*, 4(1), 3-18.
23. Johnson, M. (1993). *Moral Imagination: Implications of Cognitive Science for Ethics*. Chicago: University of Chicago Press.
24. Karimi Doostan, G. (1997). *Light Verb Constructions in Persian*. Essex: University of Essex.
25. Karimi Doostan, G. (2001). "N + V complex predicates in Persian". In N. Dehe, & A. Warner (Eds.), *Structural Aspects of Semantically Complex Verbs* (pp. 277-292). Frankfurt: Peter Lang.
26. Karimi Doostan, G. (2005). "Light verbs and structural case". *Lingua*, 115(12), 1737-1756.
27. Karimi Doostan, G. (2008). "Predicative nouns and adjectives". *Grammar 3: The Journal of Iranian Academy of Persian Language and Literature*, 3, 187-202.
28. Karimi Doostan, G. (2011). "Separability of light verb constructions in Persian". *Studia Linguistica*, 65(1), 70-95.
29. Karimi, S. (1997). "Persian complex verbs: Idiomatic or compositional". *Lexicology*, 3(2), 273-318.
30. Karimi, S. (2008). "Opening Remarks: Scholarship on Complex Predicates". International Conference on Complex Predicates, Universite Sorbonne Nouvelle, Paris iii, France.
31. Kövecses, Z. (2008). "Metaphor and emotion". In R. W. Gibbs (Ed.), *The Cambridge Handbook of Metaphor and Thought* (pp. 380-396). Cambridge: Cambridge University Press.
32. Lakoff, G. (1987). *Women, Fire and Dangerous Things: What Categories Reveal About the Mind*. Chicago: University of Chicago Press.
33. Lakoff, G. (1990). "The invariance hypothesis: Is abstract reason based on image-schemas?". *Cognitive Linguistics*, 1(1), 39-74.
34. Lakoff, G., & Johnson, M. (1980). *Metaphors We Live By*. Chicago: University of Chicago Press.
35. Lakoff, G., & Turner, M. (1989). *More than Cool Reason: A Field Guide to Poetic Metaphor*. Chicago: University of Chicago Press.

36. Langacker, R. (1987). *Foundations of Cognitive Grammar, Volume I: Theoretical Prerequisites*. Stanford, CA: Stanford University Press.
37. Mohammad, J., & Karimi, S. (1992). "Light verbs are taking over: Complex verbs in Persian". *Proceedings of the Western Conference on Linguistics (WECOL)*, (pp. 195-212).
38. Müller, S. (2010). "Persian complex predicates and the limits of inheritance-based analyses". *Journal of Linguistics*, 46(3), 601-655.
39. Newman, J. (1996). *Give: A Cognitive Linguistic Study*. Amsterdam: John Benjamins Publishing Company.
40. Reddy, M. J. (1979). "The conduit metaphor: A case of frame conflict in our language about language". In A. Ortony (Ed.), *Metaphor and Thought* (pp. 284-324). Cambridge: Cambridge University Press.
41. Rosch, E. (1975). "Cognitive representations of semantic categories". *Journal of Experimental Psychology*(104), 192-233.
42. Rosch, E. (1978). "Principles of categorization". In E. Rosch, & B. Lloyd (Eds.), *Cognition and Categorization* (pp. 27-48). Hillsdale, NJ: Erlbaum.
43. Rosch, E., & Mervis, B. (1975). "Family resemblances: Studies in the internal structure of categories". *Cognitive Psychology*(7), 573-605.
44. Samvelian, P., & Faghiri, P. (2013). "Re-thinking compositionality in Persian complex predicates". *Proceedings of Berkeley Linguistics Society 39th Annual Meeting*. Berkeley: Berkeley Linguistics Society.
45. Samvelian, P., & Faghiri, P. (2014). "Persian complex predicates: How compositional are they?". *Semantics-Syntax Interface*, 1(1), 43-74.
46. Talmy, L. (1985). "Force dynamics in language and thought". *Proceedings of the Twenty-Fourth Regional Meeting of the Chicago Linguistic Society* (pp. 293-337). Chicago: Chicago Linguistic Society.
47. Talmy, L. (1988). "Force dynamics in language and cognition". *Cognitive Science*, 12, 49-100.
48. Talmy, L. (2000). *Toward a Cognitive Semantics, Volume I: Concept Structuring Systems*. Cambridge, MA: MIT Press.

کافت و بندزدایی در زبان فارسی: رویکردی کمینه‌گرا

دکتر مزدک انوشه (استادیار زبان‌شناسی دانشگاه تهران، تهران، ایران)^۱

چکیده

زدودن عناصر زبانی از اشتقاق که با نام کلی حذف شناخته می‌شود، بحث پر دامنه‌ای در میان زبان‌شناسان بوده است. هرچند این پدیده گونه‌های مختلفی دارد، اما در اغلب آنها سازه محذوف معمولاً دارای مرجعی زبانی یا غیرزبانی است. از آن میان، فرایند کافت که عنصر فعلی را (با یا بدون وابسته‌هایش) از جمله‌های همپایه حذف می‌کند، با توجه به ویژگی‌هایی که دارد، ساخت چالش‌برانگیزی در نظریه‌های نحوی به‌شمار می‌رود. جانسون (۲۰۰۹) نشان می‌دهد که به‌رغم شباهت‌های کافت و شبه‌کافت در انگلیسی، این دو پدیده ساخت‌های متفاوتی هستند و اولی از رهگذر فرایند گذر مشترک شکل می‌گیرد و دومی پیامد نوعی حذف گروه فعلی است. در تقابل با تحلیل جانسون درباره کافت در انگلیسی، مقاله حاضر استدلال می‌کند که کافت در فارسی گونه‌ای بندزدایی است که طی آن گروه زمان از ساخت همپایه دوم حذف می‌شود، اما پیش از آن، سازه‌های باقی‌مانده به شاخص یک یا چند گروه نقش‌نما (مانند گروه مبتدا یا گروه کانون) ارتقا می‌یابند. این تحلیل تصریح می‌کند که به‌دلیل ارتقای اجباری فعل از درون گروه فعلی، از یک‌سو ساخت شبه‌کافت در فارسی مجاز نیست و از سوی دیگر سازوکار حذف گروه فعلی به محو عنصر فعلی نمی‌انجامد.

واژگان کلیدی: حذف، حذف گروه فعلی، کافت، شبه‌کافت، بندزدایی، ارتقای گره راست

۱. مقدمه

پدیده‌ای که از آن با نام کلی حذف یاد می‌شود، بحث پردامنه‌ای در حوزه‌های مختلف زبان‌شناسی و به‌ویژه نحو بوده و تحلیل‌های گوناگونی را برانگیخته است (از جمله، نک: راس ۱۹۷۰؛ جکنداف ۱۹۷۱؛ چامسکی ۱۹۷۲؛ سگ ۱۹۷۶؛ از میان تحلیل‌های متأخر: جانسون ۲۰۰۱، ۲۰۰۶، ۲۰۰۹؛ یوشیدا و همکاران ۲۰۱۴؛ و در فارسی، کریمی و آزموده ۱۳۹۴؛ شعبانی ۱۳۹۴). این فرایند انواع مختلفی دارد و می‌تواند سازه‌های متعددی را از اشتقاق جمله بزدايد، گو این‌که ساختار نحوی سازه محذوف عمدتاً به‌سان مرجع‌اش است. مثلاً، هسته گروه فعلی در جمله (۱ - الف) به‌تنهایی، در جمله (۱ - ب) به‌همراه گروه حرف اضافه‌ای، یعنی یکی از موضوعات درونی خود و در جمله (۱ - پ) به‌همراه فاعل یا موضوع بیرونی حذف شده است. در ساختار نحوی (۱ - ت) هر دو موضوع درونی فعل سه‌طرفیتی «دادن» حذف شده‌اند، اما خود فعل باقی مانده و سرانجام، در جمله نادرستی (۱ - ث) فعل واژگانی به‌همراه یکی از دو موضوع درونی خود حذف شده و فعل کمکی «بودن» به‌جای مانده است:

(۱) الف. مادرش یک ساعت به داماد داد، پدرش هم یک انگشتر به عروس داد.

ب. مادرش یک ساعت به داماد داد، پدرش هم یک انگشتر به ~~داماد داد~~.

پ. مادرش یک ساعت به داماد داد، ~~مادرش~~ یک انگشتر هم به عروس داد.

ت. مادرش یک ساعت به داماد داد، پدرش ~~یک ساعت به داماد~~ نداد.

ث. *مادرش یک ساعت به داماد داده بود، پدرش هم یک انگشتر به ~~داماد داده~~ بود.

هرچند در همه نمونه‌های بالا فرایند حذف با توجه به قرینه‌ای که در جمله نخست وجود دارد، بر جمله همپایه دوم اعمال شده، اما سازه‌های مختلفی از ساخت نحوی زدوده شده‌اند. در مقاله حاضر با تمرکز بر ساخت‌های یادشده، نشان می‌دهیم که در سه جمله نخست، سازوکار متفاوتی به نام «کافت»^۱ عامل حذف فعل یا فعل و موضوع‌هایش است.

۱. مصدر مرخم «کافت» در برابر اصطلاح «gapping» انتخاب شده است. در پژوهش‌های نحوی فارسی گاهی از «gapping» به «حذف به قرینه» نیز یاد می‌شود. با این‌همه، از آنجاکه در دیگر انواع حذف نیز معمولاً قرینه لفظی یا معنوی وجود دارد، در مقاله حاضر برای دو اصطلاح نحوی «gapping» و «pseudogapping» به‌ترتیب برابر نهادهای «کافت» و «شبه‌کافت» (از مصدر: کافتن) به‌کار رفته و اسم مفعول «کافته» در برابر «gapped» قرار گرفته است.

با توجه به این که در فارسی، فعل واژگانی و فعل سبک در روند بازبینی^۱ مشخصه قوی^۲ تصریف خود (uInfl)، از درون گروه فعلی کوچک (vP) خارج می‌شوند و به نزدیک‌ترین هسته نقش‌نمای متناظر، از جمله گروه نمود (AspP) یا گروه زمان (TP) انضمام می‌یابند (درزی و انوشه ۱۳۸۹؛ انوشه ۱۳۹۴)، پژوهش حاضر برپایه تعمیم (۲) در زیر نشان می‌دهد که فرایند کافت با حذف گروه فعلی^۳ در (۱ - ت) یا شبه‌کافت در (۱ - ث) به کل متفاوت است: (۲). حرکت فعل در فارسی:

عنصر فعلی در مرحله‌ای از اشتقاق از درون گروه فعلی کوچک خارج می‌شود و به هسته متناظر بالاتر انضمام می‌یابد.

بنابراین، در فارسی به دلیل برون‌رفت فعل از درون لایه‌های گروه فعلی^۴، حذف گروه فعلی - برخلاف آنچه ممکن است گمان رود - به محو فعل‌های سنگین و سبک نمی‌انجامد. پیامد این سخن آن‌که در شواهد (۱ - الف تا پ) که فعل اصلی از اشتقاق زدوده شده است، با فرایند زبانی متفاوتی به نام کافت روبه‌رو هستیم و این ساخت‌ها را نمی‌توان محصول حذف گروه فعلی دانست.

بدین ترتیب برپایه داده‌های پیش‌گفته، پس از مقدمه حاضر نخست به معرفی برخی از مهم‌ترین گونه‌های حذف در دستور زایشی می‌پردازیم. سپس ویژگی‌های صوری فرایند نحوی کافت را برمی‌شماریم و به تفاوت‌های آن با دیگر انواع حذف اشاره می‌کنیم؛ از جمله حذف گروه فعلی، شبه‌کافت، و حذف از ساخت همپایه نخست که در سنت دستور زایشی ارتقای گره راست^۵ خوانده می‌شود. سرانجام، با اشاره به تحلیل جانسون (۲۰۰۶ و ۲۰۰۹) درباره سازوکار کافت در انگلیسی و تبیین ناکارآمدی آن در مورد داده‌های فارسی، نشان می‌دهیم که فرایند کافت محصول حذف گروه زمان از ساخت همپایه دوم، و حرکت عناصر به‌جای‌مانده به جایگاه شاخص فرافکن‌های نقشی بالاتر از این گروه است. این سخن بدین معناست که کافت در فارسی نوعی بندزدایی^۶ است و گروه زمان را در سطح آوایی حذف می‌کند.

1. checking
2. strong feature
3. VP-deletion
4. VP shells
5. Right Node Raising (RNR)
6. Sluicing

۲. گونه‌های حذف در دستور زایشی

در دستور زایشی، مطالعات مختلفی درباره انواع حذف و به‌ویژه پدیده‌ای که کافت خوانده می‌شود، صورت گرفته که از آن میان، راس (۱۹۷۰) و جکنداف (۱۹۷۱) فضل تقدم دارند. در پژوهش‌های نحوی، غالباً بر دو ویژگی کافت تأکید شده است: نخست، کافت در ساخت‌های همپایه یک عنصر فعلی را حذف می‌کند و در جملات ناهمپایه نمی‌توان این سازوکار را به‌کار بست. دوم، این فرایند معمولاً در همپایگی گروه فعلی رخ می‌دهد، اما گاهی در ساخت‌های بزرگ‌تری مانند گروه زمان یا گروه متمم‌ساز نیز مشاهده می‌شود (جانسون ۲۰۰۶؛ یوشیدا و همکاران ۲۰۱۴: ۱۹۲). در بخش حاضر، برای تبیین تمایز کافت با دیگر گونه‌های متداول حذف، در دو زیربخش پیاپی درباره فرایندهای حذف گروه فعلی، ارتقای گره راست، بندزدایی و شبه‌کافت بحث می‌کنیم.

۲.۱. کافت و ارتقای گره راست

حذف عنصر فعلی از جمله همپایه نخست یا دوم از موضوعاتی بوده که توجه زبان‌شناسان را به خود جلب کرده است. به گفته راس (۱۹۷۰)، ساخت همپایه‌ای که فعل از آن حذف می‌شود، به تقدم یا تأخر فعل نسبت به دیگر عناصر جمله بستگی دارد. به عبارت دقیق‌تر، اگر در زبانی فعل پیش از متمم‌هایش بیاید (مانند انگلیسی)، کافت یا حذف به قرینه فعل در همپایه دوم رخ می‌دهد و اگر فعل پس از متمم‌هایش به‌کار رود (مانند روسی و ژاپنی)، فرایند مورد نظر در همپایه نخست اعمال می‌شود و مرجع در همپایه پایانی حضور می‌یابد. با این‌همه، این تحلیل با توجه به نمونه‌های نقضی که در برخی از زبان‌ها یافت می‌شود، مخالفت‌هایی را برانگیخته است. در زبان انگلیسی، حذف از هر دو همپایه اول و دوم امکان‌پذیر است. جانسون (۲۰۰۶) - به‌پیروی از پوستال (۱۹۷۴) - حذف از همپایه نخست را ارتقای گره راست می‌خواند و آن را متفاوت با فرایند کافت می‌داند؛ مانند نمونه (3) در زیر که در آن راست‌ترین گره‌ها که سازه‌های نحوی مشترک‌اند، به جایگاه بالاتری ارتقا یافته و در آنجا به هم پیوسته‌اند:

(3). Sabrina set and Pavel cleared the table.

- a. [[Sabrina set the table] and [Pavel cleared the table]].
- b. [[Sabrina set ---] and [Pavel cleared ---] NP [the table]].

چنان‌که می‌دانیم، در فارسی نیز حذف عناصر همسان در ساخت‌های همپایه، می‌تواند بر هریک از دو جمله اول یا دوم اعمال شود و سازه‌هایی را از اشتقاق بزدايد؛ گو این‌که حذف سازه از همپایه نخست در گفتار طبیعی کمتر رایج است (جمله‌های ۴) و برخلاف حذف از همپایه دوم (جمله‌های ۵)، غالباً در نوشتار یافت می‌شود:

(۴) الف. مادرش یک ساعت به داماد داد (و) پدرش هم یک انگشتر به داماد داد.

ب. در نیمه‌نهایی پرتغال با ولز دیدار می‌کند و آلمان با فرانسه دیدار می‌کند.

(۵) الف. مادرش یک ساعت به داماد داد، (و) پدرش هم یک انگشتر به داماد داد.

ب. در نیمه‌نهایی پرتغال با ولز دیدار می‌کند، و آلمان با فرانسه دیدار می‌کند.

در بحث حاضر به پیروی از سنت دستور زایشی، داده‌هایی مانند (۴) را که موضوع پژوهش حاضر نیستند، ارتقای گره راست می‌نامیم و صرفاً ساخت‌هایی همچون (۵) را محصول کافت می‌دانیم. گفتنی است که جانسون (۲۰۰۶) فهرست سازه‌ها را نیز محصول کافت تلقی می‌کند (در فارسی مانند: «سه چیز پایدار نماند: مال بی‌تجارت و علم بی‌بحث و مُلک بی‌سیاست»).

علاوه بر این‌که ارتقای گره راست فرایند رایجی در گفتار فارسی‌زبانان نیست، شواهد زبانی نیز نشان می‌دهند که میان این پدیده و الگوی حذف از همپایه دوم، تفاوت‌هایی وجود دارد. نخستین تفاوت میان دو ساخت مورد نظر این‌که در فرایند کافت ناسازگاری در دو مشخصه شخص و شمار میان فعل کافته و مرجع‌اش همواره مجاز است (جمله‌های ۶)، اما ارتقای گره راست غالباً – و البته نه همواره – در برابر این پدیده مقاومت می‌کند (جمله‌های ۷):

(۶). کافت:

الف. خانواده دایی‌ام یک ساعت به داماد داد، (و) ما هم یک انگشتر به داماد دادیم.

ب. در نیمه‌نهایی روسیه با امریکا بازی می‌کنه، (و) ما با فرانسه بازی می‌کنیم.

(۷). ارتقای گره راست:

الف. ؟ خانواده دایی‌ام یک ساعت به داماد داد، (و) ما هم یک انگشتر به داماد دادیم.

ب. ؟ در نیمه‌نهایی روسیه با امریکا بازی می‌کنه، (و) ما با فرانسه بازی می‌کنیم.

در جمله‌های (۷) حذف فعل بسیط یا مرکب از همپایه نخست به دلیل ناهمسانی مشخصه‌های تصریفی دو فعل، سبب تولید جملاتی شده که چندان نزد اهل زبان پذیرفتنی نیستند.

در زبان انگلیسی این تفاوت با شدت بیشتری مشاهده می‌شود و برخلاف کافت، حذف فعل با تصریف ناهمسان در فرایند ارتقای گره راست مجاز نیست (جانسون ۲۰۰۶). در ساخت کافته (8a) فعل دوم که تصریف متفاوتی نسبت به فعل نخست دارد، امکان حذف یافته است، اما در جمله (8b) که ارتقای گره راست به‌شمار می‌رود، چنین امکانی برای فعل نخست فراهم نیست:

- (8) a. He likes beans and you like rice.
b. *He always complains and you sometimes complain.

تفاوت دوم آن‌که در کافت می‌توان زنجیره‌های ناپیوسته‌ای از واژه‌ها را از ساخت همپایه دوم زدود (جمله‌های ۹)، اما در ارتقای گره راست فقط می‌توان زنجیره پیوسته‌ای از واژه‌ها را حذف کرد (جمله‌های ۱۰) و حذف توالی‌های ناپیوسته ساخت نادرستی تولید می‌کند:

(۹). کافت:

- الف. بعد از دیپلم، سینا کتاب‌هایش رو به برادرش داد، (و) مینا جزوه‌هایش رو به برادرش داد.
ب. بعد از دیپلم، سینا کتاب‌هایش رو به برادرش داد، (و) مینا کتاب‌هایش رو به خواهرش داد.
(۱۰). ارتقای گره راست:

الف. بعد از دیپلم، سینا کتاب‌هایش رو به برادرش داد، و مینا جزوه‌هایش رو به برادرش داد.
ب. *بعد از دیپلم، سینا کتاب‌هایش رو به برادرش داد، و مینا کتاب‌هایش رو به خواهرش داد.
در جمله‌های (الف) زنجیره پیوسته‌ای از مفعول غیرمستقیم و فعل (به برادرش داد) حذف شده‌اند و هر دو نمونه (۹) و (۱۰) خوش ساخت‌اند. در جمله‌های (ب) زنجیره ناپیوسته‌ای از مفعول مستقیم و فعل (کتاب‌هایش رو . . . داد) حذف شده‌اند. اعمال این فرایند بر ساخت همپایه دوم در (۹) مجاز است، اما در ساخت همپایه نخست در (۱۰) نمی‌توان این زنجیره گسسته را از اشتقاق زدود. تقابل دو جمله (۱۱ - الف و ب) در زیر نیز همین نتیجه را تأیید می‌کند:

- (۱۱) الف. ایران روسیه رو در مرحله مقدماتی شکست داد، (و) فرانسه روسیه رو در نیمه‌نهایی

شکست داد.

ب. *ایران روسیه رو در مرحله مقدماتی شکست داد، و فرانسه روسیه رو در نیمه‌نهایی شکست داد.

این تفاوت مهم در زبان انگلیسی نیز عیناً مشاهده می‌شود و در سازوکار کافت (جمله 12a) برخلاف ارتقای گره راست (جمله 12b) می‌توان زنجیره‌های ناپیوسته‌ای از واژه‌ها را زدود. نمونه‌های زیر را از جانسون (۲۰۰۶) مقایسه کنید:

(12) a. He gave a set of directions to me, and Will gave a map to me.

b. *He gave a set of directions to me, and Will gave a map to me.

تفاوت سوم که خاص زبان فارسی است، در فعل‌های مرکب یافت می‌شود. چنانچه فاعل دو بند همپایه مشترک باشد، فعل سبک همسان را - به‌ویژه در نوشتار - می‌توان از همپایه نخست حذف کرد و فعل‌یار را به‌جای گذاشت (جمله‌های ۱۳)، اما در فرایند کافت، حذف فعل سبک به‌تنهایی از همپایه دوم معمولاً امکان‌پذیر نیست (جمله‌های ۱۴):

(۱۳). ارتقای گره راست:

الف. مادر سفره غذا را جمع کرد و مادر ظرف‌های نشسته را تمیز کرد.

ب. متهم توسط مأموران پلیس دستگیر شد و متهم بلافاصله به زندان منتقل شد.

(۱۴). کافت:

الف. *مادر سفره غذا را جمع کرد و مادر ظرف‌های نشسته را تمیز کرد.

ب. *متهم توسط مأموران پلیس دستگیر شد و متهم بلافاصله به زندان منتقل شد.

نکته‌ای فرعی این‌که در جمله‌های خوش‌ساخت (۱۳) که فاعل دو جمله مشترک است و فعل سبک از همپایه نخست حذف شده، ممکن است اساساً دو جمله همپایه یا در واقع دو گروه زمان نداشته باشیم، بلکه چه‌بسا دو گروه فعلی کوچک با فاعلی همسان همپایه شده باشند. در این صورت، بازنمایی کلی جمله (۱۵ - الف) به‌صورت (۱۵ - ب) خواهد بود:

(۱۵) الف. مادر سفره را جمع و ظرف‌ها را تمیز کرد.

ب. TP مادر [vP (مادر) VP سفره را جمع (کرد)] و [vP (مادر) VP ظرف‌ها را

تمیز (کرد)] T+د.

طبق این تحلیل که مشابه تحلیل جمله (3) در انگلیسی است، هیچ‌گونه حذفی در اشتقاق بالا صورت نمی‌گیرد، بلکه اعمال دو فرایند گذر مشترک^۱ سبب جابه‌جایی عناصر همسان به یک جایگاه واحد می‌شود (برای این فرایند، نک: هورنشتین و نیونس ۲۰۰۲). در جمله (3)، گذر مشترک دو سازه «the table» را حرکت داده و در قالب یک سازه به انتهای ساخت نحوی در سمت راست منضم کرده است. در فارسی نیز چنین حرکتی رخ داده است: (الف). یک فرایند فاعل‌های مشترک را از شاخص گروه‌های VP به تنها شاخص TP جابه‌جا می‌کند تا اصل فرافکن گسترده برآورده شود. (ب). فرایندی دیگر دو فعل سبک را به هسته همین TP ارتقا می‌دهد تا مشخصه قوی و تعبیرناپذیر تصریف بر روی هسته VP بازبینی شود.

در پایان این زیربخش باید به تمایز میان حذف گروه فعلی و کافت اشاره کنیم. طبق تعمیم (۲)، به دلیل انضمام فعل اصلی به فعل کمکی «بودن»، حذف یکی از این دو فعل در پاسخ‌های کوتاه، جملات همپایه و دیگر ساخت‌های مشابه که محصول حذف گروه فعلی‌اند، میسر نیست؛ مانند نمونه (۱۶) در زیر (عنصر درون کمانک، رونوشت فعلی است که در نحو حرکت کرده و به فعل کمکی منضم شده است):

(۱۶). تو قبل از مراسم عقد این انگشتر را به داماد نداده بودی،

الف. من [VP قبل از مراسم عقد این انگشتر را به داماد (داده)] داده بودم.

ب. *من [VP قبل از مراسم عقد این انگشتر را به داماد داده] بودم.

پ. *من [VP قبل از مراسم عقد این انگشتر را به داماد (داده)] داده بودم.

جمله (۱۶ - الف) نمونه‌ای از حذف گروه فعلی (یا دقیق‌تر: حذف گروه فعلی کوچک) در فارسی است. با توجه به حرکت فاعل به شاخص گروه زمان از یک‌سو، و ارتقا و انضمام فعل واژگانی به فعل کمکی از دیگرسو، پس از اعمال حذف آوایی، اشتقاق «من داده بودم» به جای مانده است. در داده (ب) فعل واژگانی در درون VP باقی مانده و ساخت حاصل، یعنی «*من بودم» نادرستی است؛ زیرا مشخصه قوی تصریف فعل همواره باید با حرکت آشکار این عنصر به گره بازبینی‌کننده برآورده شود (چامسکی ۱۹۹۵). در نمونه (پ) فعل واژگانی به فعل کمکی منضم شده، اما در پی اعمال فرایند حذف، فعل کمکی «بودن» نیز از اشتقاق زدوده شده و ساخت نادرستی «*من داده» به دست آمده است.

1. Across-the-Board (ATB) movement

پس تاکنون سه نوع فرایند حذف را معرفی کرده‌ایم: (الف). حذف از همپایه نخست یا ارتقای گره راست؛ (ب). حذف از همپایه دوم یا کافت؛ (پ). حذف گروه فعلی، یا در چارچوب نظریه گروه فعلی لایه‌ای، حذف گروه فعلی کوچک:

(۱۷). الف. مادرش یک ساعت به داماد داد و پدرش هم یک انگشتر به داماد ارتقای گره راست داد.

ب. مادرش یک ساعت به داماد داد، پدرش هم یک انگشتر به داماد داد. کافت

پ. مادرش یک ساعت به داماد داد، ولی پدرش یک ساعت به داماد نداد. حذف گروه فعلی

در مجموع، فرایند حذف فعل از همپایه دوم که به پیروی از سنت دستوری زایشی آن را کافت نامیده‌ایم، از یک سو رفتار نحوی متمایزی با حذف از همپایه نخست دارد و از سوی دیگر، با حذف گروه فعلی که عنصر فعلی را به جای می‌گذارد، کاملاً متفاوت است.

۲.۲. شبه کافت و بندزدایی

تشکیل خوشه‌های فعلی که پیامد تعمیم (۲) است و در زبان‌هایی مثل هلندی و آلمانی مشاهده می‌شود (چینکوئه ۱۹۹۹)، زمینه معرفی و بررسی پدیده شبه کافت را فراهم می‌آورد. شبه کافت که در برخی از زبان‌ها و از جمله انگلیسی یافت می‌شود، برخلاف کافت محدود به ساخت‌های همپایه نیست و در آن، به رغم حذف فعل اصلی، یک فعل کمکی باقی می‌ماند یا در صورت نبود فعل کمکی در ساختار جمله، درج فعل «do» رخ می‌دهد. لزنیک (۲۰۰۱: ۷۹) شبه کافت را حاصل از حذف گروه فعلی و حرکت گروه اسمی باقی‌مانده به بیرون از گروه فعلی می‌داند، مانند نمونه‌های زیر:

- (18) a. If you don't believe me, you will ~~believe~~ the weatherman.
b. I rolled up a newspaper, and Lynn did ~~roll up~~ a magazine.

آیا در زبان فارسی نیز فرایند شبه کافت رخ می‌دهد؟ در انگلیسی، مشخصه تصریف فعل اصلی قوی نیست و این عنصر از درون گروه فعلی خارج نمی‌شود (چامسکی ۱۹۹۵؛ هورنشتین و همکاران ۲۰۰۵). اما پیش از این گفتیم که در فارسی به دلیل ارتقا و انضمام فعل‌های واژگانی (و سبک) به فعل‌های کمکی (و وجهی)، خوشه‌ای فعلی شکل می‌گیرد که تفکیک‌ناپذیر است. بنابراین، انتظار می‌رود که در این زبان ساخت‌هایی شبیه به جملات خوش ساخت (18) یافت نشود. نمونه‌های نادستوری زیر این پیش‌بینی را تأیید می‌کنند:

(۱۹) الف. *مادرش یک ساعت به داماد داده بود، پدرش هم یک انگشتر به داماد داده بود.

ب. *مادرش یک ساعت به داماد خواهد داد، پدرش هم یک انگشتر به عروس خواهد داد.

نبود فرایند شبه‌کافت در فارسی همان نکته‌ای است که در تحلیل داده (۱۶ - ب) به‌تلیوح به آن اشاره کردیم. این ویژگی خاص زبان فارسی نیست و در آلمانی نیز که ارتقا و انضمام فعل اصلی به فعل کمکی بالاتر رخ می‌دهد، فرایند کافت (20a) مجاز است، اما اعمال شبه‌کافت (20b) و به‌جای ماندن فعل کمکی به‌تنهایی ساختی نادرستی تولید می‌کند (جانسون ۲۰۰۶):

(20) a. Sally hat Kumquats gegessen und Dieter Bier getrunken.

Sally has kumquats eaten and Dieter beer drank

"Sally ate kumquats and Dieter drank beer."

b. *Sally hat Kumquats gegessen weil Dieter natto hat.

Sally has kumquats eaten since Dieter natto has

"Sally ate kumquats because Dieter didn't."

در مجموع، عنصر فعلی در فارسی به گره متناظر بالاتری که دارای جفت تعبیرپذیر مشخصه تصریف است، ارتقا و انضمام می‌یابد. چنانچه این گره دارای فعل کمکی «بودن» (در هسته ModP یا PerfP) یا فعل وجهی «خواستن» (در هسته TP) باشد، خوشه فعلی تفکیک‌ناپذیری حاصل می‌آید که مانع از وقوع پدیده شبه‌کافت در این زبان می‌شود.

آخرین پدیده حذفی که پیش از تحلیل نحوی کافت به آن می‌پردازیم، فرایند بندزدایی است. بندزدایی یکی از گونه‌های حذف است که در سطح بند درونه رخ می‌دهد و عموماً یک پرسش‌واژه به‌جای می‌گذارد (لزنیک ۲۰۰۱، کرائن بروئک و مرچنت ۲۰۱۳؛ یوشیدا و همکاران ۲۰۱۴)؛ مانند نمونه زیر در زبان انگلیسی:

(21) a. John ate something, but I don't know what ~~John ate~~.

b. John ate something, but I don't know [CP what₁ [TP ~~John ate~~ t₁]].

طبق بازنمایی (21b)، در فرایند بندزدایی پرسش‌واژه از محل تولید خود به جایگاهی فراتر از بند زمان می‌رود و سپس، بند زمان از اشتقاق زدوده می‌شود. به‌نظر می‌رسد در زبان فارسی نیز وضعیت کم‌وبیش مشابهی بر اشتقاق بندزدایی حاکم است، با این تفاوت که در این زبان، برخلاف انگلیسی، حرکت پرسش‌واژه اجباری نیست. در داده‌های (۲۲) نمونه‌هایی از بندزدایی در فارسی آمده‌اند:

(۲۲) الف. یک نفر برای شام می‌آید. حدس بزن (که) چه کسی.

ب. برادرم می‌خواهد یکی از اون ساعت‌ها رو بخرد، اما نمی‌دونم (که) کدوم رو.
در زبان انگلیسی عنصر پرسشی به انگیزه بازبینی مشخصه قوی [uWH*] که بر روی هسته گروه متمم‌ساز قرار دارد، به شاخص این گروه جابه‌جا می‌شود (هورنشتین و همکاران ۲۰۰۵). اما در فارسی که مشخصه یادشده ضعیف است، پرسش‌واژه می‌تواند درجا بماند (۲۳ - الف). بنابراین، حضور چنین عنصری در حاشیه راست بند درونه (۲۳ - ب) یا بند اصلی (۲۳ - پ)، انگیزه‌های کلامی مانند مبتداسازی یا کانونی‌سازی دارد و ارتقای آن به شاخص گروه متمم‌ساز ساختی نادرستی تولید می‌کند (۲۳ - ت). در جمله (ت) پرسش‌واژه «چی رو» با ارتقا به شاخص گروه متمم‌ساز، پیش از هسته این گروه تظاهر یافته و در نتیجه، ساختی نادرستی تولید شده است. از این رو، در این جمله عنصر «که» را نباید از نوع «که» تأکیدی تعبیر کرد:

(۲۳) الف. گفتی [CP که TP پدرت چی رو برای تو خریده]]؟

ب. گفتی [CP که چی رو TP پدرت t برای تو خریده]]؟

پ. چی رو گفتی [CP که t2 TP پدرت t1 برای تو خریده]]؟

ت. *گفتی [CP چی رو که TP پدرت t برای تو خریده]]؟

براساس این تحلیل^۱، عنصر پرسشی در فارسی، در صورت حرکت از جایگاه ادغام خود، به شاخص یک گروه نقش‌نمایی که بر فراز گروه زمان و ذیل گروه متمم‌ساز قرار دارد، ارتقا می‌یابد. بدین ترتیب، بازنمایی‌های (۲۴) در زیر را می‌توان به بخش محذوف داده‌های (۲۲) نسبت داد:

(۲۴) الف. . . . حدس بزن [CP (که) FP چه کسی [TP t برای شام می‌آید]].

ب. . . . اما نمی‌دونم [CP (که) FP کدوم رو [TP برادرم می‌خواهد [CP که t2-FP [t1-TP

۱. چنان‌که گفتیم، در جمله نادرستی (۲۳ - ت) عنصر «که» از نوع تأکیدی نیست. در همین جمله، «که» متمم‌ساز می‌تواند بلافاصله پس از فعل بند اصلی بیاید و هم‌زمان «که» تأکیدی نیز متصل به دیگر عناصر بند درونه و از جمله فاعل یا مفعول مستقیم (پرسش‌واژه) تظاهر یابد و جمله‌ای خوش‌ساخت حاصل شود:

(i). گفتی [CP که چی رو - که TP پدرت t برای تو (ii). گفتی [CP که چی رو [TP پدرت - که t برای تو خریده]]؟

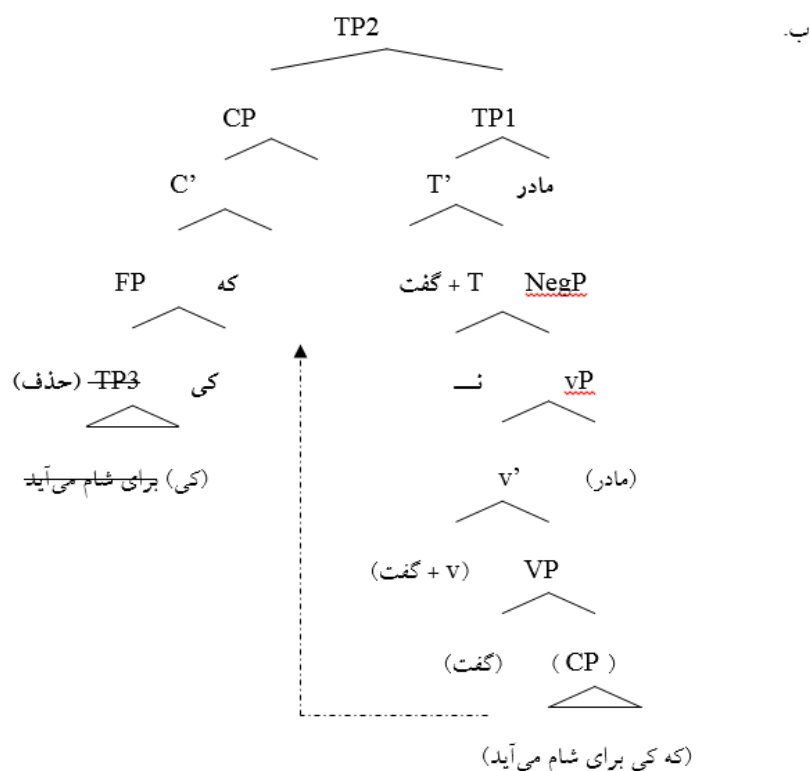
خریده]]؟

تبیین ماهیت و جایگاه صرفی‌نحوی «که» تأکیدی نیازمند پژوهش‌های مستقلی است که با بحث حاضر ارتباطی ندارد.

بخرد]]]]]]].

در بازنمایی (الف)، پرسش‌واژه «چه کسی» به شاخص FP^1 بند خود ارتقا یافته و سپس فرایند بندزدایی بر TP درونه اعمال شده است. در بازنمایی (ب)، «کدوم رو» مسیر طولانی‌تری را تا شاخص FP بند بالاتر پیموده و سپس کل TP بالاتر از اشتقاق زدوده شده است. ساخت بندزدوده در فارسی، حتی می‌تواند مقدم بر جمله مرجع بیاید؛ مانند (۲۵ - الف) در زیر که بازنمایی بخش نخست آن در (۲۵ - ب) آمده است (برای انواع حذف بند، نک: کرائن پروتک و مرچنت ۲۰۱۳). هگمن (۱۹۹۵) تصریح می‌کند در زبان‌های فعل‌پایانی که بند متممی پس از فعل تظاهر می‌یابد، این سازه از جایگاهی پیش از فعل ارتقا می‌یابد و به بالای بند خود متصل می‌شود. در بازنمایی (۲۵ - ب) به پیروی از هگمن بند متممی به سمت چپ بند اصلی (در جهت خط فارسی) اتصال یافته است:

(۲۵) الف. مادر نگفت (که) کی برای شام می‌آید، اما گفت که یک نفر برای شام می‌آید.



۱. در بازنمایی بالا، منظور از FP فرافکن نقش‌نمایی مانند گروه مبتدا ($TopP$) یا گروه کانون ($FocP$) است.

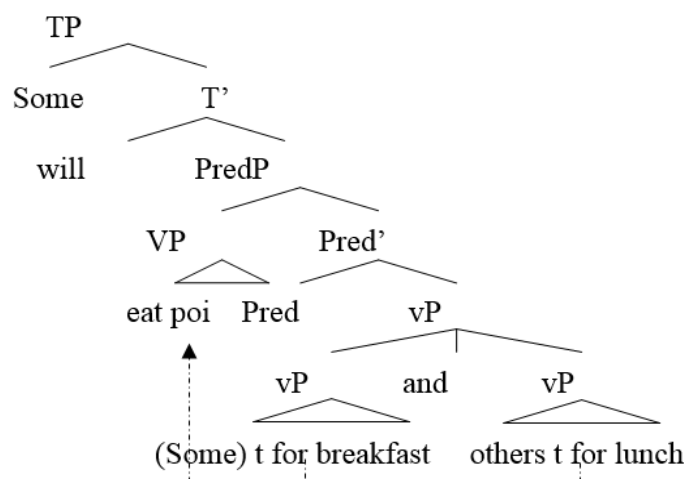
نمودار بالا بازنمایی سازه «مادر نگفت که کی برای شام می‌آید» است. در این بازنمایی، بند متممی مقدم بر فعل ادغام می‌شود. اما این بند در مراحل اشتقاق نحوی دست‌خوش فرایند پس‌گذاری می‌شود و با اتصال به بند زمان اصلی، بندی مشابه را بازتولید می‌کند. پرسش‌واژه «کی» که در جایگاه فاعل بند متممی ادغام شده است، بعد از پس‌گذاری این بند و اتصال آن به گروه زمان اصلی (TP1)، به شاخص گروه نقش‌نمای بند خود ارتقا یافته و سپس فرایند بندزدایی بر گروه زمان درونه (TP3) اعمال شده است. در بخش بعدی برپایه ویژگی‌هایی که برای انواع حذف برشمردیم، به تحلیل ساختار نحوی فرایند کافت می‌پردازیم.

۳. تحلیل فرایند کافت در فارسی

هرچند در بخش گذشته به تفاوت فرایند کافت با پدیده‌هایی مثل شبه‌کافت، حذف گروه فعلی و ارتقای گره راست اشاره کردیم و تحلیلی نیز برای سازوکار بندزدایی به‌دست دادیم، اما هنوز به چگونگی وقوع کافت - یعنی حذف فعل از همپایه دوم - نپرداخته‌ایم. در بخش حاضر ضمن تبیین فرایند کافت، نشان می‌دهیم که برخلاف تحلیل جانسون (۲۰۰۹) درمورد زبان انگلیسی، کافت در فارسی نوعی بندزدایی است.

جانسون (۲۰۰۹) فرایند کافت در انگلیسی را محصول همپایگی دو گروه فعلی کوچک می‌داند و نشان می‌دهد که سازه‌های همسان در دو ساخت همپایه، طی فرایند گذر مشترک، به یک گروه محمولی (PredP) که بر فراز گروه فعلی کوچک قرار دارد، جابه‌جا می‌شوند. بدین ترتیب، وی نمودار درختی (26b) را به جمله‌ای مانند (26a) در زیر نسبت می‌دهد. در این نمودار، فاعل همپایه نخست برای برآوردن اصل فرافکن گسترده به شاخص گروه زمان ارتقا یافته و فاعل همپایه دوم درجا مانده است. همچنین، سازه همسان در دو جمله (eat poi)، طی فرایند گذر مشترک به شاخص گروه محمولی که بر فراز گروه فعلی کوچک قرار دارد جابه‌جا شده و جمله همپایه روساخت به‌دست آمده است:

- (26) a. Some will eat poi for breakfast and others for lunch
b.



بنابراین، طبق تحلیل جانسون، سازوکار کافت در انگلیسی حاصل از اعمال فرایند حذف بر ساخت همپایه دوم نیست، بلکه گذر مشترک دو سازه یکسان به یک جایگاه واحد، سبب ایجاد شکاف در همپایه دوم می‌شود. اما آیا می‌توان این تحلیل را دقیقاً برای ساخت‌های مشابه در فارسی به کار بست؟ پاسخ این پرسش به دلایلی که اشاره خواهد شد، منفی است. تحلیلی که در پی می‌آید، بر فرضیه گروه متمم‌ساز گسسته^۱ مبتنی است که براساس آن، گروه‌های عامل (ForceP)، مبتدا (TopP)، کانون (FocP) و ایستایی (FinP) بر فراز گروه زمان، جایگزین گروه متمم‌ساز می‌شوند (ریتزی ۱۹۹۷، رابرتس ۲۰۰۱). دو گروه عامل و ایستایی به ترتیب نوع بند (خبری، تعجبی، پرسشی و جز آنها) و ایستا یا ناخودایستا بودن بند را تعیین می‌کنند و شاخص گروه‌های مبتدا و کانون - که اولی می‌تواند بیشتر از یکی باشد - جایگاه سازه‌هایی‌اند که به انگیزه‌های کلامی دستخوش قلب نحوی می‌شوند. بدین ترتیب، با توجه به این نکته که هسته گروه عامل جایگاه متمم‌ساز «که» است، به تحلیل فرایند کافت در فارسی می‌پردازیم. مهم‌ترین مشکل تحلیل جانسون (۲۰۰۹) در تبیین داده‌های زبان فارسی این است که الگوی یادشده به تولید ساخت‌های دستوری نمی‌انجامد و توالی نادرستی از واژه‌ها به دست می‌دهد. در واقع، با توجه به هسته‌پایان بودن گروه زمان در فارسی و حرکت نهایی عنصر فعلی به هسته این گروه، اشتقاقی از نوع (26b)، به جای جمله خوش‌ساختی همچون (۲۷ - الف)، ساخت نادلخواه (۲۷ - ب) را تولید می‌کند:

(۲۷) الف. مادرش یک ساعت به داماد داد، پدرش هم یک انگشتر به داماد داد.

ب. !! مادرش به داماد یک ساعت، پدرش هم یک انگشتر داد.

طبق تحلیل جانسون، در جمله (ب)، سازه همسان در دو ساخت هم‌پایه - یعنی «به داماد داد» - از طریق فرایند گذر مشترک به شاخص گروه محمولی جابه‌جا شده و سپس فعل «داد» به هسته گروه زمان ارتقا یافته است. همچنین، فاعل هم‌پایه نخست به شاخص گروه زمان حرکت کرده و فاعل هم‌پایه دوم درجا مانده تا نهایتاً جمله نامطلوب (۲۷ - ب) تولید شده است. در کافت اهل زبان با حذف عناصر مشترک از هم‌پایه دوم، قصد برجسته‌سازی اطلاعات تازه‌ای را دارند که در ساخت هم‌پایه نخست نیامده‌اند. بنابراین، قلب نحوی در چنین سازه‌هایی و حرکت آنها به فرافکن‌های نقشی بالاتر از گروه زمان منطقی می‌نماید. فارغ از این‌که این جابه‌جایی‌ها به انگیزه مبتداسازی یا کانونی‌سازی صورت می‌گیرند، در تحلیل حاضر پیشنهاد می‌شود در فرایند کافت دو گروه عامل (ForceP) هم‌پایه می‌شوند و پس از حرکت عناصر ناهمسان به شاخص‌های گروه‌های نقشی مورد نظر (سازه FP به جای TopP یا FocP)، گروه زمان در ساخت هم‌پایه دوم حذف می‌شود. یک تمایز مهم میان سازوکار کافت در فارسی و انگلیسی، نشان می‌دهد که در فارسی سازه‌هایی بزرگ‌تر از گروه فعلی کوچک هم‌پایه می‌شوند. هَنکامِر (۱۹۷۹) و جانسون (۲۰۰۶) تصریح می‌کنند که در زبان انگلیسی، نه فعل کافته می‌تواند در بند درونه باشد (28a)، نه مرجع آن (28b):

- (28) a. *Alfonse stole the emeralds, and I think that Mugsy stole the pearls.
b. *I think that Alfonse stole the emeralds, and Mugsy stole the pearls.

این ویژگی که جانسون (۲۰۰۶) از آن به محدودیت نهی از درونه^۱ یاد می‌کند، فرایند کافت

در فارسی را شامل نمی‌شود:

(۲۹) الف. مادرش یک ساعت به داماد داد، و فکر می‌کنم (که) پدرش هم یک انگشتر به داماد داد.

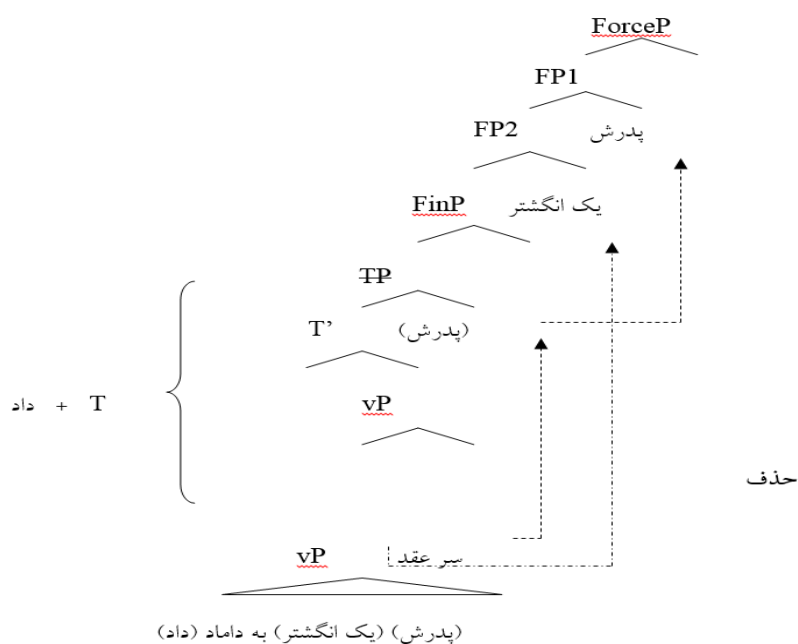
ب. داد.

ب. فکر می‌کنم (که) مادرش یک ساعت به داماد داد، و پدرش هم یک انگشتر به داماد داد.

از میان دو داده بالا، جمله (الف) به‌روشنی نشان می‌دهد که نه تنها در فارسی دو گروه فعلی هم‌پایه نمی‌شوند، بلکه حتی سازه‌ای بزرگ‌تر از گروه زمان در هم‌پایگی مشارکت می‌کند. با

توجه به آنچه گفته شد، در زبان فارسی دو گروه عامل در فرایند کافت هم‌پایه می‌شوند و پس از حرکت عناصر ناهمسان بند دوم به شاخص‌های فرافکن‌های نقشی، گروه زمان حذف می‌شود. براین اساس، اشتقاق نحوی (۳۰ - ب) در زیر را می‌توان به ساخت هم‌پایه دوم در جمله (۳۰ - الف) نسبت داد. طبق نمودار (ب) که صرفاً بازنمایی ساخت هم‌پایه دوم در (الف) است، سازه TP پس از بازنمون و در سطح آوایی حذف می‌شود و در نتیجه، عناصر ذیل آن از اشتقاق نحوی زدوده می‌شوند. در پی حذف سازه TP پس از بازنمون، عناصر درون آن - یعنی فروقید یا قید گروه فعلی «سر عقد» که به vP متصل شده، فعل سه‌طرفیتی «دادن» که برای بازبینی مشخصه تصریف خود به هسته گروه زمان متصل شده و گروه حرف اضافه‌ای «به داماد» که از سازه‌های مشترک میان دو ساخت هم‌پایه است - از اشتقاق حذف شده‌اند. در مقابل، دو گروه اسمی فاعل و مفعول که هر دو اطلاعات نو به‌شمار می‌روند و اولی پیشتر خود را به شاخص گروه زمان برکشیده، با حرکت به شاخص‌های دو گروه FP1 و FP2، مرز TP را پشت سر گذاشته‌اند و از فرایند حذف رهیده‌اند. بدین ترتیب، در فارسی حذف فعل از هم-پایه دوم (با یا بدون وابسته‌هایش)، با هر نامی که آن را بخوانیم، محصول بندزدایی است، و نه گذر مشترک:

(۳۰ - الف). مادرش سر عقد یک ساعت به داماد داد، پدرش سر عقد یک انگشتر به داماد داد.



با توجه به این که طبق فرضیه گروه متمم‌ساز گسسته، تعداد گروه‌های مبتدا می‌تواند بیش از یکی باشد، نمودار بالا قادر است جایگاه‌های بیشتری برای سازه‌هایی که دستخوش قلب نحوی می‌شوند، فراهم آورد:

(۳۱). مادرش سر عقد یک ساعت به داماد داد، (و) پدرش بعد از عروسی یک انگشتر به عروس داد.

در جمله بالا که سه سازه در ساخت همپایه دوم باقی مانده‌اند (یک قید و دو موضوع درونی)، یا می‌توان تعداد فرافکن‌های مبتدا را افزایش داد (ریتزی ۱۹۹۷)، یا باید فرض کرد که کل سازه VP با حرکت به شاخص یک گروه مبتدا، دستخوش قلب نحوی شده است.

در زیربخش ۱-۲ به سه ویژگی برجسته فرایند کافت اشاره شد. از مهم‌ترین پیامدهای تحلیل حاضر این است که می‌تواند توضیح مناسبی برای هر سه ویژگی پیش‌گفته فراهم آورد. براساس نخستین ویژگی، در روند کافت ناسازگاری تصریفی میان فعل کافته و مرجع‌اش مجاز است. با توجه به این که طبق نمودار (۳۰ - ب) و تحلیل مبتنی بر آن، هریک از ساخت‌های همپایه دارای گروه زمان مستقل خود است، به‌طور طبیعی انتظار می‌رود که هسته هریک از این دو گروه مشخصه‌های تصریفی خود را بر روی عنصر فعلی ارزش‌گذاری کند. اگر به پیروی از جانسون (۲۰۰۹)، فرایند کافت را همپایگی دو گروه فعلی در ذیل یک گروه زمان واحد بدانیم، نمی‌توانیم توضیح دهیم که چگونه تنها مشخصه شخص‌وشمار (Φ) این گروه دو ارزش متفاوت از فاعل‌های هریک از بندهای همپایه می‌گیرد و پیش از اعمال کافت و فرایند حذف آوایی، فعل‌ها را با دو تصریف شخص‌وشمار جداگانه ارزش‌گذاری می‌کند.

طبق ویژگی دوم، ملاحظه کردیم که در فرایند کافت می‌توان زنجیره‌های ناپیوسته‌ای از واژه‌ها را از ساخت همپایه دوم زدود. با این همه، می‌دانیم که قاعده حذف غالباً بر سازه‌های گسسته ساختار نحوی اعمال نمی‌شود (لزنیک ۲۰۰۱). بدین ترتیب، تحلیل حاضر که کافت در زبان فارسی را پیامد خروج سازه‌های غیرمشترک از درون گروه زمان همپایه دوم و حذف کل این گروه و عناصر باقی‌مانده در آن فرض می‌کند، می‌تواند به‌درستی توضیح دهد که چرا سازه‌های ناپیوسته در این فرایند از اشتقاق نحوی حذف می‌شوند؛ مانند داده‌های (۹ - ب) و (۱۱ - الف) که در زیر تکرار شده‌اند:

(۳۲). الف. بعد از دیپلم، سینا کتاب‌هایش رو به برادرش داد، (و) مینا کتاب‌هایش رو به

خواهرش داد.

ب. ایران روسیه رو در مرحله مقدماتی شکست داد، (و) فرانسه روسیه رو در نیمه‌نهایی

شکست داد.

براساس ویژگی سوم، که ناظر به محمول‌های مرکب است، حذف فعل سبک در فرایند کافت و به جای ماندن جزء غیرفعلی محمول مرکب میسر نیست. در واقع، با توجه به این که فعل یار در درون گروه زمان باقی می ماند و به همراه آن حذف می شود، به درستی پیش‌بینی می شود که در فرایند کافت حذف عنصر یادشده الزامی است. برآیند هر سه ویژگی پیش گفته، یعنی: (الف). همپایگی دو گروه عامل مستقل و امکان تظاهر تصریف‌های فعلی متفاوت؛ (ب). امکان حذف چند سازه ناپیوسته؛ و (پ). لزوم حذف جزء غیرفعلی محمول مرکب به همراه فعل سبک، در جمله خوش ساخت زیر مشاهده می شود:

(۳۳). من به همه می گم می خوام برم ورزشگاه پرسپولیس رو تشویق کنم،

برادرم به همه می گم می خواد بره ورزشگاه استقلال رو تشویق کنه.

جمله بالا به روشنی نشان می دهد که در فرایند کافتن فعل و وابسته هایش، سازه هایی به مراتب بزرگ تر از دو گروه فعلی با یکدیگر همپایه شده اند و ناپیوسته بودن اجزای به جای مانده، بر خروج آنها از درون محوطه محذوف دلالت می کند.

نکته آخر این که، در فرایند کافت باقی ماندن هریک از دو فعل اصلی یا کمکی به تنهایی، ساختی نادرستی تولید می کند؛ مانند نمونه زیر:

(۳۴). قبل از عید، مادر آشپزخانه را شسته بود، پدر حیاط را / *پدر حیاط را شسته / *پدر حیاط

را بود.

با توجه به تحلیل ارائه شده، کافت محصول خروج برخی از عناصر نحوی از درون بند خود و اعمال فرایند حذف بر گروه زمان و پس ماند های درون است. از آنجا که فعل اصلی و کمکی در مرحله ای از اشتقاق تشکیل یک خوشه فعلی می دهند، حتی اگر این دو فعل عزم رفتن شان بر رأی ماندن غالب بیاید، باز هم هیچ یک نمی تواند به تنهایی از گروه زمان خود خارج شود. به همین دلیل، در نمونه های بدساخت (۳۴) یکی از دو فعل نمی تواند مرز گروه زمان را پشت سر بگذارد و دیگری بماند و جور حذف بکشد.

در بخش بعدی به پیامدها و پرسش‌های این تحلیل می‌پردازیم و ضمناً به مزیت‌های نظری آن در برابر تحلیل جانسون (۲۰۰۹) اشاره می‌کنیم.

۴. پیامدها و پرسش‌ها

پیش از پرداختن به پیامدها و پرسش‌های تحلیل حاضر، باید دو نکته را دربارهٔ تحلیل جانسون یادآور شویم. نخست آن‌که طبق نمودار (26b)، از رهگذر حرکت فاعل هم‌پایهٔ نخست به شاخص زمان و بازبینی اصل فراقکن گسترده، مشخصهٔ حالت فاعل نیز در مطابقه با جفت تعبیرناپذیر آن بر روی هستهٔ گروه زمان، ارزش‌گذاری و بازبینی می‌شود و سپس مشخصهٔ حالت از روی هر دو عنصر بازبینی‌کننده و بازبینی‌شونده حذف می‌شود (هورنشتین و همکاران ۲۰۰۵). بنابراین در تحلیل بالا، مشخصهٔ حالت فاعل هم‌پایهٔ دوم بدون بازبینی به صورت منطقی می‌رسد که ناقض اصل خوانش کامل است؛ مگر آن‌که فرض کنیم مشخصهٔ حالت در هستهٔ گروه زمان تعبیرپذیر است و می‌تواند مشخصهٔ حالت هر دو فاعل را - از دور و نزدیک - بازبینی کند. نکتهٔ دوم این‌که معرفی یک گروه محمولی اضافه بر فراز گروه فعلی کوچک که تنها توجیه‌کنندهٔ فرایند کافت باشد، چندان منطقی و اقتصادی نمی‌نماید؛ به‌ویژه آن‌که بر فراز گروه زمان گره‌های نقش‌نمایی برای جابه‌جایی‌های کلامی در دسترس هستند و می‌توانند اعمال فرایند کافت را زمینه‌چینی کنند.

یکی از پیامدهای مطلوب تحلیلی که کافت را نتیجهٔ بندزدایی و قلب نحوی سازه‌های ناهمسان می‌داند، این است که می‌تواند نشان دهد که چرا داده‌هایی مانند (۳۵ - ب و پ) در زیر چندان مطلوب نیستند:

(۳۵). من قبل از پاییز چکیدهٔ مقاله را از طریق پست برای دبیرخانهٔ همایش فرستادم،

الف... دوستم قبل از پاییز چکیدهٔ مقاله را از طریق ایمیل برای دبیرخانهٔ همایش فرستاد.

ب...؟ دوستم قبل از پاییز چکیدهٔ مقاله را از طریق ایمیل برای دبیرخانهٔ همایش فرستاد.

پ...؟؟ دوستم قبل از پاییز چکیدهٔ مقاله را از طریق ایمیل برای دبیرخانهٔ همایش فرستاد.

طبق این تحلیل، تولید جمله‌های (ب) و (پ) منع نحوی ندارد، اما قلب سازه‌های مشترک و تکراری به‌انگیزه‌های کلامی و عدم حذف آنها منطقی به‌نظر نمی‌رسد. به‌عبارت دیگر، مبتداسازی یا کانونی‌سازی سازه‌ای که جفت همسان در هم‌پایهٔ نخست دارد، به‌دلایل کلامی

نامطلوب است؛ هرچند گاهی ممکن است بافت فرازبانی در شرایط خاص چنین مجوزی صادر کند.

آیا به کمک فرایندهای حذفی که در بخش حاضر معرفی شده‌اند، می‌توان داده‌های زیر را نیز تبیین کرد و اساساً ساخت‌های (۳۶) برون‌داد کدام‌یک از گونه‌های حذف‌اند:

(۳۶) الف. من این فوتبالیست‌ها رو ورزشکار واقعی نمی‌دونم، تو می‌دونی.

ب. سرمربی نگفته بود این بازیکن رو بخریم، من گفته بودم.

داده‌های بالا از نوع ساخت‌هایی مانند (۱۷ - پ) هستند و فرایند حذف گروه فعلی بر آنها اعمال شده است؛ با این تفاوت که موضوع درونی فعل اصلی در این ساخت‌ها از جنس بند است. در جمله (الف)، یک خرده‌جمله موضوع درونی فعل «دانستن» است (برای ساختار خرده‌جمله، نک: درزی ۱۹۹۶) و در جمله (ب) یک بند متممی ایستا جایگاه موضوع درونی فعل «گفتن» را اشغال کرده است:

(۳۷) الف... تو [این فوتبالیست‌ها رو ورزشکار واقعی] می‌دونی.

ب... من گفته بودم [این بازیکن رو بخریم].

در بازنمایی (الف) پس از خروج فعل «دانستن» از درون گروه فعلی کوچک، فرایند حذف بر این گروه اعمال شده و در نتیجه، خرده‌جمله از اشتقاق حذف شده است. در بازنمایی (ب) نیز همین سازوکار رخ داده است و پس از ارتقا و انضمام فعل «گفتن» به «بودن»، گروه فعلی کوچک به همراه بند متممی که در ذیل آن قرار دارد، از اشتقاق زدوده شده است. باین‌همه، همان‌گونه که در بازنمایی (۲۵) نشان دادیم، بند متممی در فارسی از طریق فرایند پس‌گذاری به سمت چپ گروه زمان متصل می‌شود. بنابراین، به نظر می‌رسد که حذف گروه فعلی پیش از پس‌گذاری گروه متمم‌ساز اعمال می‌شود و مجموعه گروه فعلی کوچک و سازه‌های درون آن را از اشتقاق می‌زداید. آیا نمی‌توان فرض کرد که در جمله (۳۷ - ب) فقط بند متممی، بعد از پس‌گذاری، دستخوش حذف شده است و نه گروه فعلی کوچک؟ داده‌هایی مانند (۳۸) در زیر که در آنها علاوه بر بند متممی، عناصر نحوی دیگری نیز حذف شده‌اند، این احتمال را منتفی می‌کنند. در این جملات، گذشته از بند متممی، جزء غیرفعلی محمول مرکب (مجبور/پیشنهاد)، یک موضوع درونی (باشگاه رو/ به باشگاه) و یک فروقید (در جلسه هیئت مدیره) حذف شده‌اند:

(۳۸) الف. سرمربی در جلسه هیئت مدیره باشگاه رو مجبور کرد که این بازیکن رو بخریم، من نکردم.

ب. کی در جلسه هیئت مدیره به باشگاه پیشنهاد داد که این بازیکن رو بخریم؟ من دادم.

با توجه به نمونه‌های بالا، می‌توان نتیجه گرفت که در ساخت دوم (من نکردم/ من دادم) گروه فعلی کوچک و همه سازه‌های ذیل آن از ساختار جمله زدوده شده‌اند. به همین ترتیب، در جمله (۳۷ - ب) نیز فرایندی مشابه بر گروه فعلی کوچک اعمال شده و در نتیجه بند متممی نیز دستخوش حذف شده است.

۵. نتیجه

در مقاله حاضر به معرفی و بررسی رایج‌ترین گونه‌های حذف به قرینه در زبان فارسی پرداختیم و ویژگی‌های نحوی هریک را برشمردیم. در این روند، با تمرکز بر فرایند حذف فعل از ساخت هم‌پایه دوم - که در سنت دستور زایشی کافت خوانده می‌شود - و تأکید بر تفاوت آن با حذف از هم‌پایه نخست - که نزد زبان‌شناسان با نام ارتقای گره راست شناخته می‌شود - نشان دادیم که در زبان فارسی سازوکار کافت محصول حذف گروه زمان و حرکت عناصر به‌جای‌مانده به جایگاه شاخص فرافکن‌های نقشی بالاتر از این گروه است. بنابراین، کافت در این زبان نوعی بندزدایی است که گروه زمان را پس از بازنمون حذف می‌کند. این سخن بدین معناست که از طریق فرایند گذر مشترک که جانسون (۲۰۰۹) در تحلیل کافت در انگلیسی به‌کار گرفته است، نمی‌توان پدیده حذف از هم‌پایه دوم در فارسی را تبیین کرد. افزون‌براین، با توجه به این‌که در زبان فارسی عنصر فعلی در روند بازبینی مشخصه قوی تصریف خود (uInfl) از درون گروه فعلی کوچک خارج می‌شود و به نزدیک‌ترین هسته نقش‌نمای متناظر، از جمله گروه نمود (AspP) یا گروه زمان (TP) انضمام می‌یابد، نتیجه گرفتیم که: اولاً، حذف گروه فعلی در فارسی به حذف فعل واژگانی و فعل سبک نمی‌انجامد، زیرا پیش از حذف آوایی، فعل در حوزه نحو از میدان حذف خارج شده است؛ ثانیاً، در این زبان پدیده شبه‌کافت که فعل اصلی را حذف می‌کند و فعل کمکی را نگه می‌دارد، وجود ندارد، زیرا این دو عنصر فعلی در نحو به هم منضم می‌شوند و نمی‌توان در سطح آوایی یکی را حذف کرد و دیگری را

نگه داشت. گفتنی است که طبق این تحلیل، «شدن» در جملات موسوم به مجهول و «داشتن» در ساخت‌های مستمر فعل کمکی نیستند و اولی فعل سبک و دومی فعل نمودی محسوب می‌شود (نک: انوشه ۱۳۹۴).

کتابنامه

۱. انوشه، مزدک (۱۳۹۴). «مسئله مجهول در زبان فارسی: رویکردی کمینه‌گرا». *پژوهش‌های زبانی*. ۶(۱): ۲۰-۱.
۲. درزی، علی و مزدک، انوشه (۱۳۸۹). «حرکت فعل اصلی در زبان فارسی، رویکردی کمینه‌گرا». *زبان‌پژوهشی*، ۲(۳): ۵۵-۲۱.
۳. شعبانی، منصور (۱۳۹۴). «ارتقای گره راست». *جستارهای زبانی*، ۲(۲۳): ۱۷۲-۱۵۱.
۴. کریمی، یادگار و حسن، آزموده (۱۳۹۴). «حذف گروه فعلی در زبان فارسی: مسئله همانندی و تجویز». *پژوهش‌های زبانی*، سال ۶(۲): ۱۰۱-۱۲۰.
5. Chomsky, N. (1972). "Some Empirical Issues in the Theory of Transformational Grammar". In: Paul Stanley Peters (ED). *Goals of Linguistic Theory* (63–130). Englewood Cliffs, NJ: Prentice-Hall.
6. Chomsky, N. (1995). *The Minimalist program*. Cambridge, MA: MIT Press.
7. Cinque, G. (1999). *Adverbs and Functional Heads, a Cross-Linguistic Perspective*. NY: Oxford University Press.
8. Craenenbroeck, J.V & Merchant, J. (2013). "Ellipsis phenomena". In: M.D. Dikken (ED). *The Cambridge Handbook of Generative Syntax* (701-745). Cambridge: Cambridge University Press.
9. Darzi, A. (1996) Word order, NP movement, and opacity conditions in Persian, Ph.D dissertation, University of Illinois at Urbana-Champaign.
10. Haegeman, L. (1995). *The Syntax of Negation*. Cambridge: Cambridge University Press.
11. Hankamer, Jorge (1979). *Deletion in Coordinate Structures*. NY: Garland.
12. Hornstein, N. & Nunes, J. (2002). "On asymmetries between parasitic gap and across-the-board constructions," *Syntax* 5: 26–54.
13. Hornstein, N. and Nunes, J., Grohmann, k.k. (2005). *Understanding Minimalism*. Cambridge: Cambridge University Press.
14. Jackendoff, R. S. (1971). "Gapping and related rules". *Linguistic Inquiry* 2:21–35.
15. Johnson, K. (2001). "What VP Ellipsis Can Do, and What it Can't, but not why". In: M. Baltin and Ch. Collins (EDs). *The Handbook of Contemporary Syntactic Theory*, (439-480). Oxford: Blackwell Publishing.

16. Johnson, K. (2006). "Gapping". In: M. Everaert and H. V. Riemsdijk (EDs). *The Blackwell Companion to Syntax* (II: 405-435). Oxford: Blackwell Publishing.
17. Johnson, K. (2009). "Gapping Is Not (VP-) Ellipsis". *Linguistic Inquiry* 40:289-328.
18. Lasnik, H. (2001) "Derivation and representation". In: M. Baltin and Ch. Collins (EDs). *The Handbook of Contemporary Syntactic Theory* (62-88). Oxford: Blackwell Publishers.
19. Postal, Paul M. (1974). *On Raising*. Cambridge: MIT Press.
20. Rizzi, L. (1997). "The fine structure of the left periphery". In: L. Haegeman (ED). *Elements of Grammar* (281-337). Dordrecht: Kluwer.
21. Roberts, I. (2001) "Head movement". In: M. Baltin and Ch. Collins (EDs). *The Handbook of Contemporary Syntactic Theory* (113-147). Oxford: Blackwell Publishers.
22. Ross, J. R. (1970). "Gapping and the order of constituents". In: M. Bierwisch and K. E. Heidolph (EDs). *Progress in linguistics* (249-259). The Hague: Mouton.
23. Sag, I. (1976). Deletion and Logical Form. Doctoral dissertation, MIT, Cambridge, MA.
24. Yoshida, M., Nakao, Ch. & Ortega-Santos, I. (2014). The syntax of ellipsis and related phenomena. In: A. Carnie, Y. Sato, and D. Siddiqi (EDs). *The Routledge Handbook of Syntax* (192-213). NY: Routledge.

مجله زبان‌شناسی و گویش‌های خراسان، دانشگاه فردوسی مشهد، علمی-پژوهشی، بهار و تابستان ۱۳۹۷، شماره پیاپی ۱۸

بررسی تاریخی و تطبیقی چند واج ایرانی باستان در گویش بلوچی بمپوری

دکتر زهره زرشناس (استاد گروه فرهنگ و زبانهای باستانی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران، ایران)^۱

دکتر موسی محمودزهی (دانشیار گروه زبان و ادبیات انگلیسی دانشگاه ولایت، ایرانشهر، زاهدان، ایران)^۲
بهجت قاسم زاده (دانشجوی دکتری گروه فرهنگ و زبانهای باستانی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران، ایران، نویسنده مسئول)^۳

چکیده

بمپوری، گویش بلوچی رایج در شهر تاریخی بمپور در شهرستان ایرانشهر است که بر اساس جدیدترین تقسیم‌بندی‌ها، در گروه گویش‌های جنوبی این زبان قرار می‌گیرد. با توجه به اینکه زبان بلوچی از کهن‌ترین زبان‌های ایرانی محسوب می‌شود و در تأثیرپذیری از زبان فارسی معیار تا حد زیادی محافظه‌کار بوده، بسیاری از گویش‌های آن، از جمله بمپوری برخی از ویژگی‌های زبان‌های کهن‌تر ایرانی را در خود حفظ کرده‌اند. در مقاله حاضر برخی از واج‌های ایرانی باستان که سیر تحول‌شان در این گویش با دوره میانه و جدید زبان‌های ایرانی متفاوت بوده است، از جمله واکه‌های مرکب /ai/، /au/، همخوان /v/، /g/، /k/، میانی و خوشه‌های همخوانی /θr/، /dz/، /št/ و /hv/ مورد بررسی قرار می‌گیرند و وجوه تشابه یا تفاوت آن‌ها با واج‌های دوره باستان، میانه و نو ایرانی مشخص می‌گردد، علاوه بر این، به فرایند گردش واکه‌ای و پیشین‌شدگی واکه‌ای در این گویش پرداخته می‌شود. در گام بعد هر کدام از واج‌های مورد نظر در این گویش با دو گویش بلوچی همجوار، یعنی دلگانی و لاشاری مقایسه می‌شوند و در پاره‌ای از موارد نیز مقایسه‌هایی با زبان رودباری کرمان صورت می‌گیرد.

تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۰۹/۱۹ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۰۴/۲۷

1. zzarshenas@gmail.com

2. m.mahmudzehi@yahoo.com

پست الکترونیکی:

3. b.ghasemzadeh72@yahoo.com

واژگان کلیدی: زبان بلوچی، گویش بُمپوری، واج‌شناسی تاریخی، فرایند گردش واژه‌ای، فرایند پیشین‌شدگی

۱. مقدمه

زبان بلوچی یکی از زبان‌های ایرانی شمال غربی است که در استان سیستان و بلوچستان، بخش‌هایی از استان‌های خراسان، گلستان، هرمزگان، کرمان در ایران و در ایالت بلوچستان پاکستان و بخش‌هایی از سند، پنجاب و کراچی گویشورانی دارد (دبیر مقدم، ۱۳۹۲: ۲۲۰). این زبان نام خود را از قوم بلوچ^۱ ساکن در جنوب شرقی ایران و جنوب غربی پاکستان گرفته است که در واقع نخستین ظهور آن‌ها در آثار تاریخی در حدودالعالم و نیز در کتاب احسن التقاسیم فی معرفه الاقالیم، با نام «بلوص» بوده است و دیگر نویسندگان آن زمان، مثلاً مسعودی، نام آن‌ها را در ترکیب با نام گروهی دیگر، به صورت بلوص و قوفص، برابر با کوچ و بلوچ در شاهنامه، آورده‌اند (الفنابین، ۱۹۸۹: ۳۵۰).

از منظر زبان‌شناسی تاریخی می‌توان تشابهاتی میان این زبان و زبان اوستایی و پارتی یافت، اما عناصری از زبان فارسی باستان و فارسی میانه نیز در این زبان به چشم می‌خورد (اشمیت، ۱۳۸۳: ۵۸۱-۵۸۴). قدمت کهن‌ترین منابع مکتوب به زبان بلوچی به حدود کمتر از دو قرن می‌رسد؛ به همین دلیل اطلاعاتی از وضع دوران گذشته‌تر این زبان در دست نیست؛ اما به کمک مطالعات زبان‌شناسی تاریخی و تطبیقی می‌توان اطلاعاتی از وضع گذشته‌تر آن به دست آورد. این مطالعات نشان داده است که زبان بلوچی نسبت به بعضی از زبان‌های ایرانی، از جمله فارسی، ویژگی‌های بیشتری از زبان‌های ایرانی باستان و میانه را حفظ کرده است و از این نظر جایگاه ویژه‌ای دارد (ارانسکی، ۱۳۷۸: ۱۳۲-۱۳۶). میان گونه‌های مختلف زبان بلوچی، که بخش بزرگی از مرزهای ایران و پاکستان را در بر گرفته و از نظر تعداد گویشوران

۱. «بر اساس منابع تاریخی، مانند شاهنامه و تواریخ اسلامی، بلوچ‌ها قومی ایرانی بوده‌اند و همیشه در کنار سایر ایرانیان مانند پارس‌ها، پارت‌ها، مادها، گیل‌ها و دیگر اقوام ایرانی به سر می‌برده‌اند. ایرج افشار سیستانی که نظریات جمعی از پژوهشگران نژادشناس را مورد بررسی قرار داده است، از مجموع نظریات آن‌ها چنین نتیجه‌گیری می‌کند: قوم بلوچ از روزگاران کهن در این سرزمین ساکن بوده‌اند و قدمت آنان به تاریخ مدون ایران می‌رسد. بنابراین باید قبول کرد که قوم بلوچ، آریایی‌نژاد و به بیان دیگر ایرانی‌نژاد هستند» (محمودزهی، ۱۳۷۸: ۸).

و تنوع و تعدد گویش‌ها زبان ایرانی قابل توجهی محسوب می‌شود^۱، تفاوت‌های چشم‌گیری وجود دارد و تفاوت‌های آوایی، صرفی و نحوی را در بر می‌گیرد، به گونه‌ای که در پاره‌ای از موارد گویشوران بلوچی‌زبان یک منطقه قادر به درک سخن گویشوران منطقه‌ای دیگر نیستند. در مطالعات اولیه و بنا بر نظر ویلهلم گایگر^۲، زبان بلوچی به دو گروه گویشی شمالی (= سرحدی) و جنوبی (= رخشانی) تقسیم می‌شود. بر اساس این تقسیم‌بندی گویش مردم نواحی اطراف خط ساحلی دریای عمان در پاکستان و ایران در گروه شمالی و گویش بلوچ‌های ساکن در کشورهای حوزه خلیج فارس جزو گروه جنوبی قلمداد شده و گویش رایج در نواحی میان این دو خط شمالی و جنوبی، مانند خاران و پنجگور در پاکستان، سراوان، بمپور و لشار در ایران به عنوان حلقه اتصال دو گویش شمالی و جنوبی در نظر گرفته شده‌اند (جهانی، ۱۹۸۹: ۶۷).

گرایسون^۳ دو گروه شمالی و جنوبی را به عنوان گویش‌های زبان بلوچی کنار گذاشت و در یک تقسیم‌بندی جدید دو گروه شرقی و غربی را مطرح کرد. پس از او مورگن استیرنه^۴ و یوزف الفنباین^۵ طبقه‌بندی زبان بلوچی به دو گروه عمده شرقی و غربی را می‌پذیرند (جهانی، ۱۹۸۹: ۶۷) و الفنباین که تلاش‌هایش در طبقه‌بندی زبان بلوچی برجسته است، در ابتدا زبان بلوچی را به گروه عمده شرقی و غربی و پس از آن گویش غربی را به شش زیرگروه رخشانی، سراوانی، کچی، لشاری، گویش‌های فرعی تر سواحل دریای عمان در ایران و پاکستان تقسیم‌بندی می‌کند (۱۹۸۹: ۳۵۹). بنابر این تقسیم‌بندی، گویش مردم بمپور در گروه گویش لشاری قرار می‌گیرد.

الفنباین در تقسیم‌بندی خود برای بلوچ‌های ساکن در داخل و اطراف کشورهای حوزه خلیج فارس گویش مستقلی در نظر نیاورده است و هم‌چنین در این تقسیم‌بندی به وضع گفتاری دسته‌های کوچکی از بلوچ‌های ساکن در کشورهای آفریقایی و اروپایی هیچ اشاره‌ای

۱. به نقل از کرن (۲۰۰۵: ۳۷)، الفنباین تعداد گویشوران این زبان را ۳/۵ میلیون، جهانی ۴/۵ میلیون و اربوال میان ۶ تا ۷ میلیون تخمین زده است.

2. Wilhelm Geiger
3. George Grierson
4. George Morgenstierne
5. Josef Elfenein

نکرده است. در تقسیم‌بندی الفنباین به تمام گویش‌های فرعی و زیرگویش‌های زبان بلوچی پرداخته نشده، به عنوان مثال مردم ایرانشهر و بمپور به یک گویش فرعی سخن می‌گویند که نمی‌توان آن را وابسته به هیچ‌کدام از دو گروه لاشاری یا سراوانی دانست (محمودزهی، ۱۳۷۸: ۲۳).

نیل^۱ و والری کارلتون^۲ یک تقسیم‌بندی سه‌وجهی برای گویش‌های زبان بلوچی قائل هستند: ۱- شرقی، ۲- جنوبی (= ساحلی و مکرانی) ۳- غربی (= رخشانی). آن‌ها اعتقاد دارند که گویشوران گویش‌های شرقی و غربی مانع بسیار بزرگی در درک گفتار یکدیگر دارند و به نظر آن‌ها تفاوت‌های گویش‌های غربی و جنوبی نیز قابل توجه است (۱۹۸۷: ۹).

در جدیدترین تقسیم‌بندی گویش‌های زبان بلوچی که جهانی و کرن در سال ۲۰۰۹ انجام داده‌اند، نظریه وجود سه گروه گویشی غربی، شرقی و جنوبی همچنان مورد توافق است. آن‌ها تصریح کرده‌اند که این تقسیم‌بندی بسیار کلی است، زیرا برخی از گویش‌های بلوچی همچون گویش بلوچی رایج در سراوان در ایران، ویژگی‌های مشترک میان بلوچی غربی و جنوبی را دارد (دبیرمقدم، ۱۳۹۲: ۲۴۱).

گویش بلوچی رایج در شهر بمپور، یکی از گویش‌های گروه جنوبی زبان بلوچی محسوب می‌شود و تقریباً در مرکزی‌ترین بخش این گروه قرار گرفته است. شهر بمپور به جهت وجود قلعه باستانی بمپور^۳ در شمال آن، دارای اهمیت تاریخی است و از شمال به شهر بزمان، از شرق به شهر ایرانشهر، از جنوب به شهر لاشار در شهرستان نیک‌شهر و از غرب به شهر دلگان محدود می‌شود. در تمام شهرهای اطراف بمپور گونه‌های مختلفی از زبان بلوچی رایج است که از نظر آواشناسی، صرف و نحو با هم تفاوت‌ها و تشابهاتی دارند. علاوه بر این، شهر بمپور تا شهر کهنوج در شهرستان کرمان فاصله چندانی ندارد و گویش رودباری رایج در این شهر نیز تشابهاتی با زبان بلوچی دارد.

1. Martin. G. Neil

2. Valerie Carlton

۳. بنا بر تحقیقات باستان‌شناسی، قدمت این قلعه به دوره‌های اشکانی و ساسانی برمی‌گردد و با توجه به نوع معماری می‌توان زمان بنای آن را همزمان با قلعه دختر در کرمان و ارگ بم دانست.

یکی از موضوعاتی که در رده‌بندی زبان‌ها و گویش‌های اهمیت به‌سزایی دارد، بررسی واج‌های هر زبان یا گویش است. در مقاله حاضر که به بررسی تاریخی (مطالعه در زمانی) چند واج کهن ایرانی باستان در گویش بمپوری و نیز بررسی آن واج‌ها در گویش‌های همجوار (مطالعه هم‌زمانی) می‌پردازد، لازم است که برخی از واژه‌های بمپوری با معادل آن‌ها در زبان‌های دوره باستان، میانه و نو^۱ سنجیده شده و در گام بعد با گویش‌های دلگانی، لاشاری و زبان رودباری مقایسه گردند.^۲

داده‌های این پژوهش عمدتاً به صورت میدانی و با ضبط صدا یا پر کردن پرسش‌نامه جمع‌آوری شده و در بخش کتابخانه‌ای پژوهش، مبنا کتاب‌ها، پایان‌نامه‌ها و مقالاتی است که در زمینه این موضوع به نگارش درآمده است.

۲. پیشینه تحقیق

مطالعه بر روی زبان بلوچی از قرن ۱۹ میلادی با حضور انگلیس‌ها در هند و علاقه آن‌ها به زبان‌های رایج در قلمروشان آغاز شد و اولین آثار مکتوب در شناخت این زبان به صورت کتابچه‌هایی در زمینه نکات دستوری، متون و واژه‌نامه‌ها انتشار یافت. از اولین کسانی که به مطالعه علمی واج‌های زبان بلوچی پرداخت، می‌توان ویلهلم گایگر را نام برد که پس از انتشار مقاله‌ای در زمینه ریشه‌شناسی برخی واژه‌های بلوچی (۱۸۹۰)، به بررسی واج‌شناسی تاریخی (۱۸۹۱) این زبان پرداخت. علاوه بر او می‌توان به تحقیقات اسپونر (۱۹۶۷) و (۱۹۷۱) در زمینه

۱. زبان بلوچی یکی از زبان‌های ایرانی شمال غربی است که برخی از عناصر زبان‌های جنوب غربی را هم در خود حفظ کرده است، به همین دلیل واج‌های ایرانی موجود در گویش بلوچی بمپوری علاوه بر زبان اوستایی و پارتی با زبان‌های فارسی باستان، فارسی میانه و فارسی نو نیز مقایسه می‌شوند و در صورت امکان معادل هر واژه در هر کدام از این زبان‌ها آورده می‌شود.

۲. شهر بمپور از غرب به شهر دلگان در شهرستان ایرانشهر و از جنوب به شهر لاشار در شهرستان نیکشهر محدود است. گویش بلوچی دلگانی، گویشی است که بسیار تحت‌تأثیر فارسی قرار گرفته و گویش لاشاری از اصیل‌ترین گویش‌های زبان بلوچی محسوب می‌شود. این سه گویش از نظر صرف و نحو با هم تفاوت‌هایی دارند و سه گونه گویشی مجزا قلمداد می‌شوند. علاوه بر این، رودباری نزدیک‌ترین همسایه زبانی غیربلوچی گویش بمپوری است و مقایسه آن با این گویش لازم به نظر می‌رسد.

زبان بلوچی رایج در ایران و نیز مقالات الفنباین (۱۹۸۹) در معرفی زبان بلوچی و تفاوت‌های گویش‌های آن اشاره کرد.

در زمینه واج‌شناسی تاریخی زبان بلوچی، علمی‌ترین و جدیدترین کاری که تا کنون انجام گرفته، کتاب دستور تاریخی زبان بلوچی، اثر اگنس کرن است که در بخشی مفصل واج‌های زبان بلوچی را با واج‌های دوره‌های مختلف زبان‌های ایرانی مقایسه کرده است. آنچه در کتاب اگنس کرن با عنوان زبان بلوچی مورد بررسی قرار می‌گیرد، زبان بلوچی معیار است، حال آنکه در میان گویش‌های گوناگون زبان بلوچی تفاوت‌ها بسیار چشم‌گیر و قابل توجه است. به عنوان مثال /dz/* ایرانی باستان در سه گویش بلوچی دلگانی، بمپوری و لاشاری ایران به سه صورت متفاوت ظاهر می‌شود. این خوشه همخوانی در گویش دلگانی، با تأثیرپذیری از زبان‌های ایرانی جنوب غربی، از جمله رودباری، به /d/ و در گویش لاشاری مانند زبان‌های شمال غربی به /z/ تبدیل می‌شود، حال آنکه در گویش بمپوری که در حد وسط این گویش‌ها قرار دارد، تحول /dz/* هم به صورت /d/ و هم به صورت /z/ دیده می‌شود و این در حالی است که شهرهای دلگان، بمپور و لشار در فاصله چندانی از هم قرار نگرفته‌اند.

از جمله کارهایی که در ایران و در زمینه واج‌شناسی تاریخی زبان بلوچی و گویش‌های آن انجام شده می‌توان به رساله دکتری دکتر موسی محمودزهی با عنوان «مقایسه زبان بلوچی با زبان‌های ایرانی باستان» (۱۳۷۸) و پایان‌نامه کارشناسی ارشد بهجت قاسم‌زاده با عنوان «بررسی زبان‌شناسانه گویش بلوچی دلگان» (۱۳۹۰) اشاره کرد که هریک در بخشی مستقل به واج-شناسی تاریخی در زبان بلوچی و به ویژه گویش‌های متداول آن در ایران پرداخته‌اند. با این حال اثری که در آن یکی از گویش‌های زبان بلوچی به صورت تاریخی با زبان‌های دوره‌های گوناگون زبان‌های ایرانی و سپس گویش‌های هم‌جوار مقایسه شده باشد، تا کنون انجام نشده است.

۳. طرح مسأله

۳.۱. واکه‌ها

در این گویش علاوه بر سه واکه کوتاه /a/، /e/، /o/ و سه واکه بلند /ā/، /ī/، /ū/، دو واکه مرکب /iə/ و /uə/ نیز وجود دارد که بازمانده واکه‌های مرکب /ai/ و /au/ ایرانی باستان

هستند، علاوه بر این آثاری از فرایند گردش واکه‌ای ایرانی باستان و پیشین‌شدگی واکه‌ای در این گویش قابل مشاهده است که در ادامه به بررسی و تحلیل آن‌ها پرداخته می‌شود.

۳. ۱. ۱. واکه مرکب /ai/

واکه مرکب /ai/ ایرانی باستان یا /aē/، /ōi/ اوستایی، که در زبان فارسی میانه و پارتی به /ē/ (= یای مجهول) و در فارسی نو به /ī/ (= یای معروف) تبدیل شده، در این گویش معمولاً به واکه مرکب /iə/ تبدیل می‌شود، به عنوان مثال:

بمپوری	فارسی نو	فارسی میانه	پارتی	فارسی باستان	اوستایی	ایرانی باستان
diəh	دیو	dēw	dēw	daiva-	daēva-	_____
kiən	کینه	kēn	kēn	_____	_____	*kainā
miəš	میش	mēš	mēš	_____	maēša-	*maiša-
niəm	نیم، نیمه	nēm	nēm	_____	naēma-	*naima-
piəš	پیش	pēš	pēš	_____	_____	*paišiya-
tiəz	تیز	tēz	*tēž	_____	taēža-	*taija-
hiəš	خویش	xwēš	wxēbēh	*huvaišiya-	x ^v aēθya-	*hvaiθya-
ziən	زین	zēn	zēn	_____	zaēnu-	*zainu-

تحول واکه مرکب /ai/ ایران باستان به /iə/ کمابیش در بسیاری از گویش‌های زبان بلوچی قابل مشاهده است (کرن، ۲۰۰۵: ۱۵۰-۱۵۱)، (گایگر، ۱۸۹۱: ۴۱۰)، (الفنباین، ۱۹۸۹: ۶۳۳)، (جهانی، ۱۹۸۹: ۸۰)، (محمودزهی، ۱۳۷۸: ۶۶) و میزان بسامد آن به دیرینگی، محافظه‌کاری و همسایگان زبانی هر گویش بستگی دارد، به عنوان مثال این تحول در گویش دلگانی که بسیار تحت تأثیر زبان فارسی است، کمتر از گویش بمپوری به چشم می‌خورد، حال آنکه میزان بسامد آن در گویش محافظه‌کاری مانند لشاری بسیار بیشتر از گویش بمپوری است (قاسم‌زاده، ۱۳۹۰: ۵۴). این تحول در زبان رودباری نیز تا حدی مشاهده می‌شود (مطلبی، ۱۳۸۵: ۱۰) و می‌توان آن را یکی از ویژگی‌های مشترک میان زبان بلوچی و زبان رودباری قلمداد کرد.

۳. ۲. ۱. واکه مرکب /au/

واکه مرکب /au/ ایرانی باستان یا /aō/، /əo/ اوستایی، که در زبان فارسی میانه و پارتی به /ō/ (= واو مجهول) و در فارسی نو به /ū/ (= واو معروف) تبدیل شده، در این گویش معمولاً به واکه مرکب /uə/ تبدیل می‌شود، به عنوان مثال:

بمپوری	فارسی نو	فارسی میانه	پارتی	فارسی باستان	اوستایی	ایرانی باستان
buə(y)	بو	bō(y)	bōy	_____	baoði-	*baudi-
duəst	دوست	dōst	zōš	dauštar-	*zaoša-	_____
doruağ	دروغ	drōg	drōγ	drauga-	draoγa-	*drauga-
guəš	گوش	gōš	gōš	gauša-	gaoša-	_____
kuəh	کوه	kōf	kōf	kaufa-	kaofa-	_____
kuər	کور	kōr	kōr	_____	_____	*kaura-
ruəgen	روغن	rōgn	rōγn	_____	raoγna-	*raugna-
ruəšen	روشن	rōšn	rōšn	_____	raoxšna-	*rauxšna-

واکه مرکب /au/ ایرانی باستان در بسیاری از گویش‌های زبان بلوچی به واکه /uə/ تبدیل شده است (کرن، ۲۰۰۵: ۱۵۲)، (گایگر، ۱۸۹۱: ۴۱۰)، (الفنباين، ۱۹۸۹: ۶۳۱)، (جهانی، ۱۹۸۹: ۸۰)، (محمودزهی، ۱۳۷۸: ۶۶) و میزان بسامد آن با توجه به دیرینگی، محافظه‌کاری و همسایگان زبانی هر گویش متغیر است، به عنوان مثال در گویش بلوچی دلگانی که بسیار تحت تأثیر زبان فارسی قرار گرفته است، میزان بسامد این تحول در مقایسه با گویش بمپوری کم‌تر و در گویش بلوچی لاشاری که گویشی بسیار محافظه‌کار است، میزان بسامد آن بیشتر است (قاسم‌زاده، ۱۳۹۰: ۵۴ و ۵۵). این تحول در زبان رودباری نیز تا حدی مشاهده می‌شود (مطلبی، ۱۳۸۵: ۱۱) و می‌توان آن را یکی از ویژگی‌های مشترک میان زبان بلوچی و زبان رودباری قلمداد کرد.

۳. ۱. ۳. فرایند گردش واکه‌ای

در زبان‌های ایرانی باستان هر یک از ریشه‌ها، ماده‌ها، پیشوندها، پسوندها و اجزای صرفی ممکن است به سه صورت ظاهر شوند: صورت ضعیف که /a/ ندارد، صورت افزوده که /a/ دارد و صورت قوی که /ā/ دارد

به جانشین شدن $\bar{a}$ به جای a یا حذف a در ریشه‌ها و ماده‌ها و پیشوندها و پسوندها و اجزای صرفی، گردش واکه‌ای می‌گویند. گردش واکه‌ای به منظوره‌ای خاصی انجام می‌پذیرد: مثلاً از صورت ضعیف ریشه، صفت مفعولی گذشته و صفت فاعلی گذشته و از صورت قوی ریشه، فعل واداری ساخته می‌شود (ابوالقاسمی، ۱۳۸۹: ۵).

در ایرانی میانه غربی و نیز فارسی دری واکه‌ها گردش نمی‌کنند؛ اما اثر گردش واکه‌های ایرانی باستان را در فعل‌های «نشستن»، «نشاستن»، «تفتن»، «تافتن»، «تختن»، «تاختن» که یکی با داشتن $/a/$ ایرانی باستان، لازم و دیگری با داشتن $/\bar{a}/$ ایرانی باستان، متعدی است، می‌بینیم. (همان: ۸)

در زبان بلوچی^۱ و نیز گویش بمپوری، واکه‌ها به اندازه واکه‌های ایرانی باستان، گردش ندارند، اما نشانه‌هایی از این فرایند در آن‌ها قابل مشاهده و بررسی است، که تأییدکننده دیرینگی و اصالت زبان بلوچی و گویش بمپوری می‌باشد.

در این گویش، افعالی وجود دارند که یک صورت آن‌ها با داشتن واکه ساده، لازم و صورت دیگر با داشتن واکه مرکب، متعدی محسوب می‌شود. به عنوان مثال، به نظر می‌رسد که مصدر «sočag: سوختن» در این گویش از صورت ضعیف ریشه یعنی «-suk» و مصدر «suəčag: سوزاندن» از صورت قوی ریشه یعنی «-sauk» ساخته شده باشد. بر همین اساس مصدر «rečag: ریختن» (در معنای لازم) در این گویش، باید از صورت ضعیف ریشه یعنی «-rik» و مصدر «riəčag: ریختن» (در معنای متعدی) باید از صورت قوی ریشه یعنی «-raik» ساخته شده باشد. این ویژگی در گویش دلگانی، با تأثیرپذیری از زبان فارسی، از میان رفته است (قاسم‌زاده، ۱۳۹۰: ۵۵) و به عنوان مثال مصدر «سوزاندن» در این گویش، مانند زبان فارسی از افزودن پسوند متعدی‌ساز $-\bar{a}n/$ به بن حال و به صورت «sūzānden» ساخته می‌شود. اما در گویش لشاری و زبان رودباری این فرایند قابل ملاحظه است (قاسم‌زاده، ۱۳۹۷: ۷۵)، (مطلبی، ۱۳۸۵: ۱۱) و می‌توان آن را از ویژگی‌های مشترک برخی از گویش‌های زبان بلوچی و زبان رودباری قلمداد کرد.

۱. (محمودزهی، ۱۳۷۸: ۷۸ و ۷۹) برای اولین بار به وجود نشانه‌هایی از این فرایند در زبان بلوچی اشاره کرده است.

در افعال واداری این گویش نیز می‌توان نشانه‌هایی از این فرایند را دید. در این گویش افعال واداری با افزودن پسوند /-yiən/ به بن حال و تبدیل واکه کوتاه /a/ به واکه بلند /ā/ ساخته می‌شوند؛ که یادآور فرایند گردش واکه‌ای در ایرانی باستان است، به عنوان مثال:

gwazag «گذشتن» / gwāzyiənag «گذراندن»

čarag «چریدن» / čāryiənag «چراندن»

tačag «تازیدن» / tāčyiənag «تازاندن»

čašag «چشیدن» / čāšyiənag «چشاندن».

علاوه بر این در ماده‌های مضارع و ماضی چند فعل این گویش می‌توان ردپایی از این فرایند را یافت. به عنوان مثال، ماده مضارع مصدر «warag: خوردن» «war-» و ماده ماضی آن «wā(rt)-» است، و به نظر می‌رسد ماده مضارع بازمانده صورت قوی ریشه و پسوند -a و ماده ماضی بازمانده صورت قوی ریشه و پسوند صفت مفعولی ساز -ta باشد. این مسئله در مورد مصدر «barag: بردن» که ماده مضارع آن «bar-» و ماده ماضی آن «bā(rt)-» است، نیز صادق است.

۳. ۱. ۴. فرایند پیشین‌شدگی واکه‌ای

در این گویش، در پاره‌ای از موارد واکه /ū/ میانی ایرانی باستان، میانه و نو که واکه‌ای پسین است، به واکه میانی /i/ که واکه‌ای پیشین است، تبدیل می‌شود و برای یک واژه دو گونه آزاد^۱ تلفظی به وجود می‌آید. این تحول در این گویش بر اساس فرایند «پیشین‌شدگی واکه‌ای»^۲ صورت می‌گیرد. بر اساس این فرایند، واکه یا واکه‌هایی که از نظر جایگاه تولید با پس زبان و یا میان زبان تولید می‌شوند، ممکن است در اثر فرایند بافت واژگانی یا قیاسی به واکه یا واکه‌هایی تبدیل شوند که ویژگی تولید با پیش زبان را به خود می‌گیرند. یکی از نمونه‌های این تغییر تاریخی تبدیل واکه /ū/ پسین به /i/ پیشین در گویش بمپوری است، به عنوان مثال:

۱. گونه آزاد یا گوناگونی آزاد (free variant) به معنی امکان جانشینی دو آوا در یک بافت آوایی است، بدون اینکه این جانشینی منجر به تمایز معنایی شود (مدرسی قوامی، ۱۳۹۴: ۱۹۸).

۲. آنتونی آرلاتو پیشین‌شدگی واکه‌ای را در زمره هم‌گونی‌های واکه‌ای مطرح کرده که خود از فرایندهای عمومی تحول اصوات در همه زبان‌های جهان است (آرلاتو، ۱۳۷۳: ۱۲۲-۱۲۳).

ایرانی باستان	اوستایی	فارسی باستان	پارتی	فارسی میانه	فارسی نو	بمپوری
*būta-	_____	_____	būd-	būd-	بود-	būt-/ bīt-
dūta-	_____	_____	dūd	dūd	دود	dūt/ dīt
*yātūka-	yātū-	_____	jādūg	jādūg	جادو	jātūg/ jātīg
*nūn	nū(rəm)	nūram	nūn	anūn	اکنون	nūn/ nīn
*gūθa-	gūθa-	_____	_____	gūh-	گه	gūt/ gīt
*tanūra-	tanūra-	_____	_____	tanūr	تنور	tarūn/ tarīn
_____	_____	*parθūka-	_____	pahlūk	پهلو	pahlūg/ pahlīg
*sūta-	_____	_____	sūd	sūd	سود	sūt/ sīt

فرایند پیشین‌شدگی در بسیاری از گویش‌های زبان بلوچی وجود دارد و میزان بسامد آن در گویش‌های گوناگون متفاوت است^۱، به عنوان مثال، درحالی‌که در گویش بمپوری معمولاً برای تلفظ واژه‌های دارای واکه /ū/ میانی دو گونه آزاد وجود دارد، در گویش دلگانی آن واژه‌ها معمولاً مانند زبان فارسی، تنها یک گونه تلفظی دارند و تحول واکه /ū/ ایرانی به /i/ به ندرت صورت می‌گیرد. (قاسم‌زاده، ۱۳۹۰: ۳۱) در بلوچستان ایران هرچه بیشتر به سمت جنوب می‌رویم، تحول واکه پسین /ū/ به واکه پیشین /i/ بیشتر به چشم می‌خورد، به‌طوری‌که در گویش لاشاری واژه‌های دارای این واکه تحت‌تأثیر فرایند پیشین‌شدگی معمولاً با واکه /i/ تلفظ می‌شوند و برای هر واژه دو گونه تلفظی وجود ندارد.

فرایند پیشین‌شدگی واکه‌ای و تبدیل واکه /ū/ میانی به /i/ که به روشنی در گویش‌های بلوچی رایج در بلوچستان ایران، به‌ویژه بخش‌های میانی و جنوبی قابل مشاهده است، فرایندی خاص زبان بلوچی نیست و در بسیاری از زبان‌ها و گویش‌های ایرانی از جمله بختیاری، کردی، بهدینی، کرمانی، شوشتری، نائینی، خوانساری و غیره نیز وجود دارد (محمودزهی، ۱۳۹۳: ۱۸۱ و ۱۸۴).

۱. محمودزهی (۱۳۹۳: ۱۷۴-۱۸۸) در مقاله‌ای با عنوان «نمونه‌ای از فرایند پیشین‌شدگی واکه‌ای در مطالعات تاریخی زبان بلوچی» به صورت مفصل به بررسی این فرایند در زبان بلوچی پرداخته و کرن (۲۰۰۵: ۱۴۲) تنها به تبدیل شدن واکه /ū/ به واکه /i/ در برخی از گویش‌های زبان بلوچی اشاره کرده است.

۲.۳. همخوان‌های ساده

تعدادی از همخوان‌های ساده ایرانی در گویش بمپوری بدون تغییر باقی مانده‌اند، اما برخی از همخوان‌های این گویش در مقایسه با زبان‌های ایرانی دوره باستان، میانه و نو سیر تحول متفاوتی داشته‌اند که در ادامه به بررسی تاریخی و تطبیقی هر کدام پرداخته می‌شود:

۳.۲.۱. همخوان /v/ آغازی

همخوان /v/ آغازی ایرانی باستان، که در فارسی میانه و پارتی معمولاً به صورت /w/ و در فارسی نو به صورت /b/، /g/ یا /go/ باقی مانده، در این گویش معمولاً پیش از واکه /a/ و /ā/ به /gw/ و پیش از سایر واکه‌ها به /g/ تبدیل می‌شود، به عنوان مثال:

بمپوری	فارسی نو	فارسی میانه	پارتی	فارسی باستان	اوستایی	ایرانی باستان
gwāt	باد	wād	wād	_____	vāta-	*vāta-
gwap-	باف-	wāf-	waf-	_____	_____	*vāfa-
gwār-	بار-	wār-	wār-	_____	vāra-	*vāra-
gwarag	بره	warrag	warrag	_____	varan-	*varnaka-
gwānk	بانگ	wāng	wāng	_____	_____	*vanka-
giaš	بیش	wēš	wēš	_____	_____	*vasyah-
gend-	بین-	wēn-	wēn-	vaina-	vaēna-	_____
geyābān	بیابان	wiyābān	wiyābān	_____	_____	*vi-vāpāna-

همخوان /v/ آغازی ایرانی باستان در بسیاری از گویش‌های زبان بلوچی به /gw/ یا /g/ تبدیل می‌شود (کرن، ۲۰۰۵: ۹۸)، (گایگر، ۱۸۹۱: ۴۱۳)، (محمودزهی، ۱۳۷۸: ۸۳) و در پاره‌ای از موارد این همخوان مانند زبان فارسی و احتمالاً با تأثیرپذیری از آن به صورت /b/ تحول می‌یابد، به عنوان مثال در گویش دلگانی که بسیار تحت تأثیر زبان فارسی است، بسامد تحول /v/ آغازی به /b/ بیشتر از گویش بمپوری است، درحالی‌که این تحول در گویش لاشاری به‌ندرت قابل مشاهده است و در این گویش /v/ آغازی در بسیاری از موارد به /gw/ یا /g/ تبدیل می‌شود (قاسم‌زاده، ۱۳۹۰: ۴۷)، (قاسم‌زاده، ۱۳۹۷: ۸۳).

این تحول در زبان رودباری نیز تا حدی قابل مشاهده است (مطلبی، ۱۳۸۵: ۴۷) و می‌توان آن را یکی از ویژگی‌های مشترک میان زبان بلوچی و زبان رودباری قلمداد کرد. علاوه بر این،

در متون پازند نیز این ابدال دیده می‌شود. تحول /v/ آغازی ایرانی میانه به /g(w)/ طبق شواهد باقی‌مانده، یکی از ویژگی‌های کرمانی باستان است که بر اساس آن منشاء پازندنویسی را از کرمان دانسته‌اند (تفضلی، ۱۳۷۶: ۱۱۹). بنابراین می‌توان تحول /v/ آغازی ایرانی باستان به /g(w)/ را یکی از ویژگی‌های مشترک کرمانی و بلوچی باستان یا یکی از ویژگی‌هایی دانست که تحت تأثیر زبان کرمانی وارد بلوچی شده است.

۳.۲.۲. همخوان /f/

همخوان سایشی /f/ ایرانی باستان که در پارتی، فارسی میانه و فارسی نو به همان صورت باقی مانده است، در این گویش معمولاً به همخوان انسدادی /p/ تبدیل می‌شود، به عنوان مثال:

ایرانی باستان	اوستایی	فارسی باستان	پارتی	فارسی میانه	فارسی نو	بمپوری
*fra-māya-	_____	_____	framāy-	framāy-	فرمای-	parmāy-
*fra-ištaka-	fraēšta-	_____	frēštag	frēstag	فرشته	periaštag
*fra-raipa-	_____	_____	_____	frēb	فریب	periap
*fra-dāta-	fra-δāta-	_____	_____	frayād	فریاد	peryât
*vafra-	vafra-	_____	wafr	wafr	برف	barp
*hafta-	hafta-	_____	haft	haft	هفت	hapt
*vāfa-	_____	_____	waf-	wāf-	باف-	gwap-
*nāfa-	nāfa-	_____	nāf	nāf	ناف	nāpag

تحول همخوان انسدادی /f/ ایرانی به همخوان دمیده /p/ در اکثر گویش‌های زبان بلوچی، به جز بلوچی تپه شرقی دیده می‌شود و زبان بلوچی از این منظر با زبان‌های ایرانی دوره باستان، میانه و جدید تفاوت دارد (کرن، ۲۰۰۵: ۸۶)، (گایگر، ۱۸۹۱: ۴۲۴)، (محمودزهی، ۱۳۷۸: ۸۰)، (قاسم‌زاده، ۱۳۹۰: ۵۰)، (اشمیت، ۱۳۸۰: ۵۸۱). این تحول که حتی در واژگان دخیل این زبان نیز به چشم می‌خورد، در زبان رودباری دیده نمی‌شود (مطلبی، ۱۳۸۵: ۵۰) و یکی از وجوه تفاوت زبان بلوچی و زبان رودباری به حساب می‌آید.

۳.۲.۳. همخوان /x/

همخوان سایشی /x/ ایرانی باستان که در پارتی، فارسی میانه و فارسی نو به همان صورت باقی مانده است، در این گویش معمولاً به همخوان انسدادی /k/ یا همخوان سایشی و چاکنایی /h/ تبدیل می‌شود، به عنوان مثال:

بمپوری	فارسی نو	فارسی میانه	پارتی	فارسی باستان	اوستایی	ایرانی باستان
har	خر	xar	xar	*xara-	xara	*xara-
homb	خُم	xumb	xumb	_____	xumba-	*xumba-
kand-	خند-	xand-	xand-	_____	_____	*xanda-
koruəs	خروس	xrōs	_____	_____	_____	*xraosa-
sūht-	سوخت-	sōxt-	sōxt-	_____	_____	*sautxa-
dohtar	دختر	duxt(ar)	duxt	_____	_____	*duxtar-
čakkar-	چرخ-	*čaxr-	čaxr-	_____	čaxra-	*čaxra-
bakš-	بخش-	baxš-	baxš-	_____	baxša-	*baxša-

همخوان /x/ ایرانی در بسیاری از گویش‌های زبان بلوچی، به جز بلوچی دره شرقی به /h/ یا /k/ تبدیل می‌شود (کرن، ۲۰۰۵: ۸۶)، (گایگر، ۱۸۹۱: ۴۲۴)، (محمودزهی، ۱۳۷۸: ۸۰)، (اشمیت، ۱۳۸۰: ۵۸۱) و و زبان بلوچی از این منظر با زبان‌های ایرانی دوره باستان، میانه و جدید تفاوت دارد. این همخوان در گویش دلگانی معمولاً به /h/ و در گویش لاشاری معمولاً به /k/ تبدیل می‌شود (قاسم‌زاده، ۱۳۹۰: ۵۰)، (قاسم‌زاده، ۱۳۹۷: ۹۶)، حال آنکه در گویش بمپوری هر دو گونه تحولی به چشم می‌خورد. همخوان /x/ ایرانی در زبان رودباری تنها پیش از همخوان /t/ به /h/ تبدیل می‌شود (مطلبی، ۱۳۸۵: ۸) و دامنه تحول آن بسیار کمتر از زبان بلوچی است.

۳-۲-۴- همخوان /g/

همخوان انسدادی /g/ ایرانی باستان، که در اوستایی، پارتی و فارسی نو به همخوان سایشی /ɣ/ تبدیل شده و در فارسی میانه به صورت /w/، /y/، /g/ و /ɣ/ ظاهر شده، در این گویش معمولاً بدون تغییر باقی می‌ماند، به عنوان مثال:

ایرانی باستان	اوستایی	فارسی باستان	پارتی	فارسی میانه	فارسی نو	بمپوری
*bāga-	bāga-	_____	bāγ	bāw/ bāγ	باغ	bāg
*dāga-	_____	_____	dāγ	dāγ	داغ	dāg
_____	draoγa-	drauga-	drōγ	drōg	دروغ	doruæg
*mrga-	mərəγa-	_____	mury	murw	مرغ	morg
*taiga-	taēγa-	_____	tēγ	_____	تیغ	tiæg
*dauga-	_____	_____	dūγ	_____	دوغ	duæg

همخوان /g/ میانی ایرانی در بسیاری از گویش‌های زبان بلوچی، به جز بلوچی دره شرقی، بدون تغییر باقی مانده (کرن، ۲۰۰۵: ۸۰)، (گایگر، ۱۸۹۱: ۴۱۹)، (محمودزهی، ۱۳۷۸: ۷۹)، (قاسم‌زاده، ۱۳۹۰: ۴۸)، (اشمیت، ۱۳۸۰: ۵۸۱)، در زبان رودباری نیز وجود دارد (مطلبی، ۱۳۸۵: ۷) و می‌توان آن یکی از ویژگی‌های مشترک زبان بلوچی و زبان رودباری قلمداد کرد.

۳. ۲. ۵. همخوان /p/

همخوان انسدادی و بی‌واک /p/ ایرانی باستان، که در پارتی و فارسی میانه گاهی و در فارسی نو معمولاً پس از یک واکه به جفت واکدار خود، یعنی /b/ یا همخوان سایشی /f/ تبدیل شده است، در این گویش معمولاً بدون تغییر باقی می‌ماند، به عنوان مثال:

ایرانی باستان	اوستایی	فارسی باستان	پارتی	فارسی میانه	فارسی نو	بمپوری
_____	āp-	āp-	āb	āp	آب	āp
*aspa-	aspa-	aspa-	asp	asp	اسب	Asp
*spaiti-	spaēta-	_____	ispēd	spēd	سفید	sepiāt
*xšvaipa-	xšvaēpā-	_____	_____	šēb	شیب	šiəp
*saipa-	_____	_____	_____	sēb	سیب	suəp
*apa-srausa-	_____	_____	_____	afsōs	افسوس	apsuəs
*ā-puça-tanū	a-puθra-	_____	ābus	ābustan	آبستن	āpost
*čarpa-	_____	_____	čarb	čarp	چرب	čarp

همخوان /p/ میانی ایرانی باستان در بسیاری از گویش‌های زبان بلوچی بدون تغییر باقی مانده (کرن، ۲۰۰۵: ۸۶)، (گایگر، ۱۸۹۱: ۴۲۴)، (محمودزهی، ۱۳۷۸: ۸۰) و میزان بسامد آن در

گویش لاشاری بیشتر از گویش بمپوری است، درحالی‌که این همخوان در گویش دلگانی در بسیاری از موارد و به تقلید از زبان فارسی به /b/ تبدیل شده است (قاسم‌زاده، ۱۳۹۰: ۴۸)، (قاسم‌زاده، ۱۳۹۷: ۹۷). این ویژگی در برخی واژگان زبان رودباری نیز قابل مشاهده است (مطلبی، ۱۳۸۵: ۷) و از این منظر می‌توان آن را یکی از ویژگی‌های مشترک میان زبان بلوچی و زبان رودباری محسوب کرد.

۳.۲.۶. همخوان /t/

همخوان انسدادی و بی‌واک /t/ ایرانی باستان، که در پارتی، فارسی میانه و فارسی نو معمولاً پس از یک واکه به جفت واکدار خود، یعنی /d/ تبدیل شده است، در این گویش معمولاً بدون تغییر باقی می‌ماند، به عنوان مثال:

بمپوری	فارسی نو	فارسی میانه	پارتی	فارسی باستان	اوستایی	ایرانی باستان
omiət	امید	ōmēd	_____	_____	_____	*abi-mati-
puəlāt	پولاد	pōlāwad	_____	_____	_____	paurāvat-
sepiət	سفید	spēd	ispēd	_____	spaēta-	*spaiti-
gwāt	باد	wād	wād	_____	vāta-	*vāta-
ruət	روده	rōd	rōdīg	_____	_____	*rautaka-
pet	پدر	pidar	pidar	pitar-	pitar-	_____
dantān	دندان	dandān	dandān	_____	dantan-	*dantan-
sārt	سرد	sard	sard	_____	Sarəta-	*sarta-

همخوان /t/ میانی ایرانی در بسیاری از گویش‌های زبان بلوچی بدون تغییر باقی مانده (کرن، ۲۰۰۵: ۷۷-۷۸)، (گایگر، ۱۸۹۱: ۴۲۶)، (محمودزهی، ۱۳۷۸: ۷۸) و میزان بسامد آن در گویش لاشاری بیشتر از گویش بمپوری است، درحالی‌که این همخوان در گویش دلگانی در بسیاری از موارد و به تقلید از زبان فارسی به /d/ تبدیل شده است (قاسم‌زاده، ۱۳۹۷: ۹۶). این ویژگی در واژگان زبان رودباری به‌ندرت دیده می‌شود و از این نظر می‌توان آن را از ویژگی‌های مختص به گویش‌های بلوچی منطقه قلمداد کرد.

۷.۲.۳. همخوان /k/

همخوان انسدادی و بی‌واک /k/ ایرانی باستان، که در پارتی، فارسی میانه و فارسی نو معمولاً پس از یک واکه به جفت واکدار خود، یعنی /g/ تبدیل شده است، در این گویش معمولاً بدون تغییر باقی می‌ماند، به عنوان مثال:

بمپوری	فارسی نو	فارسی میانه	پارتی	فارسی باستان	اوستایی	ایرانی باستان
nuək	نو	nōg	nawāg	_____	nava-	*navaka-
riək	ریگ	rēg	rēg	_____	_____	*raika-
tank	تنگ	tang	tang	_____	_____	*tanka-
ādīenk	آینه	ādēnag	ādēnag	_____	_____	*ādayanaka-
gork	گرگ	gurg	gurg	_____	vāhrka-	*vṛka-
mark	مرگ	marg	marg	_____	maraka-	*marka-
heyk	خایه (=تخم مرغ)	xāyag	xāyag	_____	_____	*āvyaka-

همخوان /k/ میانی ایرانی در بسیاری از گویش‌های زبان بلوچی بدون تغییر باقی مانده (کرن، ۲۰۰۵: ۷۹)، (گایگر، ۱۸۹۱: ۴۲۶)، (محمودزهی، ۱۳۷۸: ۸۲) و میزان بسامد آن در گویش لاشاری بیشتر از گویش بمپوری است، درحالی‌که این همخوان در گویش دلگانی در بسیاری از موارد و به تقلید از زبان فارسی به /g/ تبدیل شده است (قاسم‌زاده، ۱۳۹۰: ۵۳)، (قاسم‌زاده، ۱۳۹۷: ۱۰۵). این ویژگی در واژگان زبان رودباری به‌ندرت دیده می‌شود و از این نظر می‌توان آن را از ویژگی‌های مختص به گویش‌های بلوچی منطقه قلمداد کرد.

۸.۲.۳. همخوان /č/

همخوان انسدادی-سایشی /č/ ایرانی باستان، که در فارسی میانه و فارسی نو معمولاً پس از یک واکه به همخوان صفیری /z/ و در پارتی به همخوان صفیری /ž/ تبدیل شده است، در این گویش معمولاً بدون تغییر باقی می‌ماند، به عنوان مثال:

بمپوری	فارسی نو	فارسی میانه	پارتی	فارسی باستان	اوستایی	ایرانی باستان
ruəč	روز	rōz	rōž	raučah-	raočah-	_____
pač-	پز-	paz-	paž-	_____	_____	*pača-

بمپوری	فارسی نو	فارسی میانه	پارتی	فارسی باستان	اوستایی	ایرانی باستان
sūč-	سوز-	sōz-	sōž-	_____	_____	*sauča-
sūčen	سوزن	sōzan	_____	_____	_____	*saučana-
rič-	ریز-	rēz	_____	_____	_____	*raiča-
duəč-	دوز-	dōz	_____	_____	_____	*dauča-
sāč-	ساز-	sāz-	sāž-	_____	_____	*sāča-

همخوان /č/ ایرانی باستان در بسیاری از گویش‌های زبان بلوچی، از جمله گویش دلگانی و لاشاری بدون تغییر باقی مانده است (کرن، ۲۰۰۵: ۸۴ و ۸۵)، (گایگر، ۱۸۹۱: ۴۲۳)، (محمودزهی، ۱۳۷۸: ۷۹)، (قاسم‌زاده، ۱۳۹۷: ۱۲۴). این تحول در زبان رودباری دیده نمی‌شود و می‌توان این ویژگی را یکی از وجوه تفاوت گویش‌های زبان بلوچی با زبان رودباری قلمداد کرد.

۳. ۲. ۹. همخوان /d/

همخوان انسدادی /d/ ایرانی باستان، که در اوستایی و پارتی معمولاً پس از یک واکه به همخوان سایشی /δ/ و در فارسی میانه و فارسی نو به همخوان غلتی /y/ تبدیل شده است، در این گویش معمولاً بدون تغییر باقی می‌ماند، به عنوان مثال:

بمپوری	فارسی نو	فارسی میانه	پارتی	فارسی باستان	اوستایی	ایرانی باستان
pād	پا	pāy	pāδ	pāda-	pāda-	_____
ruəd-	روی-	rōy-	rōδ	_____	raoδa-	*rauda-
muədag	مویه	mōyag	_____	_____	_____	*maudaka-
šuəd-	شوی-	šōy-	šōδ-	_____	_____	*xšauda-
kedi	کی	kay	kaδ	_____	kaδa-	*kada-
buəd	بو(ی)	bōy	bōδ-	_____	baoδi-	baudi-

همخوان /d/ میانی ایرانی در بسیاری از گویش‌های زبان بلوچی بدون تغییر باقی مانده (کرن، ۲۰۰۵: ۷۹)، (گایگر، ۱۸۹۱: ۴۲۹)، (محمودزهی، ۱۳۷۸: ۸۲) و میزان بسامد آن در گویش لاشاری بیشتر از گویش بمپوری است، درحالی‌که این همخوان در گویش دلگانی در بسیاری از موارد و به تقلید از زبان فارسی به /y/ تبدیل شده است (قاسم‌زاده، ۱۳۹۰: ۵۳)،

(قاسم‌زاده، ۱۳۹۷: ۱۰۵). این ویژگی در واژگان زبان رودباری به‌ندرت دیده می‌شود و از این نظر می‌توان آن را از ویژگی‌های مختص به گویش‌های بلوچی منطقه قلمداد کرد.

۳.۳. خوشه‌های همخوانی

۳.۳.۱. خوشه همخوانی /θr/

خوشه همخوانی /θr/ ایرانی باستان که در فارسی باستان به /ç/، در پارتی به /hr/ و در فارسی میانه و فارسی نو به /s/ تبدیل شده است، در این گویش نیز به /s/ تبدیل می‌شود، به عنوان مثال:

بمپوری	فارسی نو	فارسی میانه	پارتی	فارسی باستان	اوستایی	ایرانی باستان
possag	پسر	pus -	puhr	Puça	puθra-	*puθra-
se	سه	sē	hrē	çaya-	θri-	*θraya-
dās	داس	dās	_____	dāça-	_____	*dāθra-

تحول خوشه همخوانی /θr/ ایرانی باستان به همخوان /s/ یکی از ویژگی‌های مشخصه زبان‌های ایرانی جنوب غربی است و بسیاری از گویش‌های زبان بلوچی که از زبان‌های ایرانی شمال غربی محسوب می‌شود، این ویژگی را در خود حفظ کرده‌اند^۱ (کرن، ۲۰۰۵: ۸۹ و ۹۰)، (گایگر، ۱۸۹۱: ۴۱۵ و ۴۳۰)، (محمودزهی، ۱۳۷۸: ۸۴). این ویژگی علاوه بر گویش‌های بمپوری، دلگانی و لاشاری، در زبان رودباری نیز قابل مشاهده است (قاسم‌زاده، ۱۳۹۰: ۵۱)، (قاسم‌زاده، ۱۳۹۷: ۱۳۸)، (مطلبی، ۱۳۸۵: ۴) و می‌توان آن را از ویژگی‌هایی دانست که با تأثیرپذیری از زبان‌های ایرانی جنوب غربی، از جمله رودباری وارد بلوچی شده است.

۳.۳.۲. خوشه همخوانی /*dz/

/*dz/ خوشه همخوانی /*dz/ ایرانی باستان که در اوستایی و پارتی به /z/ و در فارسی باستان، فارسی میانه و فارسی نو به /d/ تبدیل شده است، در این گویش گاهی به /z/ و گاهی به /d/ تبدیل می‌شود، به عنوان مثال:

۱. در بلوچی معیار /tar/ یا /θr/ ایرانی باستان که در فارسی میانه و فارسی نو معمولاً به /dar/ تبدیل شده، به همخوان /s/ تبدیل می‌شود و واژه‌های «برادر» brās و «مادر» mās در زبان بلوچی معیار نمونه‌هایی از این تحول را نشان می‌دهند.

بمپوری	فارسی نو	فارسی میانه	پارتی	فارسی باستان	اوستایی	ایرانی باستان
zān-	دان-	dān-	zān-	*dāna-	*zāna-	*dzāna-
Zāmāt	داماد	dāmād	zāmād	*dāmātar-	zāmātar-	*dzāmātar-
del	دل	dil	zirδ	*dīrd-	zərəd-	*dzīrd-
daryā	دریا	drayāb	zrēh	drayah-	zrayah-	*dzrayah-

تحول خوشه همخوانی /dz/ ایرانی باستان به همخوان /z/ یکی از ویژگی‌های مشخصه زبان‌های ایرانی شمال غربی است که کمابیش در بسیاری از گویش‌های زبان بلوچی به چشم می‌خورد (کرن، ۲۰۰۵: ۸۸)، (گایگر، ۱۸۹۱: ۴۳۱)، (محمودزهی، ۱۳۷۸: ۸۲). این خوشه همخوانی در زبان‌های ایرانی جنوب غربی، از جمله رودباری به /d/ تبدیل می‌شود و تحول آن به /d/ در برخی از گویش‌های زبان بلوچی با تأثیرپذیری از زبان‌های ایرانی جنوبی بوده است، به عنوان مثال در گویش دلگانی که بسیار تحت‌تأثیر زبان فارسی است، خوشه همخوانی /dz/ معمولاً به /d/ و در گویش لشاری که گویش بلوچی اصیل‌تری محسوب می‌شود، خوشه همخوانی /dz/ معمولاً به /z/ تبدیل می‌شود، حال آنکه در گویش میانه‌روی بمپوری هر دو گونه تحولی به چشم می‌خورد (قاسم‌زاده، ۱۳۹۷: ۱۳۵). این خوشه همخوانی در زبان رودباری که زبان ایرانی جنوب غربی است، به /d/ تبدیل شده (مطلبی، ۱۳۸۵: ۷) و از این منظر گویش بمپوری با زبان رودباری تفاوت دارد.

۳.۳.۳. خوشه همخوانی /št/

خوشه همخوانی /št/ ایرانی باستان که در فارسی میانه اشکانی ترفانی باقی مانده و در فارسی میانه و فارسی نو به /st/ تبدیل شده است، در این گویش گاهی به صورت /št/ باقی می‌ماند و گاهی به /st/ تبدیل می‌شود، به عنوان مثال:

بمپوری	فارسی نو	فارسی میانه	پارتی	فارسی باستان	اوستایی	ایرانی باستان
huəšt-	ایست-	ēst-	išt-	_____	_____	*abi-hištā-
mošt-	مشت-	mušt-	mušt-	_____	_____	*mṛšta-
lest-	لشت-	lišt-	_____	_____	_____	*rišta-
rest-	رشت-	rišt-	_____	_____	_____	*rišta-

تحول خوشه همخوانی /št/ ایرانی باستان به /st/ یکی از ویژگی‌های مشخصه زبان‌های ایرانی جنوب غربی است که کمابیش در برخی از گویش‌های زبان بلوچی نیز به چشم می‌خورد (کرن، ۲۰۰۵: ۱۲۴ و ۱۲۵)، (گایگر، ۱۸۹۱: ۴۳۴)، (محمودزهی، ۱۳۷۸: ۸۴)، حال آنکه در زبان‌های ایرانی شمال غربی این خوشه همخوانی معمولاً بدون تغییر باقی مانده است. این خوشه همخوانی در زبان رودباری معمولاً به صورت /st/ باقی مانده است (مطلبی، ۱۳۸۵: ۴) و از این منظر می‌توان وجود /st/ ایرانی جنوب غربی در برخی واژگان گویش‌های بمپوری، دلگانی و لاشاری را تحت تأثیر همسایگان زبانی، از جمله زبان رودباری قلمداد کرد (قاسم‌زاده، ۱۳۹۰: ۵۲)، (قاسم‌زاده، ۱۳۹۷: ۱۳۵).

۳.۳. ۴. خوشه همخوانی /hw/

خوشه همخوانی /hw/ آغازی ایرانی باستان و /xʷ/ فارسی باستان و اوستایی که در پارتی به صورت /wx/ و در فارسی میانه و فارسی دری به صورت /xw/ آمده و در فارسی نو پس از واکه /a/ به /xo/ و پس از سایر واکه‌ها به /x/ تبدیل شده، در این گویش معمولاً به همخوان ساده /w/ و در پاره‌ای از موارد به /h/ تبدیل می‌شود، به عنوان مثال:

بمپوری	فارسی نو	فارسی میانه	پارتی	فارسی باستان	اوستایی	ایرانی باستان
wāb	خواب	xwāb	_____	_____	_____	*hvāpa-
wāhar	خواهر	xwāhar	wxār	_____	xvanhar-	*xvahar-
wān-	خوان-	xwān-	_____	_____	_____	*hvāna-
war-	خور-	xwar-	wxar-	_____	*xvara-	*hvara-
wāh-	خواه-	xwāh-	_____	_____	_____	*hvāda-
Hodā	خدا	xwadāy	_____	_____	_____	*hvatāya-
hiəš	خویش	xwēš	Wxēbēh	_____	*xviθya-	*hvaiθya-

خوشه همخوانی /hv/ ایرانی باستان در بسیاری از گویش‌های زبان بلوچی، از جمله دلگانی و بزمانی نیز به /w/ یا /h/ تبدیل می‌شود (کرن، ۲۰۰۵: ۱۲۲ و ۱۲۳)، (گایگر، ۱۸۹۱: ۴۱۳ و ۴۲۳)، (قاسم‌زاده، ۱۳۹۰: ۴۶)، (قاسم‌زاده، ۱۳۹۷: ۱۳۲) و سیر تحول آن در این گویش‌ها با زبان‌های ایرانی دوره باستان، میانه و نو متفاوت است. این همخوان در زبان رودباری پیش از واکه /a/ و /ā/ به صورت /xw/ باقی مانده و در سایر موارد به /x/ تبدیل

شده است (مطلبی، ۱۳۸۵: ۵) و این ویژگی یکی از وجوه اختلاف میان گویش‌های زبان بلوچی و زبان رودباری محسوب می‌شود.

۴. نتیجه

واکه‌های مرکب /iə/ و /uə/ در این گویش بازمانده واکه‌های مرکب ایرانی باستان هستند که در ایرانی میانه به /ē/ و /ō/ تبدیل شده‌اند. این واکه‌ها در بسیاری از گویش‌های زبان بلوچی، به‌ویژه گویش‌های جنوبی‌تر، مانند لشاری نیز وجود دارند و از ویژگی‌های مشترک برخی از گویش‌های زبان بلوچی و زبان رودباری محسوب می‌شوند. در گویش بمپوری آثاری از فرایند گردش واکه‌ای ایرانی باستان وجود دارد که در گویش‌های جنوبی‌تر زبان بلوچی، مانند لشاری بیشتر به چشم می‌خورد و در گویش دلگانی از میان رفته است. این ویژگی در زبان رودباری نیز تا حدی وجود دارد. علاوه بر این، در این گویش فرایند پیشین‌شدگی واکه‌ای نیز وجود دارد، که بر اساس آن واژه‌های دارای /ū/ ایرانی باستان با واکه /i/ نیز تلفظ می‌شوند و برای یک واژه دو گونه تلفظی ایجاد می‌شود. این ویژگی که در بسیاری از گویش‌های زبان بلوچی، از جمله لشاری وجود دارد، تنها مختص زبان بلوچی نیست و تا حدی در برخی از گویش‌های دیگر ایران نیز دیده می‌شود.

در گویش بمپوری /v/ آغازی ایرانی باستان معمولاً به /g/ یا /gw/ تبدیل می‌شود. این ویژگی که در بسیاری از گویش‌های زبان بلوچی قابل مشاهده است، در زبان رودباری و متون پازند هم به چشم می‌خورد و از ویژگی‌های مشترک زبان بلوچی و زبان کرمانی محسوب می‌شود. در این گویش، مانند بسیاری از گویش‌های زبان بلوچی همخوان‌های سایشی /f/ و /x/ ایرانی باستان به همخوان‌های انسدادی /p/ و /k/ یا همخوان سایشی /h/ تبدیل می‌شوند و این تحول در زبان رودباری به چشم نمی‌خورد. همخوان انسدادی /g/ ایرانی باستان که در ایرانی میانه و نو معمولاً به همخوان سایشی /ɣ/ تبدیل شده، در این گویش بدون تغییر باقی مانده و این گویش در این ویژگی با زبان رودباری اشتراک دارد.

همخوان‌های انسدادی /p/، /t/ و /k/ ایرانی باستان که در ایرانی میانه غربی پس از یک واکه به جفت واکدار خود، یعنی /b/، /d/ و /g/ تبدیل شده‌اند، در این گویش و بسیاری از گویش‌های زبان بلوچی بدون تغییر باقی مانده‌اند و این یکی از ویژگی‌های قابل‌توجه در این

گویش‌ها محسوب می‌شود که در زبان رودباری با این وسعت دیده نمی‌شود. علاوه بر این، همخوان انسدادی-سایشی /č/ ایرانی باستان که در ایرانی میانه غربی به همخوان‌های صفیری /z/ یا /ž/ تبدیل شده، در این گویش بدون تغییر مانده و این ویژگی در زبان رودباری به چشم نمی‌خورد.

در این گویش و بسیاری از گویش‌های زبان بلوچی، از جمله دلگانی و لاشاری، /ʁ/ ایرانی باستان مانند زبان‌های ایرانی جنوب غربی به /s/ تبدیل می‌شود و خوشه همخوانی /št/ و /dz/ گاهی با تأثیرپذیری از زبان‌های ایرانی جنوب غربی، از جمله رودباری به /st/ و /d/ تبدیل می‌شوند. خوشه /hv/ ایرانی باستان در گویش به /w/ یا /h/ تبدیل می‌شود و این گویش از این منظر با زبان رودباری تفاوت دارد.

کتابنامه

۱. ابوالقاسمی، محسن، (۱۳۷۳) *ماده‌های فعل‌های فارسی دری*. چاپ دوم. تهران: ققنوس.
۲. ابوالقاسمی، محسن، (۱۳۸۹) *تاریخ زبان فارسی*. چاپ دهم. تهران: سمت.
۳. ابوالقاسمی، محسن، (۱۳۸۹) *دستور تاریخی زبان فارسی*. تهران: سمت.
۴. ارانسکی، یوسف، م (۱۳۷۸) *زبان‌های ایرانی*، ترجمه دکتر علی‌اشرف صادقی. تهران: سخن.
۵. اشمیت، رودیگر، (۱۳۸۳) *راهنمای زبان‌های ایرانی*، ترجمه زیر نظر: حسن رضایی باغبیدی. تهران: ققنوس.
۶. آراتو، آتونی، (۱۳۷۳) *درآمدی بر زبان‌شناسی تاریخی*. ترجمه یحیی مدرسی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
۷. بارتلمه، کریستین، (۱۳۸۴) *تاریخچه واج‌های ایرانی*، ترجمه واهه دومانیان. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
۸. باقری، مهری، (۱۳۸۰) *واج‌شناسی تاریخی زبان فارسی*. تهران: قطره.
۹. بویس، مری، (۱۳۸۶) *فهرست واژگان ادبیات مانوی در متن‌های پارسی میانه و پارتی*، ترجمه امید بهبهانی و ابوالحسن تهامی. تهران: بندهشن.
۱۰. حسندوست، محمد، (۱۳۹۳) *فرهنگ ریشه‌شناختی زبان فارسی*، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
۱۱. دبیر مقدم، محمد (۱۳۹۲) *رده‌شناسی زبان‌های ایرانی*. تهران: سمت.

۱۲. قاسم‌زاده، بهجت (۱۳۹۷) بررسی واج‌شناسی تاریخی و ساخت ارگاتیو فعل در چند گویش بلوچی، رساله دکتری فرهنگ و زبان‌های باستانی، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
۱۳. قاسم‌زاده، بهجت، (۱۳۹۰) بررسی زبان‌شناسانه گویش بلوچی دلگان، پایان‌نامه کارشناسی ارشد فرهنگ و زبان‌های باستانی. زاهدان: دانشگاه سیستان و بلوچستان.
۱۴. محمودزهی، موسی، (۱۳۹۳) نمونه‌ای از فرایند پیشین‌شدگی واژه‌ای در مطالعات تاریخی زبان بلوچی، زبان‌شناخت، سال پنجم، شماره ۱، صفحه ۷۹-۱۱۱.
۱۵. محمودزهی، موسی، (۱۳۷۸) مقایسه زبان بلوچی با زبان‌های ایرانی باستان (فارسی باستان و اوستایی)، پایان‌نامه دکتری فرهنگ و زبان‌های باستانی. تهران: دانشگاه آزاد اسلامی، واحد علوم و تحقیقات.
۱۶. مکنزی، د. ن، (۱۳۷۳) فرهنگ کوچک زبان بلوچی، ترجمه مهشید میرفخرایی، چاپ دوم. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
۱۷. هرن، پاول، هوبشمان، هاینریش (۱۳۹۳) فرهنگ ریشه‌شناسی زبان فارسی، ترجمه جلال خالقی مطلق. اصفهان: مهرافروز.

18. Bortholomae, C. (1961) *Altiranisches Wörterbuch*, Berlin: Verlag von Karl J. Trübner.
19. Elfenbien, J. (1989) *Baluchi*, in: *compendium linguarum Iranicarum*, Wiesbaden, pp.350-362.
20. -----, (1989) *The Baluchi Language*, Encyclopedia Iranica, Vol 3, Costa mesa, California, Mazda Publishers, pp. 633-644.
21. Geiger, W. *Etymologie des Balūčī*. In: *Abhandlungen der 1. Classe der Königlich Bayerischen Akademie der Wissenschaften* 19/1, pp. 105- 153
22. -----, (1891) *Lautlehre des Balūči*, in: *Abhandlungen der 1. Classe der Königlich Bayerischen Akademie der Wissenschaften* 20/1, pp. 167-222
23. Jahani, C. (1989) *Standardization and Orthography in the Balochi Language*. Uppsala.
24. Kent, R. G. (1953) *Old Persian*, New Haven.
25. Korn, A. (2005) *Towards a Historical Grammar of Balochi*, Wiesbaden.
26. Spooner, B. (1967) *Notes on the Baluchi spoken in Persian Baluchistan*, Iran 5, pp. 51-71.

پیوست ۱- فهرست نشانه‌های به کار رفته برای آوانگاری داده‌های پژوهش

a	اَ		š	ش
e	اِ		f	ف
o	اُ		q	ق
â	آ		k	ک
ī	ای		g	گ
ū	او		l	ل
iə	واکه مرکب		m	م
uə	واکه مرکب		n	ن
b	ب		w	و
p	پ		h	ه
t	ت		y	ی
θ	ث			
j	ج			
č	چ			
x	خ			
d	د			
r	ر			
z	ز			
ž	ژ			
s	س			

بررسی نشانه تأکید در گویش‌های فارسی خراسان

دکتر شهلا شریفی (دانشیار زبان‌شناسی دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران، نویسنده مسئول)^۱

دکتر نرجس‌بانو صبوری (استادیار زبان‌شناسی دانشگاه پیام نور، تهران، ایران)^۲

چکیده

در این مقاله به بررسی نشانه تأکید در برخی گویش‌های فارسی خراسان پرداخته می‌شود. گویش‌های بررسی‌شده از هر سه استان یعنی شمالی، رضوی و جنوبی انتخاب شده‌اند و داده‌های موردبررسی عمدتاً از طریق گویشوران و در برخی موارد از پایان‌نامه‌های نگارش‌شده در خصوص این گویش‌ها گردآوری شده‌اند. روش پژوهش، توصیفی-تحلیلی است و برای ارائه تبیین، برخی دیگر از گویش‌های ایرانی بررسی شده‌اند. نتایج تحقیق نشان می‌دهد گویش‌های موردبررسی را به لحاظ کاربرد نشانه تأکید می‌توان به دو دسته تقسیم کرد؛ دسته‌ای که همانند فارسی گفتاری امروز در نقش تأکیدی و غیرتأکیدی از نشانه /ke/ استفاده می‌کنند و دسته‌ای که دو نشانه مختلف با منشأ تاریخی مختلف یعنی /ke/ku و /xo/xâ/x/ را به کار می‌برند. بررسی دیگر گویش‌های ایرانی نیز مشخص کرد که این گویش‌ها مانند دسته دوم از گویش‌های خراسان /xo/xu/ را برای تأکید و /ke/ge/gə/ را برای نقش‌های غیرتأکیدی به کار می‌برند. با توجه به پیشینه تاریخی این دو نشانه، به نظر می‌رسد که دسته دوم از گویش‌های خراسان و گویش‌های ایرانی موردبررسی، xu /xo/xâ/x/ را که بازمانده /xwad/ فارسی میانه است و به عنوان ضمیر یا قید تأکیدی استفاده می‌شده با اندکی دستوری‌شدگی به عنوان نشانه تأکید، مورد استفاده قرار داده‌اند حال آن‌که در فارسی و گویش‌های دسته اول خراسان این /ke/ است که با گسترش نقش به عنوان نشانه تأکید نیز به کار گرفته شده است.

کلیدواژه‌ها: گویش‌های فارسی خراسان، نشانه تأکید، نشانه متممی، ضمیر موصولی، گویش‌های ایرانی

تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۱۲/۰۶ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۰۵/۱۰

1. sh-sharifi@ferdowsi.um.ac.ir

2. n_sabouri@yahoo.com پست الکترونیکی:

۱. مقدمه

گویش‌هایی که از آنها با نام گویش‌های خراسان یاد می‌شود، و در حال حاضر در سه استان خراسان شمالی، خراسان رضوی و خراسان جنوبی رواج دارند، غالباً گونه متمایزی از زبان فارسی برشمرده می‌شوند (ویندفور^۱: ۲۰۰۹: ۴۱۷). لازار^۲ (۱۳۸۳: ۴۷۵) ضمن تقسیم گونه‌های زبان فارسی به دو گروه غربی و شرقی، گویش‌های خراسان را در زمره گروه فارسی شرقی قرار می‌دهد. ایوانف^۳ (۱۹۹۵: ۱۴۵) گویش‌های خراسان را به سه گروه شمالی (مشمول بر جوینی و نیشابوری)، مرکزی (مشمول بر ترشیزی و گنابادی) و جنوبی (مشمول بر قائنی، تونی و بیرجندی) تقسیم می‌نماید. طبیعتاً ایوانف تمام گویش‌های موجود در خراسان بزرگ را موردتوجه قرار نداده و در تقسیم‌بندی خود لحاظ نکرده است. وی بر آن است که تفاوت میان این گویش‌ها بسیار اندک است و این همانندی را به گویش شمال شرقی فارسی دری مربوط می‌داند که از قرون چهارم و پنجم به بعد زبان ادبی فارسی را شکل داده است. در مجموع به-نظر می‌رسد گویش‌های خراسان آمیزه‌ای از بازمانده‌های فارسی دری با گویش‌های محلی این ناحیه باشد که به مرور بالیده شده و به شکل امروزی درآمده‌اند.

چنان‌که می‌دانیم در زبان‌های مختلف سازه‌های زبانی به روش‌های مختلف ممکن است مورد تأکید قرار گیرند. برخی از این راهکارها نحوی، برخی آوایی و برخی واژگانی هستند و یک زبان ممکن است از ترکیبی از این راهکارها بهره‌برد. تأکید، یا صرفاً به عنوان ابزاری برای برجسته‌سازی و کانونی کردن موردتوجه قرار گرفته یا این که در قالب ساخت اطلاعی گاهی معادل rheme به کار گرفته شده و چنین تعریف شده است: «تأکید بخشی از یک قضیه است که در زمان گفتار نمی‌توان آن را مفروض دانست. این عنصر غیرقابل پیش‌بینی یا به لحاظ کاربردشناختی غیرقابل بازیابی در یک گفته است» (لمبرخت^۴: ۲۰۷: ۱۹۹۴). جکنداف^۵ (۱۹۷۲: ۱۶) نیز معتقد بود: «تأکید آن اطلاعی از جمله است که گوینده فرض می‌کند که بین او و شنونده مشترک نیست». دسته‌بندی‌های متفاوتی از تأکید ارائه شده است. برای مثال بر اساس

1. Windfuhr

2. Lazard

3. Ivanov

4. Lambrecht

5. Jackendoff

حوزه مؤکدسازی، آن را به تأکید موضوعی، گزاره‌ای^۱ و جمله‌ای^۲ تقسیم کرده‌اند که در اولی هر موضوعی در جمله اعم از فاعل، مفعول یا متمم می‌تواند مورد تأکید قرار بگیرد، در دومی تمام گزاره مورد تأکید قرار می‌گیرد و گفته می‌شود که با توجه به بی‌نشانی ساختار مبتدا - خبر، این نوع نیز نوع بی‌نشان تأکید است (لمبرخت ۱۹۹۴: ۲۹۶) و در سومی تمام بند مورد تأکید قرار می‌گیرد. از وجه ارتباطی نیز می‌توان دسته‌بندی‌هایی ارائه کرد؛ برای مثال تأکید تقابلی^۳ در مقابل تأکید اطلاعی^۴ که اولی ماهیتی مشخص‌ساز دارد، ضرورتاً در هر جمله وجود ندارد و نشاندار است و دومی حاوی اطلاعات نو است؛ البته به این معنا نیست که قبلاً ذکر نشده است، بلکه یعنی گوینده آن را به گونه‌ای مطرح می‌کند که از بافت یا موقعیت قابل بازیابی نیست (هلیدی^۵، ۱۹۶۷: ۲۰۴). راهکارهای مؤکدسازی در زبان فارسی کمابیش مورد توجه محققان قرار گرفته‌اند. یکی از راهکارهایی که زبان فارسی از آن بهره می‌برد، راهکار ساختوازی استفاده از نشانگرهای تأکید است و یکی از آن نشانگرهای تأکید «که» است^۶ که بعد از سازه مورد تأکید ظاهر می‌شود. در فارسی امروز، افزودن «که» به هر سازه‌ای می‌تواند آن را مؤکد کند. بنابراین، با توجه به دسته‌بندی‌هایی که قبلاً ارائه شد، «که» از جمله ابزارهایی است که به لحاظ حوزه عملکرد می‌تواند تأکید گزاره‌ای یا جمله‌ای تلقی شود و به لحاظ نوع سازه مورد تأکید، می‌تواند هر سازه‌ای با نقش‌های فاعلی، مفعولی و متممی را مورد تأکید قرار دهد؛ پس تأکید موضوعی نیز دارد. به لحاظ وجه ارتباطی «که» به زعم راسخ مهند (۱۳۸۴) تأکید تقابلی ایجاد می‌کند.

در مقاله حاضر به بررسی این مسأله پرداخته می‌شود که آیا ابزار مشابهی در گویش‌های فارسی خراسان برای مؤکدسازی به کار می‌رود یا خیر و آیا آن ابزار فقط برای مؤکدسازی به کار می‌رود یا نقشهای دیگری نیز دارد. با توجه به این هدف، در پیشینه، تنها پژوهش‌هایی در

1. predicate

2. sentence

3. contrastive focus

4. Informative focus

5. Halliday

۶. /hâ/، /dige/، /âxe/ و /de/ از دیگر ابزارهای ساختوازی هستند که فتاحی، عروجی و رهبران (۲۰۱۳) به آنها اشاره

کرده‌اند. همچنین قیده‌یی مانند «فقط» و «تنها» همچون «که» نقش تأکیدی دارند.

زبان فارسی مطرح می‌شوند که به «که» به عنوان نشانه تأکید اشاره کرده‌اند یا در میان نقش‌هایی که برای «که» قائل شده‌اند به نقش تأکیدی آن هم اشاره کرده‌اند.

در خصوص «که»، جایگاه‌ها و نقش‌های آن در زبان فارسی پژوهش‌هایی صورت گرفته است. نجفی (۱۳۷۴) به کاربردهای «که» در فارسی گفتاری پرداخته است؛ او در آن به شانزده نقش «که» با ارائه مثال‌هایی از کتاب‌های داستان معاصر اشاره کرده است. یکی از آن نقش‌ها بیان تأکید است. نجفی در این خصوص بیان می‌کند جای «که» در این نقش متغیر است و می‌تواند در هر جای جمله واقع شود و بدین لحاظ باید آن را قید دانست و مانند همه قیود اگر حذف شود، ساخت دستوری جمله به هم نمی‌خورد و فقط معنای جمله مختصری تغییر می‌کند.

در پژوهش راسخ‌مهند (۱۳۸۴) که در خصوص انواع تأکید در زبان فارسی است، همچنان که قبلاً اشاره شد، به «که» به عنوان یکی از ابزارهای تأکید تقابلی اشاره شده است. رحیمیان (۱۹۹۹) ضمن تأکید بر نقش‌های مختلف «که» در زبان فارسی، به موضوع اختیاری بودن یا اجباری بودن «که» در نقش‌های مختلف می‌پردازد. وی «که» را در یکی از نقش‌هایش به عنوان نشانه تأکید معرفی کرده و می‌گوید این نشانه در این نقش، همیشه تبیینی عمل می‌کند. مقاله عروجی و رهبریان (۲۰۱۳) اثر دیگری است که در آن به «که» توجه شده است. در این مقاله آمده است برخلاف باور رایج که برای کانونی کردن یا مؤکد کردن سازه، لازم است آن را به آغاز جمله منتقل کنیم، کانونی‌سازی/مؤکدسازی درجا^۱ هم می‌تواند اتفاق بیفتد و در فارسی این کانونی‌سازی درجا با استفاده از «که» به عنوان نشانه کانون محقق می‌شود و هر جابجایی به آغاز جمله، فقط برای مبتداسازی رخ می‌دهد. عروجی و رهبریان (۲۰۱۵) ضمن معرفی «که» به عنوان نشانه کانون/تأکید، عملکرد آن را نشانه‌ای از رابطه نقش و صورت در زبان فارسی دانسته‌اند. در برخی کتاب‌های دستور زبان فارسی نیز به نقش تأکیدی «که» اشاره شده است. برای مثال در دستور زبان فارسی بابک (۱۳۸۳) یکی از نقش‌های «که» نقش تأکیدی معرفی شده و مثال‌هایی برای آن ارائه شده است. در فرهنگ سخن (انوری، ۱۳۸۱، ج ۶: ۶۰۲۴-۶۰۲۵) نیز به نوزده کاربرد «که» اشاره شده که یکی از آنها نقش تأکیدی است و نیز آمده است «که» در مقام تأکید به همراه تکرار فعل به کار می‌رود.

با توجه به این تحقیقات و تعاریفی که از انواع تأکید ارائه شد، می‌توان گفت «که» در فارسی نشانه‌ای در نظر گرفته می‌شود که تأکید تقابلی ایجاد می‌کند و از نظر حوزه عملکرد از نوع تأکید موضوعی است که هر سازه‌ای را در جمله می‌تواند مؤکد سازد و گاه تأکید گزاره‌ای است و گاه جمله‌ای. این نشانه در زبان گفتاری یا آن دسته از نوشتارها که به گفتار نزدیک‌ترند، دیده می‌شود. بنابر جستجوی نگارندگان، در خصوص نشانه تأکید در زبان‌ها و گویش‌های ایرانی پژوهش‌چندانی انجام نشده است. تنها پژوهش در این حوزه، اثر کریمی‌پور، شریفی و مولر^۱ (۲۰۱۲) درباره دو نشانه کانون /kə/ و /xu/ در کردی ایلامی است. در این پژوهش جایگاه و کارکرد این دو نشانه در کردی ایلامی بررسی شده و برای این دو نشانه نقش‌های موازی چون ضمیر موصولی و نشانه متممی در نظر گرفته شده است. همچنین آمده است که در برخی نقش‌ها فقط یکی از این دو نشانه به کار می‌رود و بنابراین، اهمیت بافت و توزیع در استفاده از این دو نشانه مورد تأکید قرار گرفته است. با توجه به آنچه گفته شد همچنان جای خالی پژوهش‌هایی که در خصوص این نشانه در گویش‌های فارسی و گونه‌ها و زبان‌های ایرانی انجام بشود، حس می‌شود. پژوهش حاضر به روش توصیفی-تحلیلی داده‌های گویش‌های فارسی خراسان را مورد بررسی قرار داده است، ولی برای مشخص کردن منشأ نشانه‌های تأکید به داده‌های تاریخی زبان فارسی نیز رجوع شده است. داده‌های این پژوهش از دو نوع منبع حاصل شده است؛ بخشی از داده‌ها، از پایان‌نامه‌های نگارش شده در خصوص گویش‌ها و بخش عمده آن از گویشوران این گویش‌ها به دست آمده است. منبع نمونه‌هایی که از پایان‌نامه‌ها اخذ شده‌اند، در داخل متن آورده شده است و برای نمونه‌هایی که از گویشوران به دست آمده‌اند (که شامل گویش‌های غیرخراسانی هم می‌شوند)، منبعی ارائه نشده است. گویشوران این پژوهش را دانشجویان یا فارغ‌التحصیلان رشته زبان‌شناسی، که به آن گویش‌ها مسلط بوده‌اند، تشکیل داده‌اند.

۲. نشانه تأکید در گویش‌های فارسی خراسان

در این بخش به ارائه داده‌های گویشی از چند گویش فارسی خراسان می‌پردازیم. اولین گویشی که بررسی می‌کنیم گویش رقه از توابع فردوس است.

1. Muller

1. ma xâ nemiya
من که نمی‌آیم (اسدی، ۱۳۷۸: ۲۱۱)
من که شما را نمی‌شناسم (اسدی، ۱۳۷۸: ۲۱۳)
 2. ma xâ šomâ ra vatu nomadanom
مردی را دیدم که فرار می‌کرد (اسدی، ۱۳۷۸: ۷۰)
 3. ya marda ra didom ke mijas
شما را که می‌بینیم، خوشحال می‌شویم (اسدی، ۱۳۷۸: ۱۰۹)
 4. šoma ra ke mabinem xošhâl marem
همان‌گونه که در مثال‌های بالا مشاهده می‌شود در این گویش /xâ/ نشانه تأکید است (جمله‌های ۱ و ۲) و /ke/ در نقش‌های غیرتأکیدی کاربرد دارد (جمله‌های ۳ و ۴). بنابراین، این دو نشانه به لحاظ نقشی کاملاً از هم متمایزند و به جای هم به کار نمی‌روند.
داده‌هایی که در این قسمت آورده می‌شوند مربوط به گویش **خوافی** هستند:
 5. tâ ku vargofti
تو که گفتی! (امیری‌نژاد، ۱۳۷۵: ۵۴)
 6. Hasan ra ku banabordi
حسن را که نبردی (امیری‌نژاد، ۱۳۷۵: ۵۴)
 7. vargoftom ke benamyam
گفتم که نمی‌آیم (امیری‌نژاد، ۱۳۷۵: ۵۴)
 8. u pesar-e ke perer biyama bešnâxti?
آن پسری را که پریروز آمد شناختی؟ (امیری‌نژاد، ۱۳۷۵: ۵۶)
چنان‌که ملاحظه می‌شود در این گویش نشانه /ku/ برای مؤکد کردن سازه پیشین به کار می‌رود (جمله‌های ۵ و ۶). طبق نظر گویشور در این گویش، تأکید در آخر جمله و پس از فعل (برای مثال «نرفتم که») در این گویش وجود ندارد. در نقش‌های غیرتأکیدی همچون متممی و موصولی نیز با کمی تغییر آوایی نسبت به /ku/، نشانه /ke/ کاربرد دارد (جمله‌های ۷ و ۸).
- گویش گزیکلی از توابع بیرجند**
9. me xo nemedenom ino če maya
من که نمی‌دانم اینها چه می‌خواهند (خزاعی‌نژاد، ۱۳۷۴: ۱۰۰)
 10. del me xo mixâs u râ bebino
دل من که می‌خواست او را ببینم (خزاعی‌نژاد، ۱۳۷۴: ۱۰۰)
 11. sobonâ xo hemširei me heste
صبح‌ها که خواهرم هست (خزاعی‌نژاد، ۱۳۷۴: ۹۰)

12. *ez pedər xo vərres ke ma kojâra*

از پدر خود بپرس که می‌خواهد کجا برود (خزاعی‌نژاد، ۱۳۷۴: ۹۴)

13. *u čerqad ke dine vərser̄te bi kude?*

آن روسری که دیروز بر سر تو بود کجاست؟ (خزاعی‌نژاد، ۱۳۷۴: ۹۹)

در این گویش نشانه /xo/ برای تأکید پس از سازه مؤکد به کار می‌رود (جمله‌های ۹ تا ۱۱). اما در مثال‌های ۱۲ و ۱۳ شاهد ظهور /ke/ در نقش نشانه متممی و موصولی هستیم. به علاوه در مثال ۱۲، /xo/ را به عنوان ضمیر مشترک نیز در جمله می‌بینیم که از نظر صورت با نشانه تأکید کاملاً یکسان است.

گویش کاخکی از توابع گناباد

14. *mo_x benemiyam*

من که نمیام

15. *šomâ rom xo gof dir miyad*

به شما که گفتم دیر میاد

16. *megan tâ axer hafta edâma darade xo*

می‌گن تا آخر هفته ادامه داره که

17. *u mardakar ku var xiyabu varlekade mešnasa?*

اون مرده رو که اون طرف خیابان ایستاده می‌شناسین؟

18. *vargoftom ke benemiyam*

گفتم که نمیام

در این گویش نشانه تأکید /xo/ است که همانند فارسی معیار در هر جای جمله می‌تواند ظاهر شود (جمله‌های ۱۵ و ۱۶)؛ اما چنانچه سازه مورد تأکید که پیش از آن قرار می‌گیرد، به واکه ختم شود، این نشانه با تغییر آوایی فقط به صورت /x/ ظاهر می‌شود و در واقع به لحاظ آوایی به میزبان خود به صورت واژه‌بست می‌پیوندد (جمله ۱۴). در نقش‌های غیرتأکیدی در این گویش نشانه /ke/ ظاهر می‌شود (جمله‌های ۱۷ و ۱۸). شایان یادآوری است که در مثال /ku/۱۷ متشکل از /ke/ (نشانه متممی) و /u/ (اون) است که در گفتار سریع به صورت /ku/ ظاهر شده است.

گویش بجستانی

می‌گویند این که هیچی نداشت از کجا پولدارتر شده؟

19. *mega ?ix hečči nadâš ?ez kuje purdârta ršiyâ*20. *mo_x naš guftayom*

من که بهش نگفتم

- | | |
|--|-------------------------|
| 21. mo <u>x</u> bâ to nabuyom | من با تو که نبودم |
| 22. mo <u>x</u> tor benamabarom | من تو رو که نمی برم |
| 23. ketâbe <u>k</u> bexariyom adl nabo | کتابی که خریدم خوب نبود |
| 24. medanom balad nes | می دانم که بلد نیست |

همچنان‌که از مثال‌ها بر می‌آید نشانه تأکید در این گویش /x/ است که به صورت واژه-بست به اسمی که در جایگاه فاعل قرار گرفته می‌چسبد (جمله‌های ۱۹ تا ۲۲). بنابراین به لحاظ جایگاه به‌نوعی از ارجحیت جایگاهی قائل است. در حالی‌که /k/ به عنوان ضمیر موصولی در جمله ظاهر می‌شود (جمله ۲۳) و جمله‌ای که بند متممی دارد، فاقد نشانه است (جمله ۲۴).

گویش ادکانی از توابع اسفراين

- | | |
|-----------------------------------|---------------------------|
| 25. ma goftom de:r miya <u>ke</u> | من گفتم دیر میاد که |
| 26. ma goftom de:r miya ke | من که گفتم دیر میام۔ |
| 27. ma be to nagoftom <u>ke</u> | من به تو که نگفتم |
| | من کتابی را که گفתי خریدم |

28. mo kotabe ra ke gofti?estandom

در این گویش در همه نقش‌ها نشانه /ke/ به کار می‌رود. چنان‌که گویش‌ور اظهار می‌دارد در این گویش تمایل به کاربرد نشانه تأکید در آخر جمله وجود دارد. همین وضعیت در خصوص گویش رویینی هم دیده می‌شود.

گوش طبعی

29. maxo tore natdidom من که تو را ندیدم (عطاری، ۱۳۷۹: ۲۰۰)
30. zembil re xo ?u varnadošta زنبیل را که او برنداشته (عطاری، ۱۳۷۹: ۲۰۰)
31. gandomâ re layadnakerdi xo گندم‌ها را لگد نکردی که (عطاری، ۱۳۷۹: ۲۰۰)
32. ?u be ma gof ke benaxama به من گفت که نخواهد آمد (عطاری، ۱۳۷۹: ۱۶۹)
33. xormâhaye ke ?olum pişxar kerda bo berâš xayre na kerd
خرماهایی که غلام پیش‌خر کرده بود برایش خیر نکرد (عطاری، ۱۳۷۹: ۱۶۹)

داده‌های گویش طبسی نشان می‌دهند که در این گویش نشانه تأکید /xo/ است که در هر جای جمله می‌تواند به کار رود (جمله‌های ۲۹ تا ۳۱) و نشانه /ke/ در نقش‌های غیرتأکیدی (جمله‌های ۳۲ و ۳۳) کاربرد دارد.

گویش سده از توابع قاین

34. mɛ xo dər haqqe inu mædərɪ kerdam

من که در حق اینها مادری کردم (افضل نژاد: ۸۷: ۱۳۷۷)

35. u ke eqdər tariff mekerdi hemine

کسی که انقدر تعریفش می‌کردی همین است؟ (افضل نژاد: ۱۴۹: ۱۳۷۷)

در جمله ۳۴ نشانه تأکید /xo/ است و در جمله ۳۵ /ke/ در نقش موصول به کار رفته است، از این رو در این گویش نشانه تأکید از نشانه موصول جداست.

در گویش تایبادی در همه نقش‌ها از نشانه /ke/ استفاده می‌شود:

36. yag kelekiye ke bexar

یک انگشتی که بخار (کاظمی، ۱۳۷۹: ۶۷)

چه بیایی چه نیایی ما که می‌آییم (کاظمی، ۱۳۷۹: ۶۷)

37. če biyeyi če nayeyi mâ ke miyayem

چشم‌هایی که به این دختر می‌بینم چشم نافرمانی است (کاظمی، ۱۳۷۹: ۶۶)

38. čišây ke be I doxtar mebinom bad čišâya

۳۹. me rad nadeštom ke itow meša (کاظمی ۱۴۸: ۱۳۷۹)

داده‌های گویش سبزواری نیز نشان‌دهنده این است که گویشوران این گویش در تمام

کاربردها از نشانه /ke/ استفاده می‌کنند:

40. mu ke nagoftomiš

من که بهش نگفتم

41. mu ke tor namobrom

من تو رو که نمی‌برم

42. mu ke bâ /xâr tu nabiyoum

من با تو که نبودم

43. mu ke naguftomiš

من بهش نگفتم که

44. u marda ke du u bar xiyabun estiya kis?

مردی که در اون طرف خیابون ایستاده کیه؟

45. mu mædenum ali dər miya

من می‌دانم که علی دیر میاد

همچنان‌که ملاحظه می‌شود در گویش سبزواری جایگاه پس از فاعل، جایگاه مرجح برای ظاهرشدن /ke/ به عنوان نشانه تأکید است.

با توجه به داده‌های به دست آمده از گویش‌های فارسی خراسان می‌توان این گویش‌ها را از جنبه کاربرد نشانه تأکید به دو دسته تقسیم کرد. دسته اول در تمام نقش‌ها همانند فارسی معیار از نشانه /ke/ استفاده می‌کنند، همچون تایبادی، سبزواری، ادکانی و خوافی. دسته دوم گویش‌هایی هستند که در کارکردهایی همچون ضمیر موصولی و متممی از نشانه /ke/ استفاده می‌کنند، اما در کارکرد تأکیدی نشانه /xo/ یا با کمی تغییر آوایی /xa/ یا /x/ را به کار می‌برند همانند کاخکی، طبسی، رقه‌ای. در خصوص جایگاه، در برخی گویش‌ها، مانند فارسی معیار در تمام جایگاه‌ها بدون ارجحیت نشانه تأکید ظاهر می‌شود، اما در برخی گویش‌ها، گویشوران نوعی ارجحیت برای برخی جایگاه‌ها مانند جایگاه آغازین یا پایانی قائل هستند؛ برای مثال در گویش ادکانی جایگاه پایانی، و در خوافی جایگاه آغازین ارجحیت دارد.

برای ارائه تبیین در خصوص نشانه تأکید در گویش‌های خراسان، وضعیت برخی دیگر از گویش‌های ایرانی هم بررسی می‌شود تا مشخص شود کاربرد نشانه تأکید در آنها مشابه فارسی معیار است یا دسته دوم از گویش‌های خراسان.

۳. نشانه تأکید در برخی گویش‌های ایرانی

در این بخش داده‌هایی از دیگر زبان‌ها و گویش‌های ایرانی همچون هورامی، لری، کلهری و لکی در خصوص کاربرد نشانه تأکید ارائه می‌کنیم.

هورامی

- | | |
|--|---|
| 46. to <u>xo</u> dër āmay | تو که دیر آمدی |
| 47. <u>xo</u> am nwātm | من که بهش نگفتم |
| 48. <u>xo</u> čanî tom nawê | من با تو که نبودم |
| 49. am <u>xo</u> to nwawarû | من تو رو که نمی برم |
| 50. am mazānû āli dër may | من می دونم که علی دیر میاد |
| | اون مردی که اون طرف خیابون ایستاده کیه؟ |
| 51. ā pya <u>nā</u> nā čawdasû xyābanyo kên? | |

چنان‌که مشاهده می‌شود، نشانه تأکید در هورامی /xo/ است که می‌تواند در جایگاه‌های مختلف در جمله ظاهر شود (جمله‌های ۴۶ تا ۴۹). در مثال شماره ۵۰ که معمولاً در برابر فارسی آن /ke/ متممی ظاهر می‌شود، در این زبان هیچ نشانه‌ای ظاهر نشده است. طبق گفته گویشور /ke/ در این جایگاه در این گویش به کار نمی‌رود و فقط برخی جوانان ظاهراً تحت تأثیر فارسی از /ke/ استفاده می‌کنند. در این زبان نشانه موصولی /nā/ است که پس از اسم ظاهر شده است (جمله ۵۱).

لری (ثلاث)

52. xo me wešnagoftom من که بهش نگفتم
 53. xo me wā to neywiyeṃ من با تو که نبودم
 54. xo me tone nemvareṃ من تو رو که نمی برم
 55. me meynem ke ali dur miyā. من می‌دونم که علی دیر میاد
 اون مردی که اون طرف خیابون ایستاده کیه؟

56. ô mardeka ôlā xiyābon wāssāa kina/kiya?

57. ketāb ke xarriyem xu neywi کتابی که خریدم خوب نبود

در لری ثلاث، نشانه تأکید /xo/ است که پس از سازه مؤکد می‌آید و تمایل به ظاهر شدن در آغاز جمله دارد (جمله‌های ۵۲ تا ۵۴). مثال شماره ۵۵ نشان می‌دهد که در این گویش همانند فارسی معیار، /ke/ در نقش متمم به کار می‌رود. در جمله شماره ۵۶ که در برابر فارسی آن «که» موصولی وجود دارد، به دلیل نکره بودن اسم، تمایل به حذف ضمیر موصولی دیده می‌شود و بنابراین، هیچ نشانه‌ای ظاهر نشده است، اما در جمله ۵۷ در ساخت مشابه ضمیر موصولی /ke/ ظاهر شده است. بدین ترتیب /ke/ در این دو نقش کاربرد دارد و این گویش دو نشانه مجزا برای نقش تأکید و نقش غیر تأکیدی به کار می‌برد.

لری (خرم‌آباد)

58. xo me wešnegotem من که بهش نگفتم
 59. xo me wā to neyīm من با تو که نبودم
 60. xo me tone nemorem من تو رو که نمی برم

61. me donem ke ali dīr miyā من می‌دونم که علی دیر میاد
اون مردی که اون طرف خیابون ایستاده کیه؟

62. ô pīyā ôlā xiābon hesāa kiya?
چنان‌که از مثال‌ها بر می‌آید، در لری خرم‌آباد نشانه تأکید /xo/ است که غالباً در آغاز جمله ظاهر می‌شود (جمله‌های ۵۸ تا ۶۰)؛ یعنی ارجحیتی در جایگاه ظهور آن وجود دارد، در حالی که /ke/ موصولی ظاهر نشده (جمله ۶۲)، و نشانه متممی همچون فارسی معیار /ke/ است (جمله ۶۱). بنابراین، در این گویش دو نشانه متمایز برای نقش تأکیدی و غیرتأکیدی وجود دارد.

لکی

63. xo me vabīnem nwetīya من که بهش نگفتم
64. xo me vatwenem nūia من با تو که نبودم
65. xo me tone myarem من تو رو که نمی‌برم
66. me mazānem ge ali dār amāy من می‌دونم که علی دیر میاد
اون مردی که اون طرف خیابون ایستاده کیه؟

67. a pīya ge alā xiābon er hūsyāya kiya ?
نشانه تأکید در این گویش /xo/ است که ظاهراً تمایل به ظاهر شدن در آغاز جمله دارد (جمله‌های ۶۳ تا ۶۵)، در عین حال که امکان ظاهر شدن در جایگاه‌های دیگر را هم داراست؛ برای مثال: me xo vabīnem nwetīya «من که بهش نگفتم». نشانه متممی و موصولی در این گویش /ge/ است که صورت نرم‌کامی شده همان /ke/ است (جمله‌های ۶۶ و ۶۷).

کلهری

68. xu men wa pi nawetema من که بهش نگفتم
69. xu men wagard to neym من با تو که نبودم
70. xu men to newam من تو رو که نمی‌برم
71. men zānem ke ali dīr hātiya من می‌دونم که علی دیر میاد
اون مردی که اون طرف خیابون ایستاده کیه؟
72. ow pīyāyi ke hā olāy xiyāwān kiya?

چنان‌که مشاهده می‌شود، نشانه تأکید در کلهری /xu/ است (جمله‌های ۶۸ تا ۷۰). در این گویش برای نشانه موصول و متمم از /ke/ استفاده می‌شود (جمله‌های ۷۱ و ۷۲)؛ در حالی‌که ارجحیتی در استفاده از نشانه تأکید در آغاز جمله دیده می‌شود، طبق نظر گویشور امکان استفاده از این نشانه در آخر جملات نیز وجود دارد. مثلاً: men wagard to neymxu «من با تو نبودم که».

کردی ایلامی:

73. mə gə/xu na-wətm- e من که بهش نگفتم
 74. mənə-wətmə-se xu/kə* من بهش نگفتم‌ام که
 75. mə to gə/xu niya-wam من تو رو که نمی‌برم
 76. mə xu wətm der diyām من که گفتم دیر میام

اون مردی که اون طرف خیابون ایستاده کیه؟

77. u peyāg-a kə/*xu wəsāgasa u dasəxeyābān-a ki-ya?

همچنان‌که مشاهده می‌شود در کردی ایلامی در برخی جایگاه‌ها هم نشانه /xu/ و هم نشانه /kə/gə/ به کار می‌رود مانند جایگاه بعد از فاعل در جمله ساده و بعد از مفعول مستقیم. اما در برخی جایگاه‌ها فقط /xu/ به کار می‌رود مانند جایگاه آخر جمله. به علاوه، طبق نظر گویشور /xu/ جدای از مؤکد کردن سازهٔ زبانی پیشینش، مفهوم «مطلع باش که...» را نیز به جمله اضافه می‌کند. بنابراین، میزان تأکیدی که این نشانه اضافه می‌کند، بیش از نشانه /kə/ است. نکته دیگر کاربرد به عنوان نشانه موصولی است که در این جایگاه و نقش، تنها نشانه /ke/ می‌تواند ظاهر شود. در حالی که به گفته گویشور در حال حاضر در کردی ایلامی /kə/ در نقش‌های متفاوت دیگری به تنهایی ظاهر می‌شود؛ برای مثال برای بیان هدف، نتیجه، علت، قطعیت و تمامیت، استفهام انکاری و شرح و تفسیر. به نظر می‌رسد کاربرد /kə/ در برخی از این نقش‌ها تحت تأثیر زبان فارسی اتفاق افتاده است.

بررسی گونه‌های هورامی، لری، کلهری و لکی نشان داد که این گونه‌ها همچون دسته دوم از گویش‌های خراسان در کاربرد تأکیدی از /xo/xu/ استفاده می‌کنند، حال آن که در کاربرد موصولی یا متممی، یا از هیچ نشانه‌ای استفاده نمی‌کنند یا نشانهٔ /ge/ke/ (لری، کلهری و لکی) و یا /nā/ (هورامی) را به کار می‌برند. تنها در خصوص کردی ایلامی وضعیت کمی متفاوت

است؛ چرا که در کاربرد تأکیدی در برخی جایگاه‌ها، کاربرد هر دو نشانه را شاهد هستیم. در خصوص جایگاه قرار گرفتن /xo/xu/ به‌عنوان نشانه تأکید در خصوص هورامی، لکی، لری و کلهری شاهد نوعی ارجحیت در جایگاه آغازین هستیم و گرچه در برخی از این گویش‌ها همچون لکی این نشانه در برخی جایگاه‌های دیگر نیز به‌کار می‌رود، با این حال تمایل غالب، استفاده از این نشانه در جایگاه آغازین جمله است. اما در کردی ایلامی تنوع جایگاه همچون فارسی معیار است، اما گاه فقط یکی از دو نشانه می‌تواند در یک جایگاه ظاهر شود که در بالا توضیح داده شد.

۴. بررسی تاریخی دو نشانه /ke/ و /xo/

«که» مشتق است از فارسی میانه *kē* «که، چه کسی؟، کدام شخص؟»، «که، کسی که، شخص» > ایرانی باستان **kahya-* (حالت اضافی مفرد) از **ka-* (ضمیر پرسشی و نیز ضمیر مبهم) «که؟»، «کسی، شخص» مشتق از هندو اروپایی **ku o-*، **k^u e-* (مذکر)، **k^u ā-*، **k^u ei-* (مونث) ضمیر پرسشی «که؟، چه کسی؟»، ضمیر مبهم «کسی» (پوکورنی^۱، ۱۹۹۴: ۶۴۴).

در فارسی میانه زرتشتی و نیز در پارتی *kē* در نقش‌های ضمیر موصولی، ضمیر مبهم و ضمیر پرسشی ظاهر می‌شود. *kē* در نقش ضمیر موصولی بافاصله یا بی‌فاصله پس از اسمی می‌آید که بدان مربوط است (ابوالقاسمی، ۱۳۷۵: ۱۰۴). مرجع این ضمیر موصولی می‌تواند جاندار یا غیرجاندار باشد.

78. *gyāg-ēfrāz mad hēm u-m dīd ruwān ī mardōm čand kē pad ham ēstād hēnd*

جایی فراز آمدم و دیدم روان مردمی چند که با هم ایستاده بودند. (ارداویراف‌نامه، فصل ۶،

(۲)

79. *čawāyōn im ādur kē pad tanbār.*

مانند این آتش که در تن است (ab 1^۲)

1. pokorny

۲. این علائم مشخصات متن ترفانی مثال است

چنان‌که ملاحظه می‌شود در جمله نخست، مرجع ضمیر، جاندار است و در جمله دوم بی-جان.

در نقش ضمیر مبهم:

80. harw kē se srōšōčarnām kirbag weš ku wināh.

هر که را کرفته سه سروشوچرنام بیش از گناه باشد... (ارداویراف‌نامه، فصل ۶، ۵)

81. ud kē tō žanāh tō bid ōh ō māžan.87.

و کسی که ترا بزند، تو دیگر او را نزن (r 1).

در نقش ضمیر پرسشی:

82.....ān zan rāy sālārīh pad kē?

.....سالاری آن زن با که است؟ (روایت آذرفرنبغ فرخزدان، ۲)

83. kē-m parispān izwāyāh?

چه کسی مرا از دیوارها بیرون خواهد کشید؟ (cw 4)

نشانه /xo/ یا /xu/ برگرفته است از «خود» که با حذف همخوان پایانی به صورت‌های یادشده رواج دارد. «خود» در فارسی ضمیر مشترک است میان متکلم، مخاطب، و غائب، خویش، خویشان (انوری، ۱۳۸۱، ج ۴: ۲۸۶۴)؛ این ضمیر برای تأکید نیز به کار می‌رود.

«خود» برگرفته است از فارسی میانه xwad «خود، برآستی» (مکنزی^۱، ۱۳۷۵: ۱۶۴) >ایرانی باستان >hvata*هندو اروپایی su e-t- از su e- «مال خود، از ان خود» (پوکورنی، ۱۹۹۴: ۸۸۲). در اوستایی x^vaētu «متعلق، وابسته» (بارتلمه^۲، ۱۹۶۱: ۱۷۸۳)، فارسی میانه ترفانی xwad و پارتی wxad «خود» (دورکین-مایستررست^۳، ۱۹۹۴: ۳۴۸، ۳۶۶).

در فارسی میانه xwad «خود» و در پارتی wxad «خود» ضمیر مشترک است. از این ضمیر غالباً برای تأکید استفاده می‌شود. در این صورت، پیش یا پس از اسمی می‌آید که بر آن تأکید می‌کند. xwad یا wxad به عنوان ضمیر تأکیدی و یا قید تأکیدی در جمله کاربرد دارد.

84. ud xwad abestāg wuzurg daxšag.

و اوستا خود نشانه بزرگی است (دینکرد ۵، فصل ۲۴، ۱۲)

85. agar drō gōwēm xwad druwand be bawēm.

اگر دروغ بگویم برآستی دروند باشم (مادیان یوشت فریان، ۳، ۵۵)

1. MacKenzie

2. Bartholomae

3. Durkin-Meisterernst

86. *tō wigāh ay wxad.*

تو خود گواه هستی (bk 1)

87. *tō wxad But ay.*

تو همانا که بودا هستی (e2).

۵. بحث و نتیجه‌گیری

بررسی برخی گویش‌های فارسی خراسان نشان داد که تعدادی از این گویش‌ها از دو نشانه جداگانه با سابقه تاریخی متفاوت برای نقش تأکیدی و نقش‌های غیرتأکیدی استفاده کرده و برخی دیگر در تمام نقش‌ها از جمله تأکید، از /ke/ استفاده می‌کنند. چنان‌که گفته شد در فارسی میانه *xwad* نقش ضمیر یا قید تأکیدی داشته که با حذف صامت پایانی با کمی دستوری‌شدگی به عنوان نشانه تأکید به برخی گویش‌های خراسان و برخی گویش‌ها و زبان‌های ایرانی رسیده است؛ این در حالی است که در فارسی امروز، به‌ویژه در محاوره «خود» به عنوان ضمیر تأکید همچنان به کار می‌رود، اما نشانه «که» با گسترش نقش به عنوان نشانه تأکید کاربرد گسترده‌ای پیدا کرده است. چنین به نظر می‌رسد که در گویش‌های دسته اول، نوعی خلط از نظر نقش و معنا بین «خود» و «که» صورت گرفته است؛ یعنی صورت و نقش تأکیدی «خود» همچنان حفظ شده، اما معنای تأکیدی «که» آنچنان‌که امروزه در فارسی معمول است، برای آنها لحاظ شده است.

در این پژوهش برای تبیین شرایط موجود در گویش‌های خراسان از دیگر گونه‌های زبان‌های ایرانی یاری گرفته شد. نتایج نشان داد که گونه‌های بررسی‌شده به لحاظ کاربرد نشانه تأکید بیشتر به دسته دوم از گویش‌های خراسان شبیه هستند. بدین ترتیب که این گونه‌ها دو نشانه متمایز برای نشانه تأکید و نشانه غیرتأکید از جمله ضمیر موصولی و نشانه متممی به کار می‌برند. بنابراین، می‌توان بدین نتیجه دست‌یافت که این گویش‌ها چون گویش‌های دسته دوم خراسان، «خود» را که ضمیر و قید تأکید در دوره میانه بوده با کمی دستوری‌شدگی به عنوان نشانه تأکید به کار گرفته اند و «که» همان نقش دوره میانه خود را حفظ کرده است؛ حال آن‌که گویش‌های دسته اول چون فارسی معیار یا احتمالاً تحت تأثیر فارسی محاوره‌ای در تمام نقش‌ها از /ke/ استفاده می‌کنند، یا به عبارتی این نشانه «که» است که با گسترش نقش، به نشانه تأکید نیز بدل شده است. بررسی گویش‌هایی همچون سده نمونه‌هایی را به دست می‌دهند که

نشان از مرحله میانی این تغییر دارند؛ چرا که در این گویش /xo/ هم به‌عنوان ضمیر تأکیدی و هم نشانه تأکید (به جای /ke/) به‌کار می‌رود. برای مثال *xo xaile maldusi* «خود خیلی حریصی» را مقایسه کنید با این جمله: *mo xo derhaqqe inu maderi kerdam* «من که در حق اینها مادری کردم». در مثال اول /xo/ ضمیر تأکیدی است که همچون نشانه تأکید در گونه‌های لری و کلهری در آغاز جمله ظاهر می‌شود. اما در مثال دوم نقش نشانه تأکید را دارد. از این‌رو، در این گویش صورت /xo/ در هر دو مثال دقیقاً یکی است؛ درحالی‌که در برخی گویش‌های دیگر /xo/ به‌عنوان نشانه تأکید به‌کار می‌رود، ولی ضمائر تأکیدی تفاوت آوایی و ساخت‌واژی (بر اساس شخص و شمار) دارند (همانند این مثال از گویش کاخکی: خودت بهش بگو *xâdet ur gu*).

همچنین وضعیت کردی ایلامی، می‌تواند نشانگر مرحله بینابینی باشد؛ چرا که در این گویش در بیشتر موارد هر دو نشانه /xu/ و /ke/ در نقش تأکیدی به‌کار می‌روند و در موارد کمی فقط /xu/ ظاهر می‌شود و موردی که به‌عنوان نشانه تأکید فقط /ke/ ظاهر شود وجود ندارد. افزون بر این، در نقش ضمیر موصولی و برخی نقش‌های دیگر تنها نشانه /ke/ به‌کار می‌رود.

به‌نظر می‌آید وضعیت گویش سده و کردی ایلامی مؤید فرض تغییر تاریخی است که در این مقاله ارائه شد و همچنین مؤید فرض تأثیر زبان معیار بر آن دسته از گویش‌های خراسان است که /xo/x/ را به‌عنوان نشانه تأکید کنار گذاشته‌اند و همچون فارسی معیار از /ke/ استفاده می‌کنند. به لحاظ جغرافیایی، گویش‌های دسته دوم در جنوب خراسان بزرگ، در شهرها یا اطراف شهرهای طبس، گناباد، بجستان، بیرجند، قاین و فردوس دیده می‌شوند؛ بنابراین از نظر جغرافیایی توزیع آنها معنادار است.

کتابنامه

۱. ابوالقاسمی، محسن (۱۳۷۵). *دستور تاریخی زبان فارسی*، تهران: سمت.
۲. *ارداویر/فنامه* (۱۳۷۲)، فیلیپ ژینیو، ترجمه و تحقیق ژاله آموزگار، تهران: معین و انجمن ایران‌شناسی فرانسه.

۳. اسدی، مهدی (۱۳۷۸). بررسی وتوصیف گویش رقه، پایان‌نامه کارشناسی ارشد منتشر نشده، دانشگاه فردوسی مشهد.
۴. افضل‌نژاد، محمد (۱۳۷۷). بررسی وتوصیف گویش سده، پایان‌نامه کارشناسی ارشد منتشر نشده، دانشگاه فردوسی مشهد.
۵. امیری‌نژاد، مسعود (۱۳۷۵). بررسی وتوصیف گویش خواف، پایان‌نامه کارشناسی ارشد منتشر نشده، دانشگاه فردوسی مشهد.
۶. انوری، حسن (۱۳۸۱). فرهنگ بزرگ سخن، ۸ جلد، تهران: سخن.
۷. بابک، علی (۱۳۸۳). دستور زبان فارسی پژوهشی معاصر، مشهد: سخن گستر.
۸. راسخ مهند، محمد (۱۳۸۴). «بررسی انواع تأکید در زبان فارسی»، مجله زبان و زبان‌شناسی، دوره یک، شماره یک، ۱۹-۵.
۹. رضائی باغبیدی، حسن (۱۳۸۸). راهنمای زبان پارسی، تهران: ققنوس.
۱۰. روایت آذرفرنبغ فرخزادان (۱۳۸۴). ترجمه حسن رضائی باغبیدی، تهران: دائره المعارف بزرگ اسلامی.
۱۱. عطاری، محمدرضا (۱۳۷۹). بررسی وتوصیف گویش طبسی، پایان‌نامه کارشناسی ارشد منتشر نشده، دانشگاه فردوسی مشهد.
۱۲. علی‌اکبرزاده بجستانی، قاسم (۱۳۷۷). بررسی گویش بجستان، پایان‌نامه کارشناسی ارشد منتشر نشده، دانشگاه فردوسی مشهد.
۱۳. لازار، ژیلبرت. ۱۳۸۳. «فارسی»، راهنمای زبان‌های ایرانی، ۲ ج، رودیگر اشمیت، ترجمه رضائی‌باغ-بیدی، حسن و همکاران، تهران: ققنوس، ۴۳۷-۴۸۳.
۱۴. مکزی، دیویدنیل. (۱۳۷۹). فرهنگ کوچک پهلوی، ترجمه مهشید میرفرخایی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
۱۵. نجفی، ابوالحسن (۱۳۷۴). «کاربرد که در فارسی گفتاری»، نامه فرهنگستان، ۲/۱، صص ۱۹-۷.

16. Bartholomae, C. (1961). *Altiranisches Wörterbuch*, Berlin.

17. Durkin-Meisterernst, D. (2004). *Dictionary of Manichean Middle Persian and Parthian*, Belgium.

18. Fatahi, F., Oroji, M.R. & S. Rahbarian (2013). "Focalization and Focus Representations in Persian", *Frontiers in of Language and Teaching*, Vol. pp.173-177.

19. Halliday, M. (1967). Notes on Transitivity and Theme in English (Part 2), *Journal of Linguistics*. Vol. 3. No.2. pp.199-244.

20. Ivanov, G. V. 1995. "Notes on the Ethnology of Khurasan", *The Geographical Journal*, Vol. 67, no. 2, Paris, pp. 138-175.
21. Jackendoff, R. (1972). *Semantic Interpretation in Generative Grammar*, Cambridge: MIT Press.
22. Karimipour, A., Sharifi, S. & K. Müller (2012). "'kə" and "xu" as Parallel Focus Markers in Ilami Dialect of Kurdish", *Linguistics & Lexicography*, vol.1, no.4. PP.29-36.
23. Lambrecht, K. (1994). *Information Structure and Sentence form*, Cambridge: Cambridge University Press.
24. Oroji, M.R & S. Rahbarian (2015). "Introducing Form-Function Theory, Evidence from the Postposition "ra"& Focus Marker "ke" in Persian", *Global Journal of Sociology*, Vol.5, Issue 2, PP.54-58.
25. Oroji, M.R. & A.Rezaei (2013). "Exploring "ke" as Focus Particle in Persian from Both Form and Function Points of View", *Australian Journal of Linguistics*, Vol.33, Issue1, pp.76-84.
26. Pokorny, J. (1956). *Indogermanisches Etymologisches Wörterbuch*, Tübingen.
27. Rahimian, J. (1999). Obligatory, Optional and Contrastive Occurrences of "ke" in Modern Persian, *Linguistics Atlantica* 21. PP. 137-151.
28. Windfuhr, G. (2009). *The Iranian Languages*, London-New York.

3. Fatahi, F., Oroji, M. R. & Rahbarian, S. (2013). Focalization and focus representations in Persian. *Frontiers of Language and Teaching*4, 173-177.
4. Halliday, M. (1967). Notes on transitivity and theme in English (Part 2). *Journal of Linguistics*. 3 (2), 199-244.
5. Ivanov, G. V. (1995). Notes on the ethnology of Khurasan. *The Geographical Journal*, 67(2), 138-175.
6. Jackendoff, R. (1972). *Semantic interpretation in generative grammar*. Cambridge: MIT Press.
7. Karimipour, A., Sharifi, S., & K. Müller (2012). “kə” and “xu” as parallel focus markers in Ilami dialect of Kurdish. *Linguistics & Lexicography*, 1(4), 29-36.
8. Lambrecht, K. (1994). *Information structure and sentence form*. Cambridge: Cambridge University Press.
9. Oroji, M. R., & Rahbarian, S. (2015). Introducing form-function theory: Evidence from the postposition “ra” & focus marker “ke” in Persian”. *Global Journal of Sociology*, 5(2), 54-58.
10. Oroji, M. R., & Rezaei, A. (2013). Exploring “ke” as focus particle in Persian from both form and function points of view. *Australian Journal of Linguistics*, 33(1), 76-84.
11. Pokorny, J. (1956). *Indogermanisches Etymologisches Wörterbuch*(Indo-Germanic Etymological Dictionary). Tübinge: Francke Verlag.
12. Rahimian, J. (1999). Obligatory, optional, and contrastive occurrences of “ke” in modern Persian”. *Linguistics Atlantica* 21 , 137-151.
13. Windfuhr, G. (2009). *The Iranian languages*. London-New York: Routledge.

language on Khorsani dialects that /xo/x/ were put aside as focus markers and /ke/ was used like the standard Persian. In terms of geography, the second category of dialects was seen in south Khorsan as well as the cities or the suburbs of Tabas, Gonabad, Bejestan, Birjand, Ghayen, and Ferdows. Thus, the distribution is meaningful in terms of geography.

Key Words: Persian dialects of Khorasan, Focus markers, Complementizer, Relative pronoun, Iranian dialects

References (In Persian)

1. Abolghasemi, M. (1997). [*Historical grammar of the Persian language*]. Tehran: Samt.
2. Afzal-Nezhad, M. (1999). *The study and description of Sedeh dialect* (Unpublished master's thesis). Ferdowsi University of Mashhad, Mashhad, Iran
3. Aliakbarzadeh Bejestani, G. (1999). *The study of Bejestan dialect*, (Unpublished master's thesis). Ferdowsi University of Mashhad, Mashhad, Iran.
4. Amiri-Nezhad, M. (1997). *The study and description of Khaf dialect* (Unpublished master's thesis). Ferdowsi University of Mashhad, Mashhad, Iran.
5. Anvari, H. (2002). *Great dictionary of Sokhan* (Vol. 8). Tehran: Sokhan.
6. Asadi, M. (2000). *The study and description of Raghe dialect* (Unpublished master's thesis). Ferdowsi University of Mashhad, Mashhad, Iran.
7. Attari, M.R. (2001). *The study and description of Tabasi dialect* (Unpublished master's thesis). Ferdowsi University of Mashhad, Mashhad, Iran.
8. Babak, A. (2004). *A research grammar of contemporary Persian*. Mashhad: Sokhan Gostar.
9. Gignoux, P. (2003). *Ardaviraf name*. (Zh. Amouzgar, Trans.). Tehran: Moien Publications.
10. Lazard, G. (2004). Persian, (H. R. Baghbidi, A. Bakhtiyari, A. Bahrami, N. Salehiniya (Trans.). In R. Schmitt (Ed.), In *Compendium Linguarum Iranicarum* (PP. 437-483). Tehran: Qoqnoos.
11. Machenzie, D. N. (2005). *A concise Pahlavi dictionary* (M. Mirfakhrai, Trans.). Tehran: Institute for Humanities and Cultural Studies.
12. Najafi, A. (1996). Application of "ke" in colloquial Persian, *Name Farhangestan (The Academy's Letter)*, 2(1), 7-19.
13. Rasekh-Mahand, M. (2005). Different kinds of focus in Persian, *Journal of Language and Linguistics*, 1(1), 5-19.
14. Rezai Baghbidi, H. (2008). *Manual of Parthian*. Tehran: Qoqnoos. (2005). *Rivayat-e Azar Farnbagh Farroxzadan* (H. Rezai Baghbidi, Trans). Tehran: Center of the Great Islamic Encyclopedia.

References (In English)

1. Bartholomae, C. (1961). *Altiranisches Wörterbuch*, Berlin: W. de Gruyter .
2. Durkin-Meisterernst, D. (2004). *Dictionary of Manichean middle Persian and Parthian*. Belgium: Brepols.

3. Methodology

The study investigated the Persian dialects of Khorasan within descriptive-analytic methodology, also the history of Persian language was sought to find out the etymology of these markers. In order to check the similarity of the Persian dialects of Khorasan with other Iranian dialects, the data drawn from the Khorasani dialects were compared with other Iranian dialects. The data gathering process was carried out via the students' theses investigating these dialects and the speakers of these dialects who were the university students studying linguistics.

4. Results and Discussion

In this part, the data were collected from these dialects including Raghei, Geziki, Birjandi, Bejestani, Gonabadi, Sabzevari, Adkani, Tabasi, Taibadi, Sedeh, Kakhki, and Khafi and then they were analyzed. The dialects of Sabzevari, Taibadi, Adkani, and Khafi showed that only one marker is used in all these functions that is /ke/ even though the focus /ke/ in khafi is different from the non-focus /ke/ in terms of phonology. These are the first category of dialects.

Research on Raghei, Kakhki, Tabasi, Bejestani, Geziki, and Sedeh showed that there are two different markers for focus and non-focus functions. The focus marker is derived from "xwad" (self) while /ke/ is used in relative and complementary pronouns. These are the second category of dialects. Comparing these data with the other ones collected from the other Iranian dialects such as Hawrami, Laki, Ilami Kurdish, Kalhuri, Lori Salas, Lori Khoram Abad showed that there are focus and non-focus marker differences in the same way as the second type of Khorasani dialects. Although in some of these dialects, there is no marker for non-focus functions, such as relative pronoun and complementizer, but the absence of these markers is again a sign of distinction if to be compared with the presence of it. The Ilami Kurdish dialect was the only one different from others. Although it has two focus markers of /ke/ and /xu/ but in some focus positions, both of them were legible to be used and in non-focus functions, only /ke/ can be used.

5. Conclusion

By studying the Iranian dialects, we can come to this conclusion that these dialects such as the second category of Khorasani dialects employ /xwad/ "self" (that used to be the focus pronoun and adverb of middle age) as a focus marker after undergoing grammaticalization and /ke/ preserved its function of middle age. On the other hand, the dialects of first category like standard Persian probably under the influence of colloquial Persian use /ke/ in all different functions. That is, the function of /ke/ has been extended and turned into a focus marker. There are some samples in Sedeh that shows the intermediate stage of these changes because /xo/ was used both as focus pronoun and focus marker (instead of /ke/). Also, Ilami Kurdish could be an indication of the middle stage because /ke/ and /xu/ were both used as a focus marker in most cases and /xu/ were used just in a few parts; there were also no focus marker as /ke/. In addition, as relative pronoun and other functions, just /ke/ is used. It seems that the situations observed in sedeh and Ilami Kurdish confirms the assumption of historical change. This also proves the assumption of the effect of the standard

The Study of Focus Markers in the Persian Dialects of Khorasan

Dr.Shahla Sharifi ¹

Associate Professor of Linguistics, Ferdowsi University of Mashhad, Mashhad, Iran

Dr.Narjes Banoo Sabouri

Assistant Professor of Linguistics, Payam-e Noor University, Tehran, Iran

Received: 25 February 2018

Accepted: 1 August 2018

Extended abstract

1. Introduction

This study is an attempt to overview the focus marker in some Persian dialects of Khorasan (including the three Khorasan provinces). As it is known, there are different ways of focalization in various languages including syntactical, morphological, and phonetic strategies. One of the morphological tools that is used in Persian language is /ke/ that appears after the constituent under emphasis. In modern Persian, /ke/ can make any constituent focalized. This study intends to discover whether there is any similar focus tool in Persian dialects of Khorasan. In case the answer would be positive, the research will investigate whether there are any other functions along with the focus markers or not.

2. Theoretical Framework

“Focus” has been either considered as an instrument to signify or emphasize something or used as an informative focus being assumed as the equivalent of "rheme" and it is defined as “a part of a theorem that cannot be assumed at the time of speech. The focus is that portion of a proposition which cannot be taken for granted at the time of speech. It is the unpredictable or pragmatically non-recoverable element in an utterance” (Lambrecht, 1994, p. 207). Jackendoff (1972, p. 16) believed that “focus is the information in the sentence that is assumed by the speaker not to be the same for him and the hearer”. Various categories of focus have been offered. For instance, argument focus, predicate focus and sentence focus are some categories that have been offered in the scope of focalization. The first one indicates that each argument in a sentence including subject, object, or oblique can be under focus, in the second one, the predicate is under focus and this type is claimed to be a universally unmarked type of focus correlating with the topic-comment structure as the unmarked pragmatic articulation (Lambrecht, 1994) while in the latter, the whole clause is emphasized.

Contrastive and informative focuses are presented in terms of communication. The first one is marked, has a particular nature, and is not necessarily present in each sentence while the second one contains new information. By new, it does not mean that it has not been indicated before, but the speaker present it in a way that is not retrievable out of the context or situation (Halliday, 1967, p. 204).

¹ Corresponding Author: sh-sharifi@um.ac.ir

21. Mackenzie, D. N. (1994). *farhange kuchake zabane Pahlavi* [a concise Pahlavi Dictionary] (M. Mirfakhrai. trans). Tehran: Institute of Humanities and Cultural Studies.
22. Mahmudzei, M. (1999). *Moghayeseye zabane baluchi ba zabanhaye iraniye bastam* [*Comparison of Balochi language with ancient Persian languages (old Persian and Avestan languages)*] (Ph.D thesis). Tehran: Islamic Azad University.
23. Mahmudzei, M. (2014). *Nemuneyi az farayande pishinshodegiye vakiye dar motale'at tarixhiye zabane baluchi* [*An example of waiting foresight process in Balochi's historical studies*], Tehran: Linguistics, 5, pp. 171- 185.
24. Oranski, M. (1999). *Zabanhaye irani* [*Iranian languages*] (A. ashraf Sadeghi, Trans.). Tehran: Sokhan Publications.
25. Schmidt, R. (2004). *Rahnamaye zabanhaye irani* [*The guide for the languages of Iran*] (H. Reza'iye Baghbidi, Trans.). Tehran: Ghoghhus Publications.
26. Spooner, B. (1967). *Notes on the Baluchi spoken in Persian Bluchistan*. In: Iran 5: pp. 51- 71.

3. Abolqasemi, M.(2010).*Tarixeh zabane farsi [History of Persian language]*.Tehran: Samt.
4. Arlato, A. (1994).*Daramadi bar zabanshenasiye tarixi [An introduction to historical linguistics]*(Y. Modarresi, Trans.). Tehran: Research Institute for Humanities and Cultural Studies.
5. Bagheri, M.(2001).*Vajshenasiye tarikhiye zabane farsi [Historical phonology of Persian language]*. Tehran: Ghatreh Publications.
6. Bartholomae, C. (1961).*Altiranisches Wörterbuch*. Berlin: Verlag von Karl J. Trübner.
7. Bartholomae, C. (2005). *Tarikhcheye vajhaye irani [History of Persian Phonemes]*(W. Dumanian, Trans.). Tehran: Institute of Humanities and Cultural Studies.
8. Boyce, M.(2007).*Fehreste vazhegane adabiyate manavi dar matnhaye parsiye miyane va parti [List of Manichean Manuscripts in Middle Persian and parthian Texts]*(O. Behbahani, & A. Tahami, Trans.). Tehran: Bundaheshn.
9. Dabir Moghadam, M. (2013). *Radeshnasiye zabanhayeh irani [Classification of Iranian languages]*. Tehran: Samt.
10. Elfenbien, J. (1989). The Baluchi language, encyclopedia of Iranica (Vol. 3). Costa Mesa, California: Mazda Publishers, pp. 633-644.
11. Elfenbien, J. (1989). Baluchi. Wiesbaden: in compendium linguarum Iranicarum, pp.350-362.
12. Geiger, W. Etymologie des Baluchis ,(1891) Lautlehre des Baluči, in: Abhandlungen der 1. Classe der Königlich Bayerischen Akademie der Wissenschaften 20/1, pp. 167-222
13. Geiger, W. Etymologie des Baluchis, in: Abhandlungen der 1. Classe der Königlich Bayerischen Akademie der Wissenschaften 19/1, pp. 105- 153
14. Ghasemzadeh, B. (2011). Barresiye zabanshenakhtiye guyeshe baluchiye Dalgan [*Linguistic study of the Baluchi dialangian dialect*](master's thesis). Zahedan: Sistan and Baluchestan University.
15. Ghasemzadeh, B. (2018). Vajshenasiye tariki va sakhte ergative fe'el dar chand guyeshe baluchi[*historical phonology and the Ergative Structure in several dialects of Baluchi*](Unpublished Ph.D thesis). Tehran: The Institute of Humanities and Cultural Studies.
16. Hassandust, M.(2014). *Farhange risheshenaxhtiye zabane farsi [the Etymological dictionary of Persian language]*. Tehran: Farsi Language and Literature Academy.
17. Horn, P., & Hobschane, H. (1914). *Farhange risheshenasiye zabane farsi [Grundriss der Neupersischen Etymologie]* (J. Khaleghi Motlagh. trans). Isfahan: Mehrafrooz.
18. Jahani, C. (1989). *Standardization and orthography in the Balochi language*: Uppsala
19. Kent, R. G. (1953). *Old Persian. Grammar, Texts, Lexicon*. New Haven: American Oriental Series 33.
20. Korn, A. (2005). *Towards a historical grammar of Baluchi*, Wiesbaden: DR. Ludwig Reichert verlag.

3. Methodology

This study is a field-library research, in which data were collected by interviews, questionnaires, and note-taking. The participants in this study were mostly elderly or low-educated people who were randomly selected. The data were analyzed descriptively and also the comparison method (comparison with languages of different periods / comparison with neighboring dialects) was used in this research.

4. Results and Discussion

In the Bampuri dialect, the compound vowels / iə / and / uə / are the remnant of compound vowels of Ancient Iranians, which have become passive vowels in the Middle Persian. In this dialect, there are traces of the process of the ancient Persian vowel gradation, which appeared in the southern dialects of the Baluchi language, such as Lashari, and disappeared in the Dalgani dialect. In this dialect, there is also anumlaut process, according to which the words with /ū/ ancient are pronounced with /i/, and creates two kinds of pronunciation for a word. In the Bampuri dialect /v/ Ancient Persian origin is usually converted to /g/ or /gw/, and this feature is also found in Rudbari language and Pazand texts. In this dialect, as in many Baluchi dialects, fricative consonants /f/ and /x/ of ancient Iranian dialects are converted to stop consonants /p/ and /k/ or fricative consonant /h/. The stop consonants of /p/, /t/ and /k/ in ancient Persian, which have become voiced after a vowel, have remained unchanged in this dialect, and this is one of the remarkable features of this dialect which is not with such breadth in the Roudbari language. Other common developments in this dialect include the remaining of mid /g/ and /č/ and the conversion of / hv / ancient Iranian origins to / w / or / h /.

5. Conclusion and Suggestions

According to the findings, it can be said that the ancient Iranian phonemes in the Bampuri dialect have been found in two ways:

- 1- This dialect retains some of the Persian phonemes of the ancient period, which have undergone a different evolution in the Middle and New Persian, for example, the mid phonemes of /p/, /t/, /d/, /g/, /k/ and /č/.
- 2- The evolution of some Persian phonemes in this dialect is different from the phonemes of the ancient, middle, and new periods, for example, the compound vowels /ai /, /au/, or /f/, /x/, /v/ and /hw/.

Key Words: Baluchi language, Bampuri dialect, Historical phonology, Vowel graduation process

References:

1. Abolqasemi, M. (1994). *Madehaye fe'el'haye farsiyeh dari [Articles of the Persian verbs of Dari]*. Tehran: Ghoghhus Publications.
2. Abolqasemi, M. (2010). *Dasture tarixiye zabane farsi [The historical command of the Persian language]*. Tehran: Samt.

A Historical and Comparative Study of Old Iranian Phonemes in the Bampuri Baluchi Dialect

Dr. Zohreh Zarshenas

Professor of the Institute of Humanities and Cultural Studies, Tehran, Iran

Dr. Musa Mahmudzahi

Associate Professor English Language and Literature, Velayat University, Iranshahr, Iran

Behjat Ghasemzadeh ¹

Ph.D. student of The Institute of Humanities and Cultural Studies, Tehran, Iran

Received: 9 January 2018

Accepted: 18 July 2018

Extended abstract

1. Introduction

Baluchi language, one of the oldest Iranian languages, is a new northwest language, and its speakers are often dispersed in Sistan-Baluchistan province, and different provinces of Pakistan and Afghanistan and the coastal cities of the Oman Sea. From the point of view of historical linguistics, some similarities can be found among this language and the Avestan and the Parthian languages, but it has also some elements of the ancient Persian language and Middle Persian language.

The Bampuri dialect, one of the southern dialects of the Baluchi language, is the common dialect in Bampur, where is located in the central part of Iranshahr, and the dialects of Dalgani, Lashari and Roudbari are its linguistic neighbors. One of the issues that is important in the classification of languages and dialects is the phonological study and the purpose of the present study is to investigate some Iranian ancient phonemes in the Bampuri dialect (a diachronic study), and to compare those phonemes in neighboring dialects (a synchronic study).

2. Theoretical Framework

According to the most accepted categorization, Iranian languages are historically divided into three periods of ancient, middle, and new, and the Baluchi language, which belongs to the northwest Iranian languages, should be similar to Avestan and Parthian languages, while the language has similarities with the southwest languages. In this study, the old phonemes, are the phonemes (vowels, consonants, and consonant clusters) that have been mentioned in historical grammars and historical phonology, related to the evolution of those phonemes up to New Persian period. The criteria for recording any phoneme, is its apparent differences or significant similarities with Ancient or Middle period. In order to emphasize on the antiquity of the phonemes, the order of examining phonemes is from the ancient period to the new period, and then the common phonemes in this dialect is compared with their equivalents in adjoining dialects.

¹ Corresponding author: b.ghasemzadeh72@yahoo.com

- 14.Lasnik, H. (2001). Derivation and representation. In M. Baltin & Ch. Collins (Eds.), *The handbook of contemporary syntactic theory* (pp. 62-88). Oxford: Blackwell Publishers.
- 15.Postal, P. M. (1974). *On raising*. Cambridge: MIT Press.
- 16.Rizzi, L. (1997). The fine structure of the left periphery. In L. Haegeman (Ed.), *Elements of grammar* (pp. 281–337). Dordrecht: Kluwer.
- 17.Roberts, I. (2001). Head movement. In M. Baltin & Ch. Collins (Eds.), *The handbook of contemporary syntactic theory* (pp. 113-147). Oxford: Blackwell Publishers.
- 18.Ross, J. R. (1970). Gapping and the order of constituents. In M. Bierwisch & K. E. Heidolph (Eds.), *Progress in linguistics* (pp. 249–259). The Hague: Mouton.
- 19.Sag, I. (1976). *Deletion and logical form* (Unpublished doctoral dissertation). MIT University, Cambridge, MA.
- 20.Yoshida, M., Nakao, Ch., & Ortega-Santos, I. (2014). The syntax of ellipsis and related phenomena. In A. Carnie, Y. Sato, & D. Siddiqi (Eds.). *The Routledge handbook of syntax* (pp. 192-213). NY: Routledge.

including the canonical subject position and the agreement domain, but often to the exclusion of one or more clause-internal constituents. As we have shown in this paper, those constituents are usually argued that have been moved to the left part of the clause prior to deletion.

Key Words: Ellipsis, VP-deletion, Gapping, Pseudogapping, Sluicing, Right node raising

References (In Persian)

1. Anoushe, M. (2015). Mas'ale-ye majhul dar Farsi, Ruykardi Kamine-garā [Passive problem in Persian: A minimalist approach]. *Journal of Language Research*, 6(1), 1-20.
2. Darzi, A., & Anoushe, M. (2010). Harkat-e fe'l-e asli dar Farsi [Main verb movement in Farsi]. *Zabanpazhuhi*, 2(3), 21-55.
3. Karimi, Y. & Azmoudeh, H. (2015). Hazf-e goruh-e fe'li dar zabān-e Farsi [VP deletion in Persian]. *Journal of Language Research*, 6(2), 101-120.
4. Shabani, M. (2015). Erteghā-ye gerehe rāst [Right node raising]. *Language Related Research*, 2(23), 151-172.

References (In English)

1. Chomsky, N. (1972). Some empirical issues in the theory of transformational grammar. In P. S. Peters (Ed.), *Goals of linguistic theory* (pp. 63–130). Englewood Cliffs, NJ: Prentice-Hall.
2. Chomsky, N. (1995). *The minimalist program*. Cambridge, MA: MIT Press.
3. Cinque, G. (1999). *Adverbs and functional heads: A cross-linguistic perspective*. NY: Oxford University Press.
4. Craenenbroeck, J. V., & Merchant, J. (2013). Ellipsis phenomena. In M. D. Dikken (Ed.), *The Cambridge handbook of generative syntax* (pp. 701-745). Cambridge: Cambridge University Press.
5. Darzi, A. (1996). *Word order, NP movement, and opacity conditions in Persian* (Unpublished doctoral dissertation). University of Illinois, Urbana-Champaign.
6. Haegeman, L. (1995). *The syntax of negation*. Cambridge: Cambridge University Press.
7. Hankamer, J. (1979). *Deletion in coordinate structures*. NY: Garland.
8. Hornstein, N. & Nunes, J. (2002). On asymmetries between parasitic gap and across-the-board constructions, *Syntax*, 5, 26–54.
9. Hornstein, N., Nunes, J., & Grohmann, k. k. (2005). *Understanding minimalism*. Cambridge: Cambridge University Press.
10. Jackendoff, R. S. (1971). Gapping and related rules. *Linguistic Inquiry*, 2, 21–35.
11. Johnson, K. (2001). What VP ellipsis can do, and what it can't, but not why. In M. Baltin & Ch. Collins (Eds.), *The handbook of contemporary syntactic theory* (pp. 439-480). Oxford: Blackwell Publishing.
12. Johnson, K. (2006). Gapping. In M. Everaert & H. V. Riemsdijk (Eds.), *The Blackwell companion to syntax* (pp. 405-435). Oxford: Blackwell Publishing.
13. Johnson, K. (2009). Gapping is not (VP-) ellipsis. *Linguistic Inquiry*, 40 , 289–328.

they reach LF; otherwise, Full Interpretation will be violated. In addition to having the property of interpretability, features have a second property, known as strength. Strong features must be checked before the grammar splits; indeed, if any strong feature is left unchecked before spelling out, the derivation fails at PF. To sum up, the feature strength is used to ensure locality between two features (that is, to trigger movement). Within this framework, I examine two kinds of famous deletions in Persian: gapping and sluicing. We need the feature, checking mechanism, for the verb movement in this language which affects the omission of internal and external arguments from derivation.

3. Methodology

In line with the feature, checking, which has been introduced in the previous section, we examine the properties of gapping and sluicing within the Minimalist framework. Generally speaking, gapping is an ellipsis in which a verb is removed in one, or more series of coordinations, while pseudogapping is simply elision of the main verb by VP ellipsis leaving the auxiliary in situ. Despite many speculations about their similarities, gapping and pseudogapping are distinct constructions. Pseudogapping is a special instance of VP-ellipsis, while gapping, as Johnson (2009) argues, is a special instance of across-the-board movement. Condensing gapping into the across-the-board movement has its own discomforts, however, as Johnson (2009) suggests, it can be remedied by retailoring the syntax to include string-based output constraints. On the other hand, sluicing is a term used for a type of ellipsis in which the interrogative item is interpreted as a complete question, the omitted material which has been retrieved from the previous discourse. The deletion leaves a *WH*-phrase, as in *somebody just left*, *Guess who*. However, it should be emphasized that some languages such as English allow non-wh-sludging, but only in matrix contexts. Based on these theoretical assumptions, especially V-to-T movement theory, this paper examines the properties of gapping and sluicing in Persian.

4. Results and Discussion

Persian is a null-subject, verb final language that exhibits a SOV order in the unmarked order, except clausal arguments that occur post verbally. In ordinary sentences, many phrases can be omitted producing different kinds of ellipsis. As I mentioned before, Johnson (2009) showed that pseudogapping is a special instance of VP-ellipsis, while gapping is a special instance of across-the-board movement. Contrary to what Johnson (2009) proposed for gapping in English, the present study argues that gapping in Persian is a kind of sluicing, in which TP is deleted from the second conjunction preceded by scrambling of the remnant constituents to the specifiers of some functional projections (such as TopP or FocP). According to this line of analysis, Persian is a language which doesn't allow pseudogapping and main verb should not be omitted in VP-deletion due to obligatory V-raising out of the VP.

5. Conclusion and Suggestions

In this paper I suggested that gapping in Persian is a kind of Clausal ellipsis. Clausal ellipsis can be defined as a subspecies of ellipsis whereby an entire clause is missing,

Gapping and Sluicing in Persian: A Minimalist Approach

Dr. Mazdak Anoushe ¹

Associate Professor of Linguistics, University of Tehran, Tehran, Iran

Received: 5 August 2017

Accepted: 4 July 2018

Extended abstract

1. Introduction

The omission of linguistic objects from derivation, generally called ellipsis, has long attracted the attention of linguists. Ellipsis comes in different forms, though it is usually possible when some types of antecedents are available; in the form of either linguistic expressions or non-linguistic expressions. Gapping in which a verb (with or without its dependents) is removed in some series of coordinations has long been proved to be problematic in syntactic theories because of its unique properties. Despite their many tempting similarities, gapping and pseudogapping are distinct constructions in English. Johnson (2009) showed that pseudogapping is a special instance of VP-ellipsis, while gapping is a special instance of across-the-board movement. Contrary to what Johnson (2009) proposed for gapping in English, the present study argues that gapping in Persian is a kind of sluicing, in which TP is deleted from the second conjunction preceded by scrambling of the remnant constituents to the specifiers of some functional projections (such as TopP or FocP). According to this line of analysis, Persian is a language in which there is no elision of pseudogapping and main verb in VP-deletion due to obligatory V-raising out of the VP.

2. Theoretical Framework

The Minimalist approach is a research method that attempts to define an optimal design for human language by postulating only those assumptions which are minimally required on conceptual grounds. These assumptions include a grammar that generates Logical Form (LF) and Phonetic Form (PF) pairs for all sentences. These pairs are compiled from the features of lexical items by an optimal computational system and must have the morphosyntactic features of all lexical elements which have been checked at the interfaces for appropriate interpretability. The features which relate sound and meaning come in binary divisions; they can be interpretable or uninterpretable, and weak or strong. The property of interpretability, generally used as a driving force behind the establishment of syntactic dependency in the minimalist system, is supposed to play a central role in the syntactic computation to drive the transition into the interpretive LF component. The idea is that uninterpretable forces feature matching and any uninterpretable feature which has been matched will be deleted. To put it more concretely, unlike interpretable features which have an effect on semantic interpretation and can participate in more than one checking operations, the uninterpretable ones must be eliminated before

¹ Corresponding Author: mazdakanushe@ut.ac.ir

33. Rosch, E., & Mervis, B. (1975). Family resemblances: Studies in the internal structure of categories. *Cognitive Psychology*, 7(4), 573-605.
34. Samvelian, P., & Faghiri, P. (2013). Re-thinking compositionality in Persian complex predicates. In M. Faytak, M. Goss, N. Baier, J. Merrill, K. Neely, E. Donnelly & J. Heath (Eds.), *Proceedings of Berkeley Linguistics Society 39th Annual Meeting* (pp. 212-226). Berkeley: Berkeley Linguistics Society.
35. Samvelian, P., & Faghiri, P. (2014). Persian complex predicates: How compositional are they? *Semantics-Syntax Interface*, 1(1), 43-74.
36. Talmy, L. (1985). Force dynamics in language and thought. In W. Eilfort, P. Kroeber & K. Peterson (Eds.), *Proceedings of the Twenty-Fourth Regional Meeting of the Chicago Linguistic Society* (pp. 293-337). Chicago: Chicago Linguistic Society.
37. Talmy, L. (1988). Force dynamics in language and cognition. *Cognitive Science*, 12(1), 49-100.
38. Talmy, L. (2000). *Toward a cognitive semantics: Concept structuring systems*. Cambridge, MA: MIT Press.

13. Johnson, M. (1993). *Moral imagination: Implications of cognitive science for ethics*. Chicago: University of Chicago Press.
14. Karimi Doostan, G. (1997). *Light verb constructions in Persian*. (Unpublished doctoral dissertation). Essex: University of Essex).
15. Karimi Doostan, G. (2001). N + V complex predicates in Persian. In N. Dehe, & A. Warner (Eds.), *Structural aspects of semantically complex verbs* (pp. 277-292). Frankfurt: Peter Lang.
16. Karimi Doostan, G. (2005). Light verbs and structural case. *Lingua*, 115(12), 1737-1756.
17. Karimi Doostan, G. (2008). Predicative nouns and adjectives. *Grammar 3: The Journal of Iranian Academy of Persian Language and Literature*, 3(3), 187-202.
18. Karimi Doostan, G. (2011). Separability of light verb constructions in Persian. *Studia Linguistica*, 65(1), 70-95.
19. Karimi, S. (1997). Persian complex verbs: Idiomatic or compositional. *Lexicology*, 3(2), 273-318.
20. Karimi, S. (July, 2008). *Opening remarks: Scholarship on complex predicates*. Paper presented at the International Conference on Complex Predicates, Universite Sorbonne Nouvelle. Paris iii, France.
21. Kövecses, Z. (2008). Metaphor and emotion. In R. W. Gibbs (Ed.), *The Cambridge handbook of metaphor and thought* (pp. 380-396). Cambridge: Cambridge University Press.
22. Lakoff, G. (1987). *Women, fire and dangerous things: What categories reveal about the mind*. Chicago: University of Chicago Press.
23. Lakoff, G. (1990). The invariance hypothesis: Is abstract reason based on image-schemas? *Cognitive Linguistics*, 1(1), 39-74.
24. Lakoff, G., & Johnson, M. (1980). *Metaphors we live by*. Chicago: University of Chicago Press.
25. Lakoff, G., & Turner, M. (1989). *More than cool reason: A field guide to poetic metaphor*. Chicago: University of Chicago Press.
26. Langacker, R. (1987). *Foundations of cognitive grammar: Theoretical prerequisites* (Vol. 1). Stanford, CA: Stanford University Press.
27. Mohammad, J., & Karimi, S. (1992). Light verbs are taking over: Complex verbs in Persian. In J. Nevis & V. Samiiian (Eds.), *Proceedings of the Western Conference on Linguistics (WECOL)* (pp. 195-212).
28. Müller, S. (2010). Persian complex predicates and the limits of inheritance-based analyses. *Journal of Linguistics*, 46(3), 601-655.
29. Newman, J. (1996). *Give: A cognitive linguistic study*. Amsterdam: John Benjamins Publishing Company.
30. Reddy, M. J. (1979). The conduit metaphor: A case of frame conflict in our language about language. In A. Ortony (Ed.), *Metaphor and thought* (pp. 284-324). Cambridge: Cambridge University Press.
31. Rosch, E. (1975). Cognitive representations of semantic categories. *Journal of Experimental Psychology*, 104(3), 192-233.
32. Rosch, E. (1978). Principles of categorization. In E. Rosch, & B. Lloyd (Eds.), *Cognition and categorization* (pp. 27-48). Hillsdale, NJ: Erlbaum.

5. Karimi Doostan, G., & Rouhi Baigi, Z. (2016). Barasie chand ma'naie fe'le saboke "zadan" az didgahe shenakhti [A cognitive study of light verb polysemy: the case of zadan]. *Language Related Research*, 7(3), 129-148.
6. Sadeghi, A. (1993). Darbareye fe'lhaye ja'li dar zabane Farsi [On nominal verbs in Persian]. In A. Kafi (Ed.), *Proceedings of Persian and Language of Science* (pp. 236-246). Tehran: Center for University Publishing.
7. Sharif, B. (2015). *Barasie shenakhtie afa'ale sabok dar zabane Farsi* [A cognitive account of light verbs in Persian] (Unpublished doctoral dissertation.) University of Isfahan, Isfahan.
8. Vahidian Kamyar, T. (1972). Dar zabane Farsi fe'le morakab nist [There is no compound verb in Persian]. In H. Zarrinkoub (Ed.), *Proceedings of the Second Seminar of Iranian Research* (pp. 264-268). Journal of Mashhad University: Mashhad University.

References (In English)

1. Brugman, C. (1981). *The story of 'over': Polysemy, semantics and the structure of the lexicon* (Unpublished master's thesis) . University of California, Berkeley.
2. Brugman, C. (2001). Light verbs and polysemy. *Language Sciences*, 23(4-5), 551-578.
3. Cattell, R. (1984). *Syntax and semantics: Composite predicates in English*. London: Academic Press.
4. Family, N. (2006). *Explorations of semantic space: The case of light verb constructions in Persian* (Unpublished doctoral dissertation). Paris, EHESS.
5. Family, N. (2008). Mapping semantic spaces: A constructionist account of the "light verb" xordæn "eat" in Persian. In M. Vanhove (Ed.), *From polysemy to semantic change: Towards a typology of lexical semantic associations* (pp. 139-161). Amsterdam: John Benjamins Publishing Company.
6. Foley, R., Harley, H., & Karimi, S. (2005). Determinants of event type in Persian complex predicates. *Lingua*, 115(10), 1365-1401.
7. Goldberg, A. E. (1996). Words by default: Optimizing constraints and the Persian complex predicate. In E. Francis & L. Michaelis (Eds.), *Proceedings of Berkeley Linguistic Society*. Berkeley: UC Berkeley Press.
8. Goldberg, A. E. (2003). Words by default: The Persian complex predicate construction. In E. Francis, & L. Michaelis (Eds.), *Mismatch: Form-function incongruity and the architecture of grammar* (pp. 83-112). Stanford: CSLI Publications.
9. Grimshaw, J., & Mester, A. (1988). Light verbs and θ -marking. *Linguistic Inquiry*, 19(2), 205-232.
10. Jespersen, O. (1940). *A modern English grammar on historical principles*. London: Allen & Unwin.
11. Johnson, M. (1987). *The body in the mind: The bodily basis of meaning, imagination, and reason*. Chicago: University of Chicago Press.
12. Johnson, M. (1991). Knowing through the body. *Philosophical Psychology*, 4(1), 3-18.

identified. Then, drawing on the principles of cognitive lexical semantics, the light uses of *dâdæn* and their relations to the components of the semantic structure of the heavy verb were established. Furthermore, the force-dynamics of the heavy verb *dâdæn* and its traces in the light uses were examined. As a result, the ways *dâdæn* could be *lightened* were discussed and characterized in different categories.

4. Results and Discussion

LVCs maintain one or more semantic aspects of the heavy verb *dâdæn*. The concept of “interpersonal communication” can be accounted for by the metaphoric mapping between elements of communication and the conduit metaphor. “Causality” is directly related to literal transfer of objects into the receiver’s control domain and the control aspect is associated with the concepts of “permission” or “strength” in LVCs. Moreover, control domain may be related to the concepts such as “emergence” of a phenomenon. Concerning the force-dynamic properties, light uses of *dâdæn* mostly tend to keep these properties as other-oriented outward actions.

5. Conclusion and Suggestions

At first it seems that the heavy verb, *dâdæn*, has a simple structure and its main parts consist of a sender, an object, and a receiver. However, there are more to this structure such as control domain, force-dynamics, and transfer. The light uses of *dâdæn* are systematically related to various aspects of the semantic structure of the heavy *dâdæn*. In other words, these literal aspects are mapped onto more metaphorical concepts such as causality which is one of the most common concepts expressed by the light *dâdæn*. This means that the light *dâdæn* has turned into a causal verb in the process of losing the meaning of its prototype as a heavy verb. This may be directly a function of the force-dynamics of heavy *dâdæn* which similar to a causative verb, expresses actions towards other entities. In other words, transfer or imposition of a state on an entity is perceived as transfer of an object to a receiver.

Key Words: *dâdæn*, light verb, semantic structure, cognitive semantics

References (In Persian)

1. Amouzadeh, M., & Bahrami, F. (2013). Sakhte afa'ale sabok bar asase zabanshenasie shenakhti [A cognitive analysis of light verb constructions in Persian]. *Language Related Research*, 3(4), 169-191.
2. Dabir Moghaddam, M. (1997). Fe'le morakab dar zabane Farsi [Compound verb in Persian]. *Journal of Linguistics*, 12(23-24), 2-45.
3. Farshidvard, K. (1972). Kalameye morakab va me'yarhaye tashkhise an dar zabane Farsi [Compound word and the criteria for identifying it in Persian]. In H. Zarrinkoub (Ed.), *Proceedings of the Second Seminar of Iranian Research* (pp. 169-217). Journal of Mashhad University: Mashhad University.
4. Farshidvard, K. (1994). Fe'le morakab va sakhtemane an [Compound verb and its structure]. *Ashna*, 3(19) 74-82.

From Heavy to Light Verb: The Case of *dâdæn* ('to give') in Persian Based on the Cognitive Semantics

Reza Soltani

Ph.D. Candidate of Linguistics, University of Isfahan, Isfahan, Iran

Dr.Mohammad Amouzadeh ¹

Professor of Linguistics, University of Isfahan, Isfahan, Iran

Received: 3 August 2017

Accepted: 4 February 2018

Extended abstract

1. Introduction

Light verb constructions (LVCs) are so pervasive in Persian that a heavy verb may act in various constructions as a light verb (LV). This makes the heavy verb lose some parts of its main meaning in such constructions and get away from its prototype meaning. However, this does not imply that no systematic relationship can be found between the heavy verb and its light counterpart. The purpose of this paper is to explore these relationships among the heavy verb, *dâdæn* (to give), and the resulting LVCs.

2. Theoretical Framework

The framework adopted in this study is cognitive semantics in general and cognitive lexical semantics and force-dynamics in particular. Cognitive lexical semantics consists of various theories including prototype categorization, image schemas, conceptual metaphor and foregrounding. According to this approach, different meanings of a word form a semantic category whose semantic similarities and commonalities are greater in more central meanings than in more peripheral ones. Moreover, the relationships among these meanings may be explained in terms of conceptual metaphor, image schemas and foregrounding. LVs also form a network of related meanings that could be explained in this way. Another concept is force-dynamics which deals with interaction of entities in relation to force. Regarding the LVCs, it is assumed that the characteristics of the interactions of the forces of heavy verbs would be preserved in LVCs. These may include the source of energy, its direction and the recipient of the energy. For example, if a heavy verb denotes a self-oriented action, light uses also refer to a self-oriented event.

3. Methodology

This paper is a descriptive-analytical study. The data included LVCs using the verb *dâdæn* and were collected from various library resources and previous studies. To analyze the data, first the semantic structure of the heavy verb, *dâdæn*, was examined based on the Newman (1996)'s model and various aspects of this structure was

1 Corresponding Author: amouzadeh@fhn.ui.ac.ir

9. Juan, Z. (2010). Corruption of the “American dream” in *Death of a Salesman*: A thematic analysis of Arthur Miller's *Death of a Salesman*. *Cross-Cultural Communication*, 6(3), 122-126.
10. Lambrou, M. (2014). Stylistics, conversation analysis and the cooperative principl. In M. Burke (Ed.), *The Routledge handbook of stylistics*(pp.136-154).New York : Routledge.
11. Miller, A. (1998). *Death of a salesman*. New York: Penguin Books.
12. Nilsen, H. N. (1994). From honors at dawn to Death of a Salesman: Marxism and the early plays of Arthur Miller. *English Studies*, 75(2), 146-156.
13. Sacks, H. (1972). An initial investigation of the usability of conversational data for doing sociology. In D. Sudnow (Ed.), *Studies in social interaction* (pp.31-74). New York: Free Press.
14. Schegloff, E. A. (1967). *The first five seconds: The order of conversational opening*. Berkeley: University of California.
15. Short, M. (1996). *Exploring the language of poems, plays, and prose*. London: Taylor and Francis.
16. Short, M. (2002). From dramatic text to dramatic performance. In J. Culpeper, M. Short & P. Verdonk (Eds.), *Exploring the language of drama from text to context* (pp. 6-18). London New York: Routledge.
17. Short, M. (2014). Analyzing dialogue. In P. Stockwell & S. Whitely (Eds.), *The Cambridge handbook of stylistics* (pp. 344-360). United kingdom: Cambridge University Press.
18. Sidnell, J & Stivers, T. (2013). *The handbook of conversation analysis*. New Jersy: John Wiley and Sons.
19. Vachhani, S. J. (2006). The Death of a Salesman? An exploration into the discursive production of sales identities. *Culture and Organization*, 12(3), 249-264.
20. VanSpanckeren, K. (1994). *Outline of American literature*. United States: United States Information Agency.
21. Weber, J. (2002). Three models of power in David Mamet's *Oleanna*. In J. Culpeper, M. Short & P. Verdonk (Eds.), *Exploring the language of drama from text to context* (pp. 112-127). London New York: Routledge.
22. West, C., & Zimmerman, D. H. (1985). Gender, language, and discourse. In T. A. Van Dijk (Ed.), *Handbook of discourse analysis* (pp. 103-124). London: Academic Press.

economic situation and it affected the power relations between them while in the other parts because of the close family relation and their intimacy, the power relations were not highlighted. This is the reason that the tragic ending of Willy Loman might be unpredictable for the readers.

Key Words: Power relation, Conversation analysis, Turn-taking mechanism, Cooperative principle, Pragmatics

References (In Persian)

1. Arthur, M. (2016). *Death of a salesman*. (A. Nurian, Trans.). Tehran: Ghatre Publications.
2. Sharifi, Sh., & Alipur, S. (2009). Barresiy-e moghayeseiy-e adam-e tahaghigh-e ghavaed-e asl-e mosharekat-e Grice dar yek namayeshnamey-e farsi va yek namayeshnamey-e englisi [A comparative study of the degree of failure of Gricean cooperative principles in a Persian and an English drama]. *Language and Linguistics*, 3(5), 47-68.
3. Sojodi, F., Shahtusi, Sh., & Farahzad, F. (2011). Barresi va naghd-e beyn-e zabani va tarjomey-e beyn-e neshaneiy <Marg-e Froushande> az didgahe neshane shenasi enteghadi [Reviewing and analyzing the inter-language and between-sings translation in *Death of a Salesman* from critical semiotics point of view]. *Comparative Literature and Language Studies*, 2(4), 73-89.

References (In English)

1. Aswathi, M. P. (2013). Capitalistic discourse and individual: A social study of Arthur Miller's *Death of a Salesman*. *The Criterion: An International Journal in English*, 4(2), 1-7.
2. Busse, B. (2011). Teaching the stylistics of drama. In L. Jeffries & D. McIntyre (Eds.), *Teaching stylistics* (pp. 152-178). Basingstoke, Hampshire: Palgrave Macmillan.
3. Field, B. S. (1972.). Hamartia in *Death of a Salesman*. *Twentieth Century Literature*, 18 (1), 19-24.
4. Grice, H. P. (1975). Logic and conversation. In P. Cole & J. L. Morgan (Eds.), *Syntax and semantics 3: Speech acts* (pp.41-58). New York, NY: Academic Press.
5. Headomi, L. (1988). .Fantasy and reality: Dramatic rhythm in *Death of a Salesman*. *Modern Drama*, 31(2), 157-174.
6. Herman, V. (2002). Turn-taking management in drama. In J. Culpeper, M. Short, & P. Verdonk (Eds.), *Exploring the language of drama: From text to context* (pp. 19-34). New York: Routledge.
7. Jefferson, G. (1974). Error correction as an interactional resource. *Language in Society*, 3(2), 181-199.
8. Jeffries, L., & McIntyre, D. (2010). *Stylistic*. New York: Cambridge University Press.

violated maxims lead to new implications of meaning in conversation exchanges. Grice categorizes the failure in cooperative principle as flouting, violating, infringing the maxims and opting out.

3. Methodology

This study aimed to manifest the power relation among characters of *Death of a Salesman* (1949). This has been conducted through focusing on a key passage of the play. The selected passage is an ideologically significant extract in which Willy and Howard, two characters from two different social classes, the employee and the employer, are talking. Employing CA, this study follows a systematic reinterpretation of the text to give a new insight into the power relationship between the interlocutors. Two subcategories of CA have been chosen. In the realm of discourse analysis, the focus of this study has been on turn-taking mechanism; an important subject in the realm of pragmatics; the focus is on cooperative principles. Since the study of the conversation between the two interlocutors has been done through counting the turns, the numbers of words used by each character, the number of the long and short turns, the number of violations of the maxims, the analyses of this part have been done quantitatively. In the other section, since the contextual factors and their influence and reflection on the conversations between characters have been addressed, the analyses have been done qualitatively and the results have been presented.

4. Findings and Discussion

In this excerpt Howard talks 10.4 words per turn and Willy talks 8.8 words per turn. Howard dominates Willy with his 406 words over Willy's 257 words. Of all turns, 61.7 per cent is devoted to wire recorder. In the first 40 turns, Willy speaks only 95 words while Howard speaks far more, 290 words. Despite their master-servant relationship, Willy never addresses Howard with words which indicate their social distance. He just addresses Howard by his first name. From turn 42 to 68 Willy dominates Howard with his 162 words over Howard's 116 words.

In the selected extract, violated maxims are very significant. From the beginning of this extract interlocutors do not follow the maxims many times for different reasons. The analysis of the dialogues indicates that most of Howard's failures to observe the maxims is unintentional but most Willy's failures are intentional for his aim of talking indirectly.

5. Conclusion and Suggestions

In this paper we have employed Conversation Analysis to examine the power relations embedded in the context which directly affected the linguistic behaviors of the interlocutors. Results indicated that although power is a social structure that may be under the influence of social status (employee/employer) and economic situation of characters, they are not the only determining factors. Power is influenced by other factors as well. In the excerpt, one of these factors was their close relationships, they have known each other for many years. Studies proved that in some parts of the play the conversation between Howard and Willy was directly influenced by the

A Study of Power Relation: A Critical Analysis of the Dramatic Language of *Death of a Salesman*

Mahboobeh Rostami

MA in English Language and Literature, Ferdowsi University of Mashhad, Mashhad, Iran

Dr. Mahmoud Reza Ghorban Sabbagh¹

Assistant Professor English Language and Literature, Ferdowsi University of Mashhad, Mashhad, Iran.

Dr. Rajabali Askarzadeh Torghabeh

Assistant Professor English Language and Literature, Ferdowsi University of Mashhad, Mashhad, Iran

Received: 11 June 2017

Accepted: 5 March 2018

Extended abstract

1. Introduction

Arthur Miller (1915-2005) is one of the great American playwrights whose plays directly reflect the sociopolitical issues of his day. Being affected by two World Wars and postwar American society, Miller's characters search their identities in a society which, according to the writer, offers nothing to them. The landmark of Arthur Miller, *Death of a Salesman* (1949) depicts the life of a typical American family including a father, Willy Loman, his wife, Linda, and their two sons, Happy and Biff. In *Death of a Salesman* (1949), the power relation can be found among different characters. In fact, each character represents a discourse of his/her society. Due to the importance of this dramatic work, it has been studied by many researchers since the day of its publication. Though works done to date include a vast majority, none of them is completely devoted to the objective analysis of the play based on the stylistic approaches. Thus conducting this research seems to be necessary and significant.

2. Theoretical Framework

Conversation analysis (CA) mostly concerns the language usage in a conversation. The key point in CA is the concept of turn in a turn-taking system in which participants have their rights to speak. This paper is organized based on the CA principles, mostly turn-taking and cooperative principles. In turn-taking, this study uses the model introduced by Mick Short (1996) with his sets of questions leading to the identification of power relation in dramatic dialogues. In cooperative principle, this study would take advantage of Grice's model regarding maxims introduced by him. He formulates a set of four maxims known as quality, quantity, relation, and manner (Grice, 1975). In each conversation these maxims are required to be observed but there are many reasons for which these maxims are violated. These

¹ Corresponding Author : mrg.sabbagh@um.ac.ir

11. Matthiessen, C.M.I.M. (2004). Descriptive motifs and generalizations. In A. Caffarel, J. R. Martin, & C. M. I. M. Matthiessen, (Eds.), *Language typology: A functional perspective* (pp. 537-673). Amsterdam: Benjamins.
12. Mwinlaaru, I.N., & Xuan, W.W. (2016). A survey of studies in systemic functional language description and typology. *Functional Linguistics*, 3(8), 1-41.
13. Teruya, K., & Matthiessen, C. M. (2015). Halliday in relation to language comparison and typology. In J. J. Webster (Ed.), *The Bloomsbury Companion to MAK Halliday* (pp. 427-452). Bloomsbury.

- functional grammar*] (Unpublished master's thesis). Ferdowsi University of Mashhad, Mashhad, Iran.
13. Rasekhmahand, M. (2006). Ertebat-e ghalb-e nahvi va ta'kid dar zaban-e Farsi [The relationship between scrambling and focus in Persian]. *Dastur (Grammar)*, 2 (2), 20-33.
 14. Rezapur, E., & Soltan Ahmadi, Z. (2014). *Barrasi-y-e faranaghsh-e matni dar ketabha-y-e 'amuzesh-e zaban-e Farsi-y-e sath-e motavassete va pishrafte bar mabna-y-e dastur-e naghshgara-y-e nezammand-e Halliday* [Studying textual metafunction in intermediate and advanced-level Persian language teaching books based on Halliday's systemic functional grammar]. Paper presented at the 1st conference of Persian language teaching. March 3. Tarbiat Modarres University, Tehran.
 15. Tajabadi, F., Golfam, A., & Mahmoodi-Bakhtiari, B. (2013). Sakhtha-y-e ta'ajjobi dar zaban-e Farsi [Exclamation structures in Persian]. *Jostarhaye Zabani (Language Related Research)*, 4 (3), 1-21.

References (In English)

1. Caffarel, A. (2004). Metafunctional profile of the grammar of French. In A. Caffarel, J. R. Martin, & C. M. I. M. Matthiessen (Eds.), *Language typology: A functional perspective* (pp. 77-137). Amsterdam: Benjamins.
2. Caffarel, A., Martin, J.R., & Matthiessen, C.M.I.M. (2004). Introduction: Systemic functional typology. In A. Caffarel, J. R. Martin, & C. M. I. M. Matthiessen (Eds.), *Language typology: A functional perspective* (pp. 1-76). Amsterdam: Benjamins.
3. Croft, W. (2003). *Typology and universal*. Cambridge: Cambridge University Press.
4. Eggins, S. (2004). *An introduction to systemic functional linguistics*. London & New York: Continuum.
5. Faghih, E., & Bahman, M. (2010). A contrastive study of Theme in English and Azerbaijani Turkish fictional texts. *The Journal of Applied Linguistics*, 3(1), 55-69.
6. Halliday, M.A.K. (2005). Studies in English language. In J. Webster (Ed.), *The collected works of M.A.K. Halliday: Vol. 7*: (pp. 55-109). London & New York: Continuum.
7. Halliday, M.A.K., & Matthiessen, C.M.I.M. (2014). *Halliday's introduction to functional grammar*. London & New York: Routledge.
8. Hasselgård, H. (2004). Thematic choice in English and Norwegian. *Functions of Language*, 11 (2), 187-212.
9. Khedri, M., & Ebrahimi, S. F. (2012). Multiple themes in English and Persian. *Theory and Practice in Language Studies*, 2(6), 1128-1133.
10. Lavid, J., Arús, J., & Zamorano-Mansilla, J.R. (2009). *Systemic functional grammar of Spanish: A contrastive study with English*. London & New York: Continuum.

Matthiessen (2004)'s convergence generalization in terms of THEME system, i.e. the possibility of marking Theme segmentally, is also true of Persian language. In the end, it is suggested that the typological behaviors of the THEME system of other languages spoken in Iran should be identified and introduced in the aforementioned framework.

Key Words: Systemic typology, Matthiessen's typological generalizations, THEME, Persian, English

References (In Persian)

1. Aalae, M. (2009). Barrasi-y-e faranaghsh-e matni-y-e ketabha-y-e darsi-y-e 'ulum-e ensani-y-e SAMT [Studying textual metafunction in SAMT textbooks]. *Researching and Writing University Books*, 14(22), 92-113.
2. Dabir-Moghaddam, M. (2005). *Pazhuheshha-y-e zabanshenakhti-y-e Farsi (majmu'e maghalat)* [Studies in Persian linguistics (selected articles)]. Tehran: Iran University Press.
3. Dabir-Moghaddam, M. (2013). *Radeshenasi-y-e zabanha-y-e Irani (jelde 1)* [Typology of Iranian languages (Vol. I)]. Tehran: SAMT.
4. Daneshvar, S. (1970). *Suvashun*. Tehran: Kharazmi.
5. DastjerdiKazemi, M. (2011). Tosifi az ghofar-e danesh'amuzan-e paye-y-e avval-e ebtedayi dar nazariyye-y-e naghshgara-y-e nezammand-e Halliday: faranaghsh-e matni [A description of elementary first grade students' speech in Halliday's systemic functional grammar: Textual metafunction]. *Zabanpazhuhi (Journal of Language Research)*, 2 (5), 93-131.
6. Fahimnia, F. (2010). Tosif va tahlil-e naghshgarayane-y-e 'aghazgar az manzar-e ruykard-e Halliday, dar matn-e ketabha-y-e farsi va enshay-e danesh'amuzan-e dabestan [A Hallidayan functional description and analysis of Theme in Persian primary school textbooks and students' compositions]. *Language and Linguistics*, 6 (12), 41-59.
7. Gholshiri, H. (1989). *Shazdeh Ehtejab*. Tehran: Nilufar.
8. Haghshenas, A. M., Samii (Gilani), A., VahidianKamyar, T., Davudi, H., Zolfaghari, H., Sangari, M. R., ..., & Mirjafari, S. A. (2015). *Zaban-e Farsi (3)* [Persian Language (3)]. Tehran: Administration of Textbooks Publishing and Distribution.
9. Hedayat, S. (2004). *Bufe Kur*. Esfahan: Sadegh Hedayat.
10. Kazemi, F. (2014). Sakht-e 'aghazgari-payanbakhsi dar bandha-y-e morakkab-e mutun-e elmi-y-e Farsi bar paye-y-e dastur-e nezammand [Theme-Rheme structure in clause complexes of Persian scientific texts based on SFG (Systemic Functional Grammar)]. *Zabanshenakht (Language Studies)*, 5(9), 149-170.
11. Mahutian, S. (1999). *Dastur zaban-e Farsi az didghah-e radeshenasi* [Persian language grammar from a typological perspective] (M. Samai, Trans.). Tehran: Markaz.
12. Pahlavannezhad, M. R. (2004). *Tosif va tahlil-e sakhteman-e band dar zaban-e Farsi bar paye-y-e nazariyye-y-e nezammand-e Halliday* [A description and analysis of clause structure in Persian language based on Halliday's systemic

THEME and INFORMATION, (3) The relationship between THEME and MOOD, (4) The relationship between experiential (topical) THEME and interpersonal and textual THEME, and (5) The relationship between THEME and VOICE.

In this research, in order to limit its scope, only three of the above domains have been selected as typological parameters for describing the THEME system of Persian language and comparing it with the THEME system of English: (1) The treatment of unmarked and marked THEME (related to the subsystem of THEME MARKEDNESS), (2) The relationship between THEME and MOOD (related to the subsystem of THEME SELECTION), and (3) The relationship between experiential (topical) THEME and interpersonal and textual THEME (related to the subsystems of THEME TYPE, INTERPERSONAL THEME, and TEXTUAL THEME).

3. Methodology

This research is a 'theoretical fundamental' type in terms of aim and is a 'pure descriptive' type in terms of nature and method. Persian examples of this study have been obtained from various documents such as novel, research papers, and grammar books. However, some of the Persian examples have been made by the authors of this paper. English examples have been mainly taken from Halliday (2005) and Halliday and Matthiessen (2014). It is necessary to note that this research has described the THEME system only within the limits of the simple clause and has avoided dealing with clause complexes.

4. Results and Discussion

Studying typological behaviors of the Persian THEME system in the framework of Matthiessen (2004)'s typological generalizations and comparing those behaviors with the typological behaviors of the English THEME system showed that the two Persian and English languages (1) have similar thematic structures; Theme occurs in the initial position of the clause without any Theme marker, (2) treat both unmarked and marked Themes similarly; both marked and unmarked Themes occur in the initial position of the clause with the sequence 'unmarked Theme + marked Theme', (3) mark absolute Themes segmentally; Persian absolute Themes are marked by the postposition «ra» and English absolute Themes are marked by prepositions like «as to, as for, regarding», (4) have both simple and multiple types of Themes; Theme can contain textual and interpersonal elements beside experiential one, and (5) treat the elements of a multiple Theme similarly; the elements making up a multiple Theme have all the same realizations, that is they are realized by the initial position of the clause. Another finding was that unlike English language whose THEME system is MOOD-bound, Persian language possesses a MOOD-free THEME system; in Persian language, unlike English, Subject (whether present or dropped) is the unmarked Theme in all clause types except imperative clause.

5. Conclusion and Suggestions

The results of this study indicated that the two languages of Persian and English behave similarly in terms of three typological parameters out of four ones related to the THEME system. The finding number (3) as mentioned above, showed that

THEME in Persian and English: A Typological Study

Dr.Esmaeil Safaei Asl¹

Ph.D in Linguistics, Allameh Tabataba'i University, Tehran, Iran

Dr.Reza Morad Sahraei

Associate Professor of Linguistics, Allameh Tabataba'i University, Tehran, Iran

Received: 7 April 2017

Accepted: 21 February 2018

Extended abstract

1. Introduction

In generalizing/partial typology, which has been the dominant approach in typology since the early 1960s, achieving language universals was the main concern. It is noteworthy that in this approach, achieving language generalizations is based on interlanguage comparison of specific structures such as causativization, passivization, and possession. Following the generalizing/partial typology approach within the systemic functional grammar, Matthiessen (2004) has sought to achieve language generalizations. In fact, having examined the ideational (logical and experiential), interpersonal, and textual systems of the 'clause grammar' of different and various languages, Matthiessen (2004) has achieved a series of typological generalizations/universals in the framework of systemic functional typology. It should be noted that these generalizations refer both to divergences (differences) and convergences (similarities) of language systems. In terms of his proposed typological generalizations, Matthiessen (2004) has argued that they can be applied in the description of any language and in the attempt to expand the typological explanations in the framework of systemic functional grammar as well. However, he has immediately stated that "It is not yet possible to propose a generalized map; but we have to move in that direction."

In line with Matthiessen's claim mentioned above, the present paper has attempted to describe the THEME system of Persian language on the one hand and to compare it with the THEME system of English as the dominant foreign language in the area of education in Iran, on the other hand.

2. Theoretical Framework

This study has been conducted in the framework of systemic functional typology and specifically Matthiessen (2004)'s typological generalizations in terms of the THEME system². Matthiessen (2004) has identified the following areas as the principal parameters of typological variation in the THEME system of languages: (1) The treatment of unmarked and marked THEME, (2) The relationship between

¹ Corresponding Author: safai.atu@gmail.com

² The grammatical system of 'THEME', as one of the resources of textual metafunction, construes the clause in the guise of a 'message' and is represented by Theme-Rheme structure. As such, the clause in the guise of a message is made up of Theme + Rheme.

17. Shairi, H. R. (2016). Neshane-Ma'nashenasi-e- Adabiyat, Nazariye Va Ravesh-e- Tahlil-e- Ghofteman Adabi [*Semiotics of literature, theories and practices of literary discourse regimes*]. Tehran: Tarbiat Modares University.

References (In English)

1. Fontanille, J. (1995). *Semiotic visible*. Paris: University press of France (PUF).

References (In Persian)

1. Gozashti, M. A., & Roomiani, B. (2013). Shahr-e- Noor-o- Zolmat Dar Shear-e- Sohrab [The city of Light and gloom in Sohrab's poem], *Contemporary Persian Literature*, 3(2), 89-114.
2. Greimas, A. J. (2010).
3. Kana'ni, E. (2014). Tahlil-e- Karkard-e- Ghoftemani-e- Noor, Seda and Rangh Dar Masnavi-e- Molavi: Roykard-e- Neshane- Maakashenasi [An analytic study of speech functions of light, sound, and color in Masnavi: A semio-semantic approach] (Unpublished doctoral dissertation). University of Semnan, Semnan.
4. Kana'ni, E., Esmaili, E., & Akbari Beyragh, H. (2014). Barresi Karkardhay-e- Neshane-Maanashenasi Noor Bar Asas-e- Ghesseii Az Mathnavi [The analysis of semiotic functions of light based on a story from Masnavi]. *Kohan- nâme-ye Adab-e Pârsi (Classical Persian Literature) Quarterly Journal*, 5(3), 121-148.
5. Latif Nejad, F., Sojoodi, F., & Pour Khaleghi, M. (2014). Marahel Daryaft-e- Matn Dar Se'ar-e- Sepehri Bar Asas-e- Roykard-e- Beaugrande Va Dressler's [The stages of textual perception in Sepehri's poetry: Based on Beaugrande and Dressler's approach]. *Language Related Research*, 5(3), 165- 192.
6. Moein, M. B. (2017). Aba'ad Ghoshode-e- ma'na Dar Neshaneh Shenasi-e- celassic [Dimensions Missing Meaning in Semantics of a Classical Narrative. Tehran: Elmi.
7. Moiiin, M. B. (2011). Barresi-e- Tatbighi-e- Andishehay-e- Bonyadin-E- Padidarshenasi Ba Mazamini Chand dae Se'ar-e- Sepehri [A comparative study of major phenomenological postulates in Sepehri poetics]. *Motaleate Tatbighi Honar (Biannual)*, 1(1), 17-28.
8. Moiiin, M. B. (2013). Naghd-e- Mazmoni [Phenomenological criticism]. The 1st workshop of literary criticism. Tehran: Iran Academy of Literary Criticism.
9. Noghsan-e-Maana [Semantic defect]. (H. R. Shairi, Trans.). Tehran: Nashr-e- Elm.
10. Poulet, G. (2011). Aghahi-e- Naghd [Critical awareness]. (M. B. Moiiin, Trans.). Tehran: Elm Publication.
11. Sepehri, S. (2011). Hasht Ketab [Eight books]. Tehran: Payam-e-Edalat.
12. Shairi, H. R. (2000). Panjareh Az Neghah-e- Bodler Va Sepehri [Window from the point of views of Boudler and Sepehri. *Contemporary World Literature*], 1 (8), 66-77.
13. Shairi, H. R. (2000). Fael-e- Fardi Va Jama'i [Individual and collective subjects]. *Modares Journal of Humanities*, 4(3). 53- 63.
14. Shairi, H. R. (2006). Tajziyeh Va Tahlil-e- Neshaneh Shenakhti-e- Ghoftman [Analysis of semiotics discourse]. Tehran: Samt Publication.
15. Shairi, H. R. (2012). Tahlil-e- Neshaneh Shenasi Khalse Dar Ghofteman-e- Adabi [Allegory analysis-meditation semiotics in literary speech]. *Literary Research Quarterly*, 9 (36), 129-146 .
16. Shairi, H. R. (2013). Neshaneh-Ma'nashenasi-e- Didari: Nezariyeh Va Tahlil-e- Ghofteman-e- Honari [Allegory- visual semiotics: Theory & Artistic Talk Analysis]. Tehran: Sokhan.

fluctuate from surface to depth. This indicates a state atmosphere in discourse, and the semiotic approach also examines the same situation in relation to light.

3. Methodology

In the foregoing article, to analyze the data, one of the new methods of critique and one of the critically acclaimed theories of discursive semantics have been used. This study is a library research using an analytical-descriptive research method. This theory analyzes the optical system in Sepehri's poetry by studying the human perceptual-sensory conditions and its role in the process of meaning and creation, and the use of various types of inspirational systems and the study of emotional, sensory-perceptual and aesthetic systems.

4. Results and Discussion

Semiotics in a paradigmatic turning point tends to a phenomenological approach. His approach introduces state and tension discourse systems. In state system, without any plans or goals, he will be aware of the moment he is present in relation to the position in which he is located and with the help of it, makes himself available to himself and to the other. This links the state system with the phenomenological discussion of presence. Based on this, the present study, by analyzing the optical discourse system from this perspective, has been able to explain the pattern of how to transcend discourse from the perspective of light in Sepehri poetry. Also in the present discourse, light is reflected in various forms including explosive, focused, transparent, and multiplied. In this discourse, various aesthetic, eventful, perceptual-sensory, emotional-state and transcendental systems play a role, and these systems have the characteristics and functions of tension, state, intensity and extensity.

5. Conclusion and Suggestions

In Sohrab Sepehri's poetry, the light appears as a mediator in the form of an eventful and tension-state system of discourse. The incident and state light system lays the ground for interaction among different senses and thus triggers a perceptual-sensory interaction between subjects and discursive factors. As a result of this process, presence is located in the path of transcendence. In addition, an interaction is formed between the intensity and extensity in continuous discourse. This interaction puts the light in a fluid state, which results in a transformation from an evolving state to a transcendental one. Using the proposed model in this study, we can accurately map the light discourse and the formation of meaning in discursive systems.

Keywords: Sohrab Sepehri, Semiotics discourse system, perceptual-sensory, transcendence.

The Semiotics of the word 'Light' in Sohrab Sepehri's Poem

Dr.Ebrahim Kana'ni ^{1*}

*Assistant Professor of Persian Language and Literature, Kosar University of Bojnord,
Bojnord, Iran*

Received: 18 July 2016

Accepted: 17 February 2018

Extended Abstract

1. Introduction

In this research, the functions of light in Sepehri's poem were studied and analyzed based on the semiotics-semantics view. The main purpose of the present research is to study the discursive state and transformation of light in Sohrab Sepehri's poetry, based on his four poem books entitled "East of Sorrow", "Traveler", "The Water's Footfall" and "Green Volume". Our main questions are what status the light gains, how it comes to operate and spread, how light can create meaning, and what meanings and values it develops as well. Also, what semiotics-semantics systems such as tension, perceptual-sensory, feeling, aesthetics are related to light and light-correlated concepts? And is it possible to introduce a pattern for the light system in Sepehri's poem? Our hypothesis is that the light operates as a semantic-made word and it creates meaning through the chained relation of senses and with interaction of different senses such as visual, sensual, tactile, olfactory and sensory-kinetics. In fact, the incident lighting system prepares the underlying light to form a sensory chain system. As a result, the subject and object interact in this system and in the perceptual-sensory relationship. The result of such a process is the presence of the subject from transcendental presence. The present study, by analyzing the optical discourse system, has been able to present a model of how to transform and transcend discourse from the perspective of light into Sepehri poetry.

2. Theoretical Framework

One of the methods for analyzing the contents of Persian literary texts is the use of new literary ideas. Using these ideas in the field of poetry and Persian prose can be found in a precise and scientific way for interpretation and analysis of Persian literary texts. Semiotics, as one of the literary theories, can open new horizons to contemporary Persian poetry with the help of different knowledge domains such as philosophy, linguistics, phenomenology, and discourse analysis. In this study, the light function in Sohrab Sepehri's poetry has been studied and analyzed based on the semiotic point of view. This approach provides a suitable ground for explaining the discursive state of light in Sohrab Sepehri's poetry. Since in Sohrab Sepehri's poetry, light creates an emotional spatial role, the light system of this poem is related to semiotic systems. The element of light containing various functions in his poem interacts with different senses. This function places light in tensions that

¹ Corresponding Author: ebrahimkanani@kub.ac.ir

* "The study was supported by Kosar University of Bojnord with the grant number 9503231491"

In the Name of God

Table of Contents	Pages
The Semiotics of the word 'Light' in Sohrab Sepehri's Poem Dr.Ebrahim Kana'ni	1-4
THEME in Persian and English: A Typological Study Dr.Esmaeil Safaei Asl, Dr.Reza Morad Sahraei	5-9
A Study of Power Relation: A Critical Analysis of the Dramatic Language of Death of a Salesman Mahboobeh Rostami, Dr. Mahmoud Reza Ghorban Sabbagh, Dr. Rajabali Askarzadeh Torghabeh	11-14
From Heavy to Light Verb: The Case of dâdæn ('to give') in Persian Based on the Cognitive Semantics Reza Soltani, Dr.Mohammad Amouzadeh	15-19
Gapping and Sluicing in Persian: A Minimalist Approach Dr. Mazdak Anoushe	21-24
A Historical and Comparative Study of Old Iranian Phonemes in the Bampuri Baluchi Dialect Dr. Zohreh Zarshenas, Dr.Musa Mahmudzehi, Behjat Ghasemzadeh	25-28
The Study of Focus Markers in the Persian Dialects of Khorasan Dr.Shahla Sharifi, Dr.Narjes Banoo Sabouri	29-32

EXTENDED ABSTRACTS

In the Name of Allah



Volume 10, No. 1
Serial Number 18
Spring & Summer 2018

Concessionaire:

Ferdowsi University of Mashhad

Managing Director:

Dr. Seyed Hossein Fatemi

Editor-in-Chief:

Dr. Mahdi Meshkat-o Dini

Editorial Board:

- Abbas Ali Ahangar;
Associate Professor University of
Sistan and Baluchestan
- Mohammad Amuzadeh Mahdirajy;
Associate Professor University of
Isfahan
- Mostafa Assi;
Associate Professor Institute of
Humanities and Cultural Studies
- Ali Khazaei Farid;
Associate Professor Ferdowsi
University of Mashhad
- Mahdi Meshkat-o Dini;
Professor Ferdowsi University of
Mashhad
- Jalal Rahimiyan;
Associate Professor Shiraz University
- Afzal Vosughi;
Professor Ferdowsi University of
Mashhad
- Reza Zomorrodian;
Professor Ferdowsi University of
Mashhad

Executive Manager:

Dr. Shahla Sharifi

Associate Editor:

Dr. Zahra Hamed Shirvan

Administrator:

M. Dehghan

Typesetter:

E. Tajvidi

Printing & Binding:

Ferdowsi University Press

Circulation: 50

Price: 2000 Rials (Iran)

Subscription: 25 USD (outside Iran)

Address:

Faculty of Letters & Humanities,
Ferdowsi University of Mashhad,
Azadi Sq. Mashhad-Iran

Postal code:

9177948883

Tel: (+98 - 51) 38806723

E-mail: lj@um.ac.ir

Homepage: <http://lj.um.ac.ir/index>.

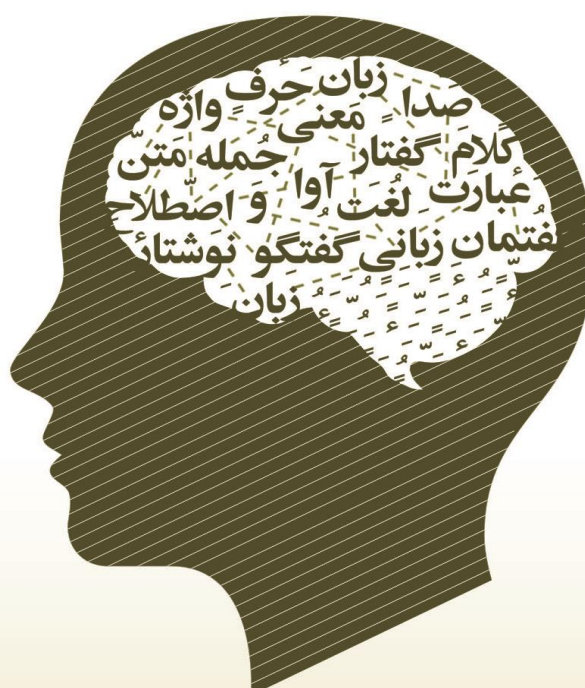


Journal of Linguistics & Khorasan Dialects

(Language & Literature)

Volume 10, No. 1, Serial Number 18, Spring & Summer 2018

164.1.18



The Semiotics of the word 'Light' in Sohrab Sepehri's Poem	1-4
Dr.Ebrahim Kana'ni	
THEME in Persian and English: A Typological Study	5-9
Dr.Esmail Safaei Asl, Dr.Reza Morad Sahraei	
A Study of Power Relation: A Critical Analysis of the Dramatic Language of Death of a Salesman	11-14
Mahboobeh Rostami, Dr. Mahmoud Reza Ghorban Sabbagh, Dr. Rajabali Askarzadeh Torghabeh	
From Heavy to Light Verb: The Case of dâdæn ('to give') in Persian Based on the Cognitive Semantics	15-19
Reza Soltani, Dr.Mohammad Amouzadeh	
Gapping and Sluicing in Persian: A Minimalist Approach	21-24
Dr. Mazdak Anoushe	
A Historical and Comparative Study of Old Iranian Phonemes in the Bampuri Baluchi Dialect	25-28
Dr. Zohreh Zarshenas, Dr.Musa Mahmudzei, Behjat Ghasemzadeh	
The Study of Focus Markers in the Persian Dialects of Khorasan	29-32
Dr.Shahla Sharifi, Dr.Narjes Banoo Sabouri	